

A. L. M.

No. 81

Al

11373

11373

Pr
81

No 81



۱
زینت صفحات و فقر ابرام و ایجا دو
تیرست طبقات مندر کون و فنا و پخت
نندی مالک الکلی است که در بهرین
کفر در صفات ذات اوست در محال
یکی از صفات او یکا نیست که خارج نیست
و چه ترس یک نیست از نسبت غره و سطح
در یک نفر او و بعد از یکا یک کل نیست
چه در یک و چه در یک و چه در یک و چه در یک
بیکه که ای اسرار زو زون و مع
برای نفع نما کتاب قدرت او را بنی
روز و شب بان کیت بنی سکان و کون
را که برابر با نعمت وجود و در هر بهار

«افغانی»
 در از زمان خان محمد اعظم خان این
 این کتاب در دسترس است



جو وند چه یار ای او ای سخی از سحر و پند
 وطن هم دیت را که بار یابان محفل مستور
 تهنات مجسم نشد در هوای اورا که نشان
 جویش و حیرت و کشتی سقیاس راه را
 جادو به سحر که شود و حدش زدن و مروت
 هرگز نی محبت و انش نژاد و چرخ
 نیست بنامه دواتو عالم پرست از کوه
 جادو هر غلام ز حد و جزو و کسب
 میگذرد زبانی شایسته درشت عاقل و پیر
 هاتن غار هم از تو جان سنا و سنا و سنا
 فیه نیا و سحر که در هر که نیست این
 شکت فلک تیره چو بار و سنا و سنا
 سلیم غمین و سنا و سنا و سنا و سنا

[illegible]

که از کمال ایمنی و عین کمال کبر و بزرگواری و از غایت غیرت و عین غریب را
دور نمود و از آن اتفاقا صدق این دعوی انکه سر ارم چارخینه
بر حق که کسب کوسن از حرف عین است زیرا که نام اصلی حضرت عین
مکر عبده الله است و از جناب سرور محقق آن شایسته شوق محقق است
و ضمیمه کسبی حضرتان و از حجاج ریاست هجری عین باید بود
همین دعوی من محمد هجری عین و از والی ملک بدین هجری عین
ریشه شده از حد چشم اعتبار که از این بدین من یکدیگر
از حد اعتبار بر شیمی که صدقش ثابت است که بر بدین ترویج نماید
عازوق باوقان و سند باید الا بیست و هجری دعوی ای که
ترویج ضلالت افشاوی دوران عظمیاء را صدق باب کرد
قفازه از اغنان خجسته و صحت کرد کسان من علی الکفر
مقامت بر نوبه و اولیا کتب و کتب و آن از نوبه
خداوند بر نوبه این مجموعه است و در بیان احوال اعجاز
خالق قدیر و زیاده ترین نقوش کسان تقدیر منی کس که در حد نظر
که با اتفاقان عاز از بیست و کعبه می باشد و در حد نظر

و بهینت و لطافت هوا از اکثر بلاد عالم ممتاز بلکه بی نیاز است
ببعضی حالات آنرا و از زمان بن موزغان منوچهر تا بعد از آن
بقلم می آورده و بر آن حدیث است از هر کس که سنان و طایف از
تواریخ آنها موسوم بر آید هر کس که چون نیست شهادت احوال
و لطافت آنها متوقف شده و دست از تحریر آن باز داشته و بی
استقامت قریب از تواریخ آنها زبان فارسی بطرز ترجمه کرده
و نامان خود را علاوه بر آن است اجمالاً بصله آورده و از آنجا
خدمت ملایمین فارسی بکمالی از هر کس که سنان و طایف از
پادشاهان ترجمه کرده و از هر کس که سنان و طایف از
آن یافته و کس خود را نویسنده و در آن وقت و قلم و در
او و از آن قلم انداخته و در هر قرن و کس که شده بعضی کمال
کتب بزرگ را در نظر داشته تا عهد خود ختم نموده و در هر
قرن و از هر کس که سنان و طایف از هر کس که سنان و طایف از
ختم نوشته چون از هر کس که سنان و طایف از هر کس که سنان و طایف از
نموده و در آن قلم انداخته و در هر قرن و کس که شده بعضی کمال

نام محمد علی و دیگر از مالکان رسید که در قی حید در احوال مسکین
مستفید و فایده کسب که در وقت ظهور کرده و اجمالا بتوبه رسیده
و در این قلع به کاسهای حضرت صوفیه و علما و عرفای هر عصر
صوفی و دیگر بگذرانند امر جمعی که در این قرون درین مساج
مستوفیت ایجاد هر قوم سازد و دیگر که در این شهر و در این
و در قرون اخیر که در این مسج مستوفیت و عتی المقد و نظیر
برای مسجین حالات یاد کاری شده و در باب عمرت راه کار
چون شمع این ساله در سال فایده کسب و عتی روی د
در این جهان و واقعات غیر متعاقبات و منتهای و الهی
بر این زمین است بر این شهر و در جهان و در این شهر
سال شروع و در اوقات کثرت به نام کتاب و عتی و عتی
بهین ساله و شروع و در زمان حیات فخر این شهر و بکنند عتی
ملکت آری و در این شهر و از این شهر و از این شهر و از این شهر
چنانچه کشورستانی و چهره و از این شهر و از این شهر و از این شهر
و در این شهر و از این شهر و از این شهر و از این شهر و از این شهر

میرسد و او را بی چاره سازی محبط نموده و بیچاره را
 از القحذ مرادین محمد شاه باورسانه غامبی جلالیه کلمه
 و انعام علی العالمین برده و عدله حسنه او را در لایق و در
 الاصلان البریه سالی است که این ساله بر کتب است
 مقدمه در بیان احوال و صفات این شهر و حال
 ارباب حکومت که پیش از دو ظهور اسلام در خلیفه عراقی گردید
 و در حالات مملکت که در سطوح فروع اسلام سلطنت رسید
 و از کیش بر کیش و در کمالین و در دمان علیه جنین و
 بر متصرف این شهر شدند و در بیان این عجایب و غرائب که
 این شهر است و در بیان عن النویب و در اسرار و صفات
 بطریق اجمال یعنی نامه که کثیر و لایحی است از یک جاق و
 جامع شده و اول آن اقلیم می باشد که عرض می نماید در
 منتهای و چهارده فقه و بخش از خط هوای می چیده است و
 از خط ابرمالان صد و پنجاه و نه آنرا و اصل بلاد و
 شماره و عرمنه اگر لایق طوافی افق و از جمیع جوانب

[illegible]

به نودی همیشه با همون بود و بی آنکه مردم اینجا موافق و موافق باشند
 کسی از چاهها را با وجود کثرت افواج و شدت مقدار بصره این
 کثرت را نمیتوانستند به هم می آمیزد و لا محاله به طریق بیست کی بصورت
 ترسان و آن برای نجاست و شوارکی از راه کوهها که بر کوهها
 و نیز خشان میسند و دوم براه دارد و که صبر و قریب تر است
 نقل احوال و احوال بدان طریق بر پشت و آب میرفت و مردم اینجا
 با این کار هم و شده اند از آنکه بدوین گرفته بچند روز بجای میرفتند
 که بر چهار پای می توان کرد و باید که بصورت نه سستان بر زمین شمال بلکه
 از آن سخت تر بود و بدین مدتی در زمان بیکار و اکثر بعد صرف
 پوشان چنانچه میخورند و میوارند و طبعی که بصورت
 واقع شده از آن دوراه است که تراست و راه تبت حوز و خالی است
 بیش چند روز راه علی بنیه است که طبعی نه دارد و حوز
 حوز از آن شوا است که چهار پیمان تفت پیشوند این هر دو راه
 یک شمره خشن و لاس میروند و از اینجا بچین و با چمن و بزرگ گشته
 از این جنوب به طرف و کمن میروند این نقل میکنند آهول ملک

مهلا مکتوبین محدود و مذکور تمام در این سلسله است بر چهار دست
 میشود و از این جهت بالعمی و باغ یا کله از این یاقین در میان
 هوای تیره بر کند و در مشربان و بالاد و ریاضین و منقش و انواع
 رنگ و رو و خانه ها و کوههاست و در مقدار از جهت بطور
 میشود و این به صورت کله از غشیر و این رنگ کانه است
 حویلی از لطیف است حرارت هوای کثیر در تابستان و در
 طاعت چنانکه چنانکه مرد و در اکثر اوقات نمیشود و در
 بنی و در دیشم آن لغو روح بشام ساکنان می آید و این
 طاعت شام آن علی بنتر از والد و ام نکند و چون در
 نایبیت چنانکه در از بهار و غزل و از آن نواز و از این
 و دستان بر این جالب و در زبان من یکی نظام دی یک
 از و تو جان می بر فالب سروده و از آن می خوانان
 عا که اثر می شدیم و طایر ملایم و این در ایران
 بقرینیت است جهان بخت اگر خد کاه من و ترم و
 بخت می و و هم نکار خانه کثیران و وقت بهای جامع کرده

به پیشتر میسر بلا عینی که بشرای من خرمینه و کس نمی آید
 به ششمال گفته است بهر سو خفته جانی که کیمیه در آید که مرغ که بکشد
 پال بر آید یکی از سبکترین گفته کیمیه که در شک پر خیا می بیند
 از غنای شایسته که بر روی زمین است و شکاری عالم متوسل به نظم و خرد
 در این است که در اینها پرو خفته از معلوم نیست که غیر غیر آن در آن
 غیر آن این بجز مابین آورده باشد و هوای میانی او در آنجا
 از آن میسر و احتمال خفا که با وجود کثرت رفته محتاج به پیشتر
 بگوید به آن حرارت غریزی و مزاج طبیعی او جده می آید
 چون که به ششمال است به شش جلیع بکنای از این
 به ششمال از حرارت هوای زمین است که در آن
 مشهور است که در روز آلوده و جز کاه است در کیمیه غریزی
 با که در روزی شود و مولانا شرف الدین می نویسد با چوب
 به ششمال است و هتانی در تاریخ خود در او معانی که در آن
 مشهور است که به ششمال است به شش جلیع بکنای از این
 که در روزی شود و مولانا شرف الدین می نویسد با چوب

مرقوم میشود و نسبت از هوای بهای آن خزان تحت من روحی ظاهر
 از سیمیم حافظ پس آیت بخرج الطبی من الریت بهر سیمیم روحی
 از دوار سیمیم برده او را در استخار او کلبان را م برده و نه
 چاده او در حدیثی از سیمیم من سیمیم الا انهار داده
 کلبای سیمیم او طعن بر کلبای سیمیم زده بطرف باغ قدس سیمیم
 بروی کلبای سیمیم سیمیم سیمیم هزار زبان کلبای کلبای سیمیم
 طعن زده و طعن زده و سیمیم سیمیم سیمیم زده و سیمیم
 سیمیم زنی طعن ام سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم
 کلبا که از زبان سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم
 در نظر اول الالب سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم
 و سیمیم و سیمیم در سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم
 سیمیم از وی سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم
 چون سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم
 سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم
 نظر اول الالب در آید سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم سیمیم

کجای سخن بگویم مردی که در دهنش دریده و
دراز خفته بر آن دست بر نهاده ایست بر نهاده ایست
سیده و اعدان سوغای بازی که تو ای در دست و پای حلاوت
کماله که نه از این نیست در نهاده و نه از آن نیست در نهاده
نه از آن نیست که آن که از دوی و نه از آن نیست که آن که
از این نه از آن نیست که آن که از دوی و نه از آن نیست که آن که
پای طراوت را از چهره این در و این طالع کشیده و نه از آن نیست
که از چنان در و در و غلظه در عالم انداخته آتش حلاوت
کشیده و آن خالک زینت آورده نشان کماله بخت
از بخت با و نشان خنده و رخ روان حاصل الفجر آنکه در بخت
سفری باغ و معارف چنان در لطافت شمول برانی از بخت
عند آن که کشیده جانی در نهاده و نه از آن نیست که آن که
نزد عالمی مثل تو که در نهاده و نه از آن نیست که آن که
عالمی بسیار است از حجب سرخ که اقلان شایسته و هر شایسته
مشکله سوت و حیران و او آنها و نه از آن نیست که آن که

و چند در بیان آن می نموده آب میسر می شود و نامش آن از هر دو نیکو
که هر کس در نظر آید اول انگشت شکر بزدان تعجب گیرد و در غایت آن
چنان باشد که درون آن مقدار پودر است که هر دو آن و گوشتی است
تا آنکه هر دو آن در شکر کشیده و کرده اند این صفت هر کس در کوشش
خانه خود می کند و جمیع اشهر کثرت شهرهای نخلان برابر می کنند
و از آنکه خبر ناپاسی شده و توت و کیلاس و آلو با آن تمام و اگر که
و از عجایب احوال می باشد که در کوشش بسیار می باشد چه برگه او که
بر ریشم می کشند اما چون درون او در میست بلکه عجیب است و دیگر میوه
و قشقه بجهت می بسیار می شود که در نیمه و در وقت کثرت با طار
عینا عذرا برابرند و در باغات او و در ارمینستان و از کوشش
نور اگر کسی را می کشند که در نیمه میست می کشند که تا اینجا کلام میسر می کند
بنحی که در آنوقت بود که در وقت نهان بود و در سلطنت میست
بنحی که بی حکام خسرو طغر خان به آن رسید و بجای و افروخته
که بهایم دو و اب را هم میسر است چه جای نهان و از ریشم میست
توت را که نوشته اند الحال بحسب حکام موقوف شده و آن وقت که

که خواجه شریف بود و سبب نور مقام توت و دیگر که بهتر از آن شده است
نیز بر مردم عز و ده و عمارات قدم بطرزیکه خدمت نیز را نوشته ام
تخصیص عمارات سلطان کیفیت سابق نامه و خدمت با آن
بقایه و صراحت و عطایه و پیرایه که در وقت ایشان که توت و
و صاحب که تبار او را نگریست مریت و شرف بود و بعد از آن بود
و هر طرح چه بد گرفته و از بختها بختها بر توت نور رسیده و غلبه وین
راخ الا که نام و نشانی نامه کرده و در موضع بار شده و نگه داری
و دیگر که توت ویران برای حیرت اهل بیت با حال موجود است
هر چه سبب و غلبه این شهر با برکات و تفضل در کتب این
کتب مرقوم میشود و بنا به تالی با جمله انصاف کثیر در کتب
هوا و است و صفات از جمیع بلاد و معوره عالم محتاج با شایسته
این و ایام و در زمانی غلات هم همین در حدود و در چند از چند کاه سبب
تقریب بمنت مردم خود را و بقیه و فساد آورده و این و این
و این و این و این شهر در برده که یا بعد از این آیه که می شود
و ضرب بعد مثلاً و تیر کانت اینده مطمئن با تها زرقار بعد از این

[illegible]

مجلدات و سادات و سادات که بعد از شمس و سعاد و سعاد
درست نماید تحریر این کتاب و است تدریس و ریاضه ای نماید
و چون به سلطنت منی راجد که درین شهر حکمرانی کرد و در
دورخان خود و بخار و مکان دیگر که آن است و بود در وقت
خود چنین آورده که که کشته شدن عمارت منی بر نام و شب
منی نام بر منی شب و در من کلند اگر بیدار با حال است و
جای بآدمین داشت و در میان آب جده بود نام و دوی آدم نما
سکونت و زید به علم شده و تعجب منی از شب و اطراف
چون شب از شب کرده و در چیزی منی شب بوده و خورده بر آن
کرده منی و منی بر منی و الی شب اتفاقا کشف نام عابدی بر
نرخ که با عمارت آن نزد منی و بر عمارت و منی بر عمارت
بر منی و منی بر منی و الی شب اتفاقا کشف نام عابدی بر
در تحقیق و تحقیق این شافیت و در اطراف کشف که عمارت نام و
در میان منی و منی از آنجا بر آن مردم و منی با عمارت
و اول کشف از آن عمارت و در آن سال در موصح بود که عمارت

بدست ایشان گرفتند و سرکشگان کوی باز تو می داشتند که
 بیدار از اگر صد آن چون در یات و احاد آنها و فرزند
 بهشت جنت کشیده بکار الا الهی بن کل شهر من محتاج
 که حاکم جنایاتی آنها کشید و در پند کشید و من بسیار فعلی
 بنا بر اتصال ابرو بر جمع آور و در راجه نیز خود را به شهر
 حاکم منتقل کرد و پند و تحکیم از جنایات بعد از من حکومت کرده
 زمان حکومت چنانکه اسرار غریبان نمود و از این منصفه و از
 میزبانی و بعضی اسامی آنها را از صلا در انداخته و کسی از روزگار
 سبکین نمود و نیز شست پس حکومت کوزدان و پادشاهان که
 از ساکنان این شهر بودند رسید و ایام سلطنت قبول مورخان
 احوال فرمایند و در راه رسیدند و در زمان پادشاهان آفتاب
 شهابت و سبکی از بیگانگان غالب بر پادشاهان شدند و قتل
 و ستمت و تبت آنها بودند و رسید به عام این و دیگر
 بکارهای عجیب که از آنها میگذشت از این حدیث است
 پروشت چون دور حکومت آنها که شست باز و تبت حکمرانی

بر اجه ای و بر تفرانست کسی از ارباب تواریخ و در میان این
 بهای اجه ای نگردد کور و لکن و پادشاهان که در هر صبح تباری کنی نیم آنه
 نگردد نیست کرده بعضی تباری شمع و که با جمال نظر در آید و است
 بقصد صبح از سیاهان اجه ای نگردد طوطی است و اجه ای که در
 خیلای بهای اینها نمود و ند نیستند ای تکرر بهالاست هر
 از اجه ای او نگردد شد راجه او بغیر هر دو و او و اندکن و فتح کاف
 و نون منقوح بر نون ثانی زده بدال بر نون نر و بعضی
 بر اجه ای است و بعضی ارباب تواریخ و ارباب ارباب ای می
 و شمر افره است و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر
 پادشاهان در کیش و لو که و طوطی شد و در ارباب سکن خود
 از و در حکومت است و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر
 بر اجه ای و در اجه ای که شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر
 و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر
 از و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر
 و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر و شمر

برای کشی افراخته اکثر اجداد و از سلاطین و سبب افتخار و شد
 جریب و رویی باید چند از دست جاد و ملن سلطان در جم
 در سخن گفتن و سید چون بر می ناست از پشت به دراز کردن و در دانی
 جنونی نام بدن و سید به سندی انچه کوشن بکوشک برسد چندی
 بیخ چشم چمن بود و در او منوط و تانی کوشن بر پا کرد و در اینجا
 در از دم و آری ملک نمود و در انضام امر ملک کت کاشی مروان
 و نمود و چون عالم از راجه و کور بود و بعد از انقضای دست نهاده
 پیری و آفرید و الکنست نام پشوت از کوشن و در دست پشوت بعد
 منوع حکومت سید چند بی و بیکی می نظم و نامت گذر پشوت خرمی
 و در او اصحاب و ایداد و تهر و حاجت کشی نمود و در قمره عیال بجا
 تا تکیه بر دست سید از بقیه پانده و ال که درین شهر بود و بدو نوشته
 سلاطین و انقضای عهد سلطنت آن شخص در ملک بجا حایه پانده
 درین شهر باقی مان و بود و نه شده و باقی در بدی صفت نفر ازین
 در وقت توای حکم از خستید و در جزایا و ال میان مورخان و در
 تا آنکه نویت راجه و نام کشی از طبقه راجه در سید بود و در حکومت

نشست ایام ظلم که تا به نووه غلبه لولها آبادان نووه لولها بنام
دوازده بنوع نام ثانی پیکر شهرست در که در آن وقت
شهریت داشت مسمون بود مدتی در حکمست در عینت مسمون
و عدالت که در می سمون برده بود که در وقت پیکر شهرست در عینت مسمون
هشتاد و نه غلبه را به کرکشان پیرش بعد از آن که حاکم مسمون
در آن که مدتی به حکمست چند وقت را به کرکشان پیرش که مسمون
کلکند در بکاف عربی و لام زده و کاف دوم فارسی و نون زده
و اول مفتوح و رهای زده که کاف پیر و کلمه مسمون و مسمون و مسمون
نموده اینچنان هر دو کلمه این دو کلمه شهرست در عینت مسمون
و در آن که زمانی ایام حیاتش که کاف و کاف و کاف پیرش در اول
مسمون و نون نووه و اول مسمون و کاف و کاف پیرش در اول
نموده ایام حکمست آبادان مسمون و مسمون و مسمون و مسمون
و در آن که مسمون مسمون مسمون که مسمون و کاف و کاف پیرش در اول
در عقل و حسن حال و اقامت آن مسمون و کاف و کاف پیرش در اول
سوداگری که هر روز و مسمون و کاف و کاف پیرش در اول

چنانچه حال ملوک و پادشاهان بسیار است و چون مرگند حیات و آخرت را در نظر
 می‌گیرند و منقطع گشت حکومت برزاهای دیگر منقطع گشت باجه و کوچ
 گشت که برای یافتن نیست و از کسی از ارباب است و از آن گشت
 و موضع مستقیم و موضع که هر چه خواهد بود باید کرد و است و این مرد
 موضع بقدر بخشد و در گذشت این نام پسرین را بعد از گشت چون
 ترن آباد کرده است و پسرین او در آن آباد شده است
 آثار پسرین می و رعیت پروری او تا مدت که پدیدار کار بود و این
 سیاحت بسیار و نیزه و نیزه که در کمال نیکو می باشد و هر که
 را به جنگ پسرین بخشد حکومت خرد و به پسرین پسرین
 که زنده و پسرین که مراجع خود موضع آباد و هر چه باور نام خطا و
 در گذشت جنگ پسرین و چون منقطع و کاست زده پسرین پسرین
 که زنده و پسرین که عطا می بخشد و از پسرین پسرین بعد از و باور نام
 و پسرین که کشته موضع شود که نام آباد گشت و در ایام حکومت
 بقصد و پسرین که در ختم حال است و در و عالم که باور نام
 پسرین را زنده و پسرین که است پسرین ملک کرده و موضع پسرین

و بنده باد و کرده اوست و قلم بهر بنده کرده او مشهور است که شش گانه
در این امور این مشهور بود چون فرزندی داشت و طالع نبود
تا این مختلفه شایع کرده هر حاجت طلب می نمود اکثر و گشت
و زبان گشت و در این روز از دست متعلقه عاجز شده و روز قتل
از دهم شب بهمان روز و بیچاره متول شد و کافره ترسید و همه کس
منع بجهت مادر و منوی آن سلطان الف که یک روز بر اجه شو که خفته
جای پس کرده دفع حکم نمود و از سر نو بدو می کشید صورتی
کردید و چون کتیا گری و دیگر علوم مادر به دست داشت و می
و ساهی چندین باصغر را علی کرد و بجهت بجا و دست بتمام تمام بود
میرسد و ایام حکومت ببدل تمام بجز و دیار و بار و بار و بار
نیز میخیزد و در آن روزین اطراف و لایست گشته و سینه مار
در گشته و دست کار خانه جاش می نمود ابتدای تخت
خدمات از تحفه شاه دست می با بجهت و او و سینه مار
مکلی مقرر نمود که عبارت از دویست و دوم و ای بجهت و دست
که متعارف بنامان است سیوم بهت می گفت و سینه مار

نابودت ماری خدای شد از راهی هم نماند
کشتن تا آنکه گفتیم برینکه قو مکرانگشتی شد که تمام خلاص کتاب
در میان من است و او عیال است یکروز در پیش ما نماند و شکست
بشد و آمد باز آوردیم و شد و الا مار شد و کشتن می بودیم
که تمام آن کتاب یکروز در پیش ما بود و است و خود و زاده مار شد
بشد و بود و روز نام کرد و یکه است در جای است و بلند و زدی
شهر و است آبا و کرد و است که بد که آنا زور است که
کافه کاه و دم آتش ای جنبید و اند و علی الراوی و علم
پیش و است بر او و است حکومت در اند
بنام زاده است ساکن اینجا و بعضی جای شکر و کرد
شهر است و در یک که لازم جای از یک شهر و است و در و نام
شکست که هم بود و یک زدن آبا و کرد و است هم در اینجا
یوم راجه کک که کالی بود و است است الحال از شهریت بر آمد
شد و مختلف و است بخت بدم آبا و است و است
نقد و کک است آبا و است بخت بدم آبا و است و است

کرده است و در عهد وی چند نام بر منی که صاحب نصیب بود
 از شدت و برهان از بخت و بزرگوین مغلوب سخت از انگریزیت
 پیشکش بر منی و غیره مانع شد و دورین طبعه بعد قوت راجه
 و بکن منقصری شد نام شخصیت از قبیل دیگر ملکیت
 مانع خلق بعد بود و سی و چهار سال تصرف و ولایت کیش و شست
 پس منیت او خلدین بکمال بر فاد میگذرانیدند و بمن عدل او
 چندین کنش را برای چکی رسیدند چنانچه در بیان خواهد آمد
 که چنانچه در سال هشتاد و یکم رحلت پروردگار
 و کان فوت و حسان و بعد از آن پسرش
 شش سال و او گری که در پند پس از و راجه را نام پیش
 مدت سی سال تصرف و لایر کیش و اطراف منسند و چون
 از ملکوت پیشه پسرش تاج حکومت یافت با مرتبه
 صاحب منیت سخن و صاحب عدل و دور علم موسیقی و منی نام شش
 و با صناف علوم مخصوصا شعر و سخن شغال مینمود و مدت حکومت
 او سی و پنج سال و با جل طبعی در گذشت پسرش قائم مقام

شد بجا میست بیدادگر که در پناه او ساری طبعی به دست و پا
 و خست او سحر امید دید و او را کئی غم نیست به این راه و خانه
 بر دهم می آمد و ز ما که در میرفت چون این خبر بر او رسیده
 زهر و غم سجد می نمود و بر این صفت و آن یکا که فی پاک را از پا
 حکومت باده است پیر کین به غزل بر او به حکومت نشست
 ز بعضی با و سکون را ز فیه بشنود وی یک شد و در قصبه حکم کرد
 و فلج بر کس است به و و آن قصبه آباد ساخته دوست و قصبه
 بر من که از چکر ریخته قصبه چیده ز یون کرده و به دست خرابی
 یک شد و قصبه بیداد و فساد و ظلم و جور آمد و در عید و جو و دیت
 حکومت او می نیسان نه ماه است اجمال آن قصبه در حال خرابی
 ایشان غلبه الرحمان بقریب نه که ز یون نهش اند و فیه شد
 در وقت عا و شمر راه پیش را و در موضع بجای رسیده
 از آن عا و شمر نهاده و بعد از عا و شمر و جمع شده و دورا
 آورده و بهر به حکومت رسیده به به خلافت به به دست
 حسان میست پروری نمود و خود را بر اینده فاضل عالم شمر شد

[illegible]

علم آن سفاک نه مرده است که بقدر خود آید بلکه خود را بتسلیم
 برای خیر رساند و بگیری که در تواریخ مشهور است ناسکال
 دست رسیده و انواع جلا و استیلا و طایف بر سر
 نموده و وقت مرگ صابران و شهادت کشته شدگان را
 برای پل مقبره و زمین افتادن پل و از وی کشیده که طبعش
 خوش آمد و فرمود تا صد پیل از او بکشد و بکشد
 بزرگداشتند که او را از اجناسش میشد هنوز بستی
 موت مشهور است غنی نماند که حکایت رفتن از اجل بفریب
 دین راجه بدستال بود و بفریب دین از اجناسش
 تصرف جزا کرد و در راجه انبار را بقتل آورد و کجی از
 هند بقلندار رسد و فی الواقع که از میانجی حالی نیست
 عاقبت کار که غلش بکمال رسید و بود و در ضعیف
 و در کثرت که علایق احدی معنی نماند و از راه جلا
 آتش او و حمت بر خود را و از آن بسوختن و سوزان
 چنانکه سال نو و خلعت احمد علی القوم الظالمین

[illegible]

هفتاد و نه سال و نه ماه و نه روز و نه شب
 نام پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و پسرش حسین
 حکومت کرد و در وقت کزین شد پسرش احمد و پسرش
 بر سر نهاد و پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و پسرش حسین
 مشهور و پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و پسرش حسین
 علیه السلام بنامش و او شد از زبان بعضی حکایت نموده
 که یکجا بود حضرت سلیمان بن کین می نشست اندک
 موم شد و در بعضی کماست موم شد که حضرت سلیمان بن کین
 اکثر اوقات در جهال خراسان میزد و ایشان را که بیشتر
 العلم نموده بود و پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و پسرش حسین
 حکومت بداد و در که شد پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و پسرش حسین
 هشتاد سال حکومت کرد و در که شد پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و پسرش حسین
 پسرش محمد و پسرش علی و پسرش حسن و پسرش حسین
 موم شد و در بعضی کماست موم شد که حضرت سلیمان بن کین
 اکثر اوقات در جهال خراسان میزد و ایشان را که بیشتر

رحلت بود برین حکومت نیست با تفاق ز من که اگر کش
 نام داشت رعیت پروری نوی نمود که ازین آیین بهر پیوند ناک
 بچرخ تاجین مرز و جاست کثرت رفت در سر و سرم خپاشه که محفل
 ناچیز روی بدم بهاد و قلمه خیمه در شهر روی نمود و محفل ان اکل بعض
 بطنه بهر ظهور رسیده تر من فرسند و ابرو و ابرو با تاج و تاج شهر حرق
 کوخته هزاران نقد و جین بطن و چرا هر که داشت بخت بد و او
 نادمیت آن سلاح قیامت میخواست که خود را بسوزد و ز من
 مانع آمد پس با تفاق بطن این پاکد این بطنی بطنی مفرغ شد
 که تیره ها بهر حال داشت بسپرد و عادی که فری میفرمود
 حضرت شریعی علی چند عید و آله و اصحاب و مسلم مستجاب است هر چه
 پیش هر کس و بگویم تر و خیر باشد هر نوی که بهر پیوسته رفع جمع خود
 بشود و خود وقت بخت عده با برکت شد ان مع العسر یزیروا و می نمود
 و از استعداده است و بگویم هر عیب نقل کرده که هر موضع است
 نشانی الحال هر شده و باید برگشت و العبد علی الراعی نیست
 بیابان حکومت در آن امر ناگزیرش من به چون از منش کی نیست

[illegible]

وزیر که در سلطنت خود است ششصد و شصت و شش سال
 قیامت است و جهان با مردمان سلوک کرد و انعام و احسان ملکوتی
 نیز بر او پس از مدتی میل و برگزیدگی و شایسته پادشاهی شود
 در وقت تمام این مقصود در اصل تاریخ مذکور است و در زمان
 باطل و کجاست در آن روز که در سی و شش سال بود و از زمان
 قیامت تا این پادشاهی فخر و بزرگواری و برتری و پادشاهی
 در پیشگاه حکومت رسیدگی و پادشاهی نام و شش شهر و یک
 روزمان کشید و در احوال و عجب و غریب و عظیم و در
 از آنکه اینک از این حال آفریده و شش و دوازده سال بود و
 غریب و کمال است در ملک حطه رسید و در آن وقت که در آن
 برای و شش سال و سی و شش سال و در آن که در آن و جمال و
 و شش سال و سی و شش سال و در آن که در آن و در آن
 حال که این و شش سال و در آن که در آن و در آن
 در آن که در آن و در آن که در آن و در آن
 و در آن که در آن و در آن که در آن و در آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیژن و با تمام او طلا بخت خراج عمارت و لوازم سلطنت میکرد
 چهار تنی را که از یک لک تیر طلا صرف میشد چون اجاره
 بنجار را میداد کسی بنموده کمینتر او در کشتن آن بود که
 بپایان نیت اندکده بهای بیستی که باقیست که و بنده از مدتی
 و بیست نفرین و کشتن بیشتر از شصت و دوازده نفر کشته شد و
 بسیار بر اویران میخندیدند و میگویند که با جمعی کثیر از طوایف
 و گویشگر فرمود از این منعم فرستاد و با فعلی که خواهد سلطنت
 مکرانی منعم اندکده این من را بهیچکی اختیار نکند و هر کس
 بکس است اختیار نموده منته حکومت است و بیست نفری شش سال
 بیست ماه بود که کیفیت دولت و تقاضای مردم را اخلاص
 اکثر میس که بیکه از کمال انفعالی خود را از این سوختن پیش
 برادر اگر بطریق جمع بنموده بود که برای بصر است بنموده بدست
 سال که بیست و نه در گذشت این بیست و نه سال
 بیست و نه سال که در آن سال از انفعالی او را بهیچ
 تاج و تخت نیست و هزار و ده سال کار بود بعد از آن را بعد از

سلطنت یافت در مدت چهار سال حکومت کرد
در سال پنجم در سلطنت نشستند او ازین ماجراهای گاه کوئی
درست نگفتند و دولت ملایق مجموع ایام حکومت کارکنان
در خدمت نمر نواد او اول تا آخر دولت حال و چنانچه و صفت روزگار
سند و وصند و صفت و در شهری بعد از ملایق بخاران انتقال یافت
اول با هزاره ادب در بان سکونت می نمود و در امور
بر تخت نشست و مخالفان را از پای چنانچه اخت و در نهایت
پیرایه بر می داشت و خراسان حکام مصلی را و طرولت ملا و خرد
و پویی و طرولت من زیزه و زیزه و مکر و صرف محاسبات بود
و خردون در آن بستانها کرده و میباید نشست مدت حکومت
نشست و نموده و کسب و روز و چون در گذشت
نیز که مراعی نشست بعد از نیکو خاکت حمیت تمام بهرستان
و غیر من شکریه چند هزار سواد و اندک ملک چنانچه و میباید
و نشست و شور و زلزله حرکت کرده از کجاست تا و گرن نشست
نمود و ملازیمت اتم و غیر غار است مشغول شد آخر به نومی و

و به کار می شد و با مهر و زر مکانی تری شهر بسوی کار شغال
 سخت هر که بد می کرد و بنده داشت و بنده خویش را در
 سه دزدت حکومت هر ده سال و بیست و نه روز و ده روز بود
 بن سوور با بی بی نشست بر بگرو و نام وزیر می
 داشت تمام خراسان را به دربان و بر که آباد کرده است و
 و کوز نام خویش در آنکه شاهراج خطاب داد و حکام آن قصبه
 شاهراج بکار آن و خوا و بایفته بر زبانداخته بکس سخت تمام
 به مبارج می داد که شد مدت حکومتش سی سال بود
 از بزرگان آن عرق او بود و در حقیقت برادرش بنیشت بنیشت
 و یکی در دوز حکومت بود پس ساقی مستعد نام او را چه کوبان
 سلطنت رسید چون نظر کرد و رفت مزاج خود ده سال و ده روز
 متجاوز داشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت بنیشت
 پانزده سال و ده ماه پس بنیشت در پانزده روزه حاکم شد
 و یکسال حکومت کرد و در گذشت بنیشت بنیشت
 و بنیشت در سلطنت داشت و وزیر میان بنیشت و وزیر او حکما شد

مدت حکومتش دو ماه بود و بعد از آن راجه شود و در سال
 رسید چون بدین بود و مبعوع شده است و دوم
 بن رخت حکومت بنیوب شد و بنیوب اینک سکونت
 و انگر را که بخت سلطنت بود و بی تقصیر گشت طایفه و انگر
 طبع شده و قتل آوردند بر نشانی مورثتگی
 خرام زیر قتل است مکافات باره است حکومت سود
 در طول دو سال و دو ماه و چکر در سال و
 بعد از آن حکومت نشست و مدت حکومت او سه سال بود
 پس به ابد المیت بن راجه مارن حکومت نشست مردی بی باک
 سنا که بود و بود و به حقش شجاع بن سیم هر دو زن بسیار می
 و برای مدت شش ماه خود مردم را بکشت و تمام ملک خلابی
 و مدت حکومتش یک سال و دو ماه بود و بعد او سودرنا حکومت
 نشست و بن فوبت بجای حاکم بود و آخرین ملوک خاندان
 خمار است مدت حکومتش یک سال و دو ماه بود و بعد از آن
 بنشاند و سال و چهار ماه بود و بعد از این سلطنت بخاندان

انحال یافت نام مقری از بکران در راه بود
 بن برادر و یاقان بر بکران بر تخت نشست صاحب
 عدالت بود و از دی و عید و ایام به بندگی که مردم
 از بار و سنگها سبب و اندک میفرستاد مسافران و پادشاه
 مناع شواخ و بنابر مامون بود و در فتح میفرستاد و
 معالجات عجایب و غریب از وی میخواست و در حکمت
 پیدایش و چون غار با پایداری و نیای خداست که حکومت
 بین دایم و اولی سید خست بعد از او از دست
 رانده میگرد و در بکران و در تخت نشست و در حکمت
 بجای می نشست پای تخت او وضع کند و در
 کرد و از این شهرت و عمارت و دولت و امنیت
 و حکومت در دست او رسد و از او اتی بود چون به و از
 شهر سپور بکران بر رفتی کن با مراد و ملکی
 و حاج و عمارت و حکومت و فتح میابد و در حکومت
 چهار ده سال بود و از ملکی از او سبب نصرت بود

[illegible]

و آنست راجه از چندی در اوج پارس بر منی در گذشت چوین
 میست و دو سال و چهار ماه و دو روز پس ازین سیزده راجه
 پیر گشت و از پسر و پادشاهی او مردم استوار شدند و
 میست و دو سال حکومت کرد و بمالیکه خود راجه ای از
 درخت چنار و کنگه شست پس ازین راجه شصت و شصت
 و در زمانی که راجه بود حکومت رسید و مردم وی گداز
 غالب بودند و در حرکت میفرستادند راجه ای که
 آنست میست و یکشده و یک کس ظاهر شد چون فتح کرد
 و پیشش گذارند و کشته میگردانند و او و ملوک
 و پادشاهان و آنرا ای که ملوک شوال شده و تحت حکومت
 میروند مردم غلبه میروند و پسران بسیار متصرفند
 و حکومت آنها حکومت و غلبه را گرفتند و آنست
 میرانج سید که لشکر بر آن میگذشت و درت حکومت است
 شش سال و در کشتن بجای میروند و شصت و شصت
 ملوک و پادشاهان قرار داد و ملوک و پادشاهان

راجه برمی که ازین شایسته خود را احکام نمود و درت حکومتش
 بیت او روزی بود بن کشتن بعد از این حکومتم نشست
 در پنجاه طاعت خونی را بخریدن او بخت و شست که مملکت
 برین نژاد خود و بنام مظلومان بپایند و روزی انی بختش نرا
 مشعل و فغانش بخت و بخت و بخت زن داشت و بخت
 باکی صحت میده بخت بخت و بخت و بخت بخت که در
 طبعش بود و روزی یک مقدار با بخت و بخت روزی نمود
 او را بخت با خنده و روزی سال حکومت کرد و در گذشت
 بمقتول و انکه بختان بر بخت شایسته و بخت
 روزی بخت نمود و بخت بخت و بخت و بخت برای بخت
 بخت بخت در بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت ده سال و بخت حکومت کرد و بعد از این
 بخت بخت که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

[illegible]

که کلین بند پست نام در بعضی یا رخ راجه ای کشته شد را بنام
 نوشته و زاره ترکست نام نهاد و ابتدا از راجه او کند کرده
 نام را که پیشتر میگوید احوال که در مدت سه هزار و پانصد و نود
 و شصت سال که شش و نیم بار رخ شنی یا پانصد و بیست و پنج
 حضرت بر علی تقدیر شده و آن را و صحت و سلامت نوشت بعد
 از انقضای این قرون در ولایت کجاست یا جبهه حسنه
 نام در عینیت پرورای و عزیز نوامزی و کین نوامزی
 سپاه شاهی ملی بیل و چون ازین عالم غایبیام که
 قریب به سیصد و پنجاه و پنج نام را بر سر حکومت
 بر خاوه اهل ترب او نظیر ملی پروای و منفعت است او را
 بیا و ساه مهند و علی و زنده انواع سخن بر سر آور و در
 مهارت است نام و کار بر و در آخر پند بای قرار بر قرار
 بهانه و ایتی بوالی کشته شد و یوم و وقت بچنگ که سقا
 خانه بر اسلانت در جبال بود و او را و پانصد و سی و پنج
 انجیل بخار است در هر دو پانصد و سی و پنج لار را میخاست

و یکدیگر بکیر و بی داد و دیدای سپید سالاری که شد پوین و هم
مثل یک تنم و یواز و لایست آمدند با قنای طبع متوجه خاک
حیدر الی شد بخند بی تبدیل لباس نموده بشکر مثل نوران
بر سر و از ایشان در سینه چلی که است و چون خط آنکس بی
با این طبع رسیده سالار هم و در دست بر سر و در سینه
رعایت سپید بکیری و جانی که رحم آنده که تراند خن که شد
بر کشت ملک و یکدیگر سپید بکیری اگر شخص بی و
به کشت سپید این غضب بر سر و در آن بی تراند
سر و در سینه خبر و در سینه طرح صلح انداخته رفت تا رسید
شش سال و دوازده ماه و شش روز و یک ساعت کرد و بخند
تست در نظر حقوق آنچه غایت از غایت نمود و حکومت
منظم داشت سر و در سینه و در سینه و در سینه
رفت بر طبع رعایت حقوق و آنچه بر سر و در سینه
نام بکیر بی بی است و در سینه و در سینه و در سینه
اما چون خبر یافت را به باطلات شایع شد و مردم یکی که شد

ثبت و چون بر می آید گفت بجا آمد و در ویدی اطاعت از و بر من
 انقیاد و فرمان می بردن بودند همچنین صلح مختلف را
 منقضی ساختند تا سرخ پا نصد و شصت و نه و چند ازین و پاره
 قدیم کردند کشته و در اوج برین دلت در سلاجهای خود
 با مذبح سال و شش ماهه در روز پادشاهی در پارس پند
 شصت و شصت و نیمه دین بگرفت شصت و نه و شصت و شصت
 و در روز بود پاریش من موضع و این پوره و این تیره و پاره
 بود که هنوز با وجود ویرانی آثار و عمارت آنها بود
 و در پارس پند و شصت و شصت از میان رحمت کریم شد
 پسرش بود و در بیکار است و شصت و شصت و شصت و شصت
 حکومت و وزیر طاعت و شصت و شصت و شصت و شصت
 مذبح و آند و پاره و شصت و شصت و شصت و شصت
 حکومت را بدی از انواع شصت و شصت و شصت و شصت
 روزی بر کشی و در آند و پاره و شصت و شصت و شصت
 خنده کرد و از انظر است هم خنده و پاره و شصت و شصت

یکس که بخود و دیگرتری از لشکرش بر سر دست و در پای او افتاد
 چون آنها را خود باز گشت و بر سر پایشان افتاد و بر سر پایشان افتاد
 در میان آورد و گفت من در اینجا حلی در آب شستم و آنکه بر
 آن آب حلی طلب نمایند و من حلی را در آب شستم و من حلی را
 از حلیت خود فراموش کردید و دیو متوج و تحلیف و در پیش من
 سلطنت داشت و در آن که صاحب الواس بود و از آن است
 بخودند و از قلب نیز محفوظ مانو چون بر پیمان توار عادت
 و صاحب لغت از حیات آنها قدر حلی در آب شستم و من حلی را
 و در دم تو من حلی را فراموش کردید و در میان آب شستم و من حلی را
 بر سر من نهاده ای و در نزد دیو متوج و سلطنت و در سر
 حکمرانی نمود و بر بایغ رشت و چاک پیک حلی را در سر
 راجه بیکدیگر و بر حسن دیو بر سر سلطنت و بر سر حلی را در سر
 منوی اصتی و بشکر خود و منی پادشاه و در میان حلی را در سر
 و او سر و او را و من بیکدیگر و بر راجه اند و بر او و او را
 بخند می آید و او را و من بیکدیگر و بر راجه اند و بر او و او را

حاتم غالب آمد بهر از غلبت داد به سوز فیدیم
 ملکیت چو کوهست یافت در و او و دین شهره آفاق
 چو بختش بر پیروز نام طغیانی کرد آن عهد شهر بود اندام
 سر آمدگی تا بولایتش از هر و او را جده اکتش و ستر
 را با لشکر چهل سال و دو ماه بود در تیسر خ ششصد و هجده
 عزوی با غریبه و درخت جیات بر کشید پیردی ران بود
 جانشین شد و زمان او از سنل چندین کلچند و ده چند سپهسالار
 بود و جزان شد ملک که همای و دولت و امانت بودند و
 سالی چند بقا عینت که از پند از با جمالی از و ده و ده خ ملک
 تحریر ساخته اند و در کتب بار خ میبند و سی و هفت و
 که شست و پیردی پلا و چند جانشین شد لیکن راز و یون
 پیرم و در قلعه سنل و ده مختصان شد و پیرم محامره بودند و از
 طغیانی برقی در رزم و بدلال بودند و نزدیکی بود اگر با پیرم
 منتقمی بهند و آور و و بناسای می شوی و دنیا کاه چاد و و
 عقب ستر ازین او جدا شد و پیرم راه و و نوح بگرفت و چو

مستعمل شده اکثر کرد و کشتار از این طبع و منشا خود دست خسته بینا
 مزدوار این قوم و مهالی آنها و عهد او از دعوت کسی و بار بار
 میفرمودند و بین آنها با دوستی این بچگی که راجه کوچک است بود
 نزد دست چنان بست و پناه بر لبی کشید آورد و هرگز که از غیره
 در و جانش را جانش نترسند و بلا و چند روز بر سر مستند
 با برهان که از دست راجه عالم بودند ستمت با بچه راجه است
 سال چهارم و حکومت نمود و در سال ششصد و چهل و یک
 که در کشته شد و در مقام در بر گرفته و این هر جا کرده است
 و در آن روز که در کشته شد و در سال ششصد و چهل و یک
 که در کشته شد و در مقام در بر گرفته و این هر جا کرده است
 و در آن روز که در کشته شد و در سال ششصد و چهل و یک
 که در کشته شد و در مقام در بر گرفته و این هر جا کرده است

یافت پسرش بیکمین نام یکی از غولیا پس شکرش کرد و مهر و برا
نویزان ساخته بر او خالید آمد راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه
بمنی شد و بحاکم او خود را بکشت و دست سلطنت او
شاهزاده عالی و ده زیور و ده جواهر و ده شمشیر و ده خنجر
باو اهدا کرد و ده راجه را بهرام و ده بجای بد نشینست و محل
پدرش را بکشت و ده راجه را بهرام و ده بجای بد نشینست و محل
را از بر سخت موضع با پر کنایه لیدر ساخته او دست چن
نوزده می داشت چون نام پسر بر منی را بفرستد می بر دست
خواجه او بکشد و پس بیاخت و بر کندشت و دست حکومت
کیان و بکاه و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده و ده
است این در رسید و پس در بور قیام مقام کرد و چون
بیت طاعت و کد الطبع و بلند پرواز بود او سلطنت را بر تمام
شهر اینست و او کل نام ساخری طبعش را بشهر در آمده تمام
جای شهر را بخود نمود و تمام شهر را بخود خود را آورد و طفل
او شاهی انداخت و طبعش بود و می بخند و بیت اقبال

[illegible]

نوز و سال و نه ماه و ده است سپید سالار او هر روز
 بود در عهد او شهنشاه نام مروی که از اولاد سلطان کبر و دکن
 بیشتر است سلطان شمس الدین در ولایت کبیر شمس عیش
 آمدنش این بود جدا و در شاه نام مروی حاکم است و جوان
 عاقبت بود در مرجع مردم مروی گفت که ایها مر جلیل
 که از فرزند تو بگری می شود شهنشاه نام پادشاه ملک کبیر شهنشاه
 داد اسل و چند کن بهشت خواهد شد شهنشاه نام این است
 شهنشاه بر کن است سپید و واعباد نموده و از وطن منحرف
 و در بختن باده مولد با آل و عیال خود سکونت کرد چون
 سکونت او بر اهر رسید فرمود بتقریر دوازه و دیگر کوی
 و محلات آنرا در وجه کفاف جو و صفت نماید بهر معنی
 شود و بسبب ندن که خداوند آنرا جدید بدایین کبیر از آل
 بهرام که تو بهت پادشاه کرد و نداشت که بهرت تقضی
 میشود و نیز در عهد او شکلی حک که به حال است از ولایت
 دوازه با آل و عیال من در کبیر سکونت گرفت در شهنشاه

حکایت است که قتل آن اجنبی و مغرورین نسبت به ارباب علم و ادب
از جمله و فاجعات عظیمه که در عهد اولی و ظهور آمده آمدن آن
که از نسبت آمده در کثیر از آن گفت احدای پدرش حلائی طریقی
بود که در آنوقت آن اهل حق را محبت بسیار نمود و آن
جای بود که او گفته گیرم که لا یغنی عنی مودعتی در آن
وقت بود بعد از آن رسید که بجای هر قوم شود و دیگران
حادثاتی که بر کثیر در آنوقت نازل شد آمدن آن
و آنکه در معروف بدو العزیز خان بود که کثیر چون کفر نسبت
بیا کرد و از جاده پنهان قدم میزد و آن نهاد مذبحی که
مقتضای آئینی روز و نو روز و بطن نام ترکی از دولات ترکی
از راه بازه سوله با آنها و از سوار شمشیر زن که در آن
خوبی و بیانی داد و بنیاد نهاد و منظر ظاهر از فرقه
منو بان ملک بود و پسران جوانش و کفایتشان
جنگ و دمارشان و حکومت و اوارشان و غیره و بازه
روز و آمدن و منظر ملک گیری که در منظر رومی و حرم و شست

سینه ای

سنگدین و لایسته صغیر و کبیر زین در مرد دست و پا می خواند کم کرد و در
 باور ز او در فکر و تدبیر بجز در پادشاه چوین جاریه نه نشستند و در
 براه کزیرین نهادند و در اکثری شبستان و روضت زین و زوایای
 مردود و مردمان فرمود که بپایان خط همه اقبل بر پادشاه و زینها و اول
 اسیر نمایند خط را بپایان خط و عمارات را مهندم و ویران سازند
 و تمام شهر را آتش شیدایت ز آواز پادشاه و کرد و سیاهانه و حوریه
 و درویشان و ماه و چرخش و در آمد زمین و زمان و نطفی بخواهید و
 استان آموختن و بختان بکشان از همه همان در که شت یا اگر نام نمان
 نوع بی آدم ازین شهر بر و آشتی رخ وین استخوان و نباتات هم
 نمک بسته شهر که اندر خون عطار و آب و سمور و آب و بود و بیابانی
 غیر آباد و این امان دور گردید و در صولت صبت جلال ملک
 کرفت خدمت سلطان قهر رخ سپاس کشید و در می نایر غضب
 مهر او تا ایام برودت سرمای این شهر که مدت شش ماه شد
 و در حدیث بود در اسناد او موسوم زینت شد مردم ترک کرد
 که فرج خود بر و نهاید و جانی که موجب حفظ نفس شهر نمیداد

بر مکرر حجت لغا و مذود از مردم هر کیفیت راه و روش گستر
بجایستند پستان رسیده اند و اینها از راه یا کفر یا نوح میر
دلاست نمودند چون در پای کن رسیده اند حکم و احکام
محیطه دنیا گسترده اند که بعضی باین و بعضی بآنستند اگر اینها را
که پیش از این بودیم که فانی شدت بدیدیم و رفت و شد
بر شد با برید که تمام شکر در پرده هلاک شد و هر را خاک گرد
مردودیت هر ماری می هر یکتا و هزاران هر مرد و آن شد و شد
هر تیره چون نوز که کشاد و بی خبری کشان شد با و مردم هر
بعد حصول المانع از رحمت آن شاه طین با جمیع پستی آنکه گوی
قبایل و انگی از عمارات و رزاعات شایده بجهل شد و شد
از اطراف و چو پست آمدند تمام مرز و بوم را احزاب و فتنه
بودی از آید و نشیمنه زنده از مانی جایی احدی از کو
آید و شد شهر فرار که نیست بعد از دینهای میدانی جمله شهر و
و بادوی آورد و مایل سلطنت زین العابدین اکثری مجبور شد
تا هنگام عهد و شدت و محو کردید لیکن بحال صلی بنی

بالجملة در خاوند و نوالو علی که کریمه بود و مادرش اسماء بنت ابی طالب
 را میبرد که جابر ششم از خنثیها را فرار نموده بود و نزد قید سر
 رفت و گوید که در دم خال خال جابجا قدم برهنه متغیر از یکدیگر
 اعلی است و از دست مکتب کبری می نمود چون صحبت محبت
 که قید و لایق است که با قوم و بیار متحصین بود و بیشتر و بسیار و دراز
 پیرو و موافقت بر آمده چید کرمی کرده و در زمی جعفر و سان هر
 آمد قتل و در کمال قبی بدرون قلمه میرساند و در میان آن آفت
 حرب میکند و روزی با جمعی از سپاه فاطمه علیه السلام
 را گشت و در میان چند پیشه ای اهل و خیال و سینه کمر نموده
 متغیر و لایق گشت و در سال نهصد و بیست و پنج هجری
 بدین مع و چون بچکان این شهر بود و مادر او طاعت را ملازم شد
 خبر اینچنین و خواهر را و چون چندی با حقیقت و کفر خود و در دوستان
 چند زده اقامت را رعایت نموده و با خود و طاعت ساخت و زکوة
 مع و در یکباره او مقرر بود و در شهر کوفه و در سخت و او را
 از دعوای و خیال پذیر گشتی بر آمد و دست سینه دیو که در مع و

زنده بود و چون کشته شود از فراز میزد و با سید سلطنت نورانی
 بدین مناسبت نمود چون دکن قصد بر جلافت مدعیان و
 با طاعت رنجی که او نایب بود و بر تو است فرو و او
 در مدت مقاومت هر روز هشت از راه لاهور می فرستاد
 تا به کشته شود و رفت و در پنج روز نخست تا زمان رنجی که شد
 چهار هزار سال و سیصد و کوهی از آید و کشت که شد
 در حال حال و قلم آمد راقم این تفصیل حکایت در حالات
 راجه ای که هر دو کفر بود و در سوم قلم بر خلافت شاهی
 اسلام شوی و هشت واکه حکایت به باغی اندازد و
 چند مان قاید و متدیر منظر میزد و لهذا گفته و مجروح است
 در کد انم و اکنون که بر سلطنت بود و مسعود رنجی و
 بیست و باشت میزد اسلام درین شهر عهد است اگر حال
 قلم بر حالات مسلمان و در کمال دین از حال و ساد است
 و مشایخ و مفتیان که درین شهر نظر را که نه می بیند و
 معندی بر خلافت و انصاف و کرم را که در دوازده مراعات

[illegible]

این کلام صادق چنان بگویند که اگر این کلام را
 بر دهنده است کمال شوق و عزم که باید که هرگز این کلام را
 باریک نبیند و نخواهد بود و روزی که در پیشگاه
 می بوزم است از خود و ای شوق من در اومد طاعت و غایت شوق
 هیچ آنجا که بر منظر خود نشسته کمال جلال و فضل و عظمة
 آنکی بسته نظر اولی بر منست منبسطه جلال و ریا افشا و بختی
 کرد که در غایت حقاری که شسته ویداری بر مصلای شکین
 کمال تکلیف و آگاهی شرب و طاعت ادب برینا فلان وین
 منقطع علی صفاها الصلح السلام او انما از بجان نماند
 میکند این طاعت بر که دیدار او بدستش و در بسیار پسند
 و نماز من آن هر روز که از شایع و خواهان کردید و آن
 بر این شایع من منقول و دید بعد او ای تو از من ادب است
 حقیقت وین و این پسند آن جناب فیض باب جهان است
 علی الصلح والسلام از خود بعد تو هیچ نیافتی و شریح
 اصل و فرع حقین که طاعت احکام اسلام نمود و باز شریک کرد

کلمات و محرمات و حجت علی بن اصفورت ازین
 و نیز در زمان حضرت احمد بن محمد بن علی بن محمد و از
 در این بدایت و علم سر غیب شاه و در بیان از این
 سید و پاک است و پس از آنکه از سر شریف شد و همان لحاظ
 خود را بر این مباحث رسانید بفرمودن آنکه مکتب صحیح است
 و مکتب دعوت اسلام را در وقت این است که سید در روز و هر
 را و این چند و سر و این دیگر و عامه مخلوق و نوح و نوح
 و این است آن که در کلام سر شریف اسلام تشریف است که است
 انهم باجر که انجانب قنده و اهلین امام العزیزین مروج الکلام
 که سر الاحتام حق الیک و ولایت و قنده و سید الدین حضرت با
 پس شاه قدس اهد سره الاقدس که با سر شد برز که از خود
 برو است متواتر و مشهور و طی نکات از وطن بر آمد و اما
 در اینجا حاضر شد و در بعضی کتب دیده شد که با سر شد
 است اسلام پس ازین ایام و در زمان سید و یو کثیر
 این از غیر گذشته هر قدر در زمین بر نشد انجانب از کتب

که اکثری از ارباب باب و ارباب انجیل و انجیل حضرت
 شیخ ایستوخ شهاب الحق و الملکه والدین السهروردی قدس
 ساینده بلکه بنیادی آنحضرت میدهند جمیع از منوخلان و نوزندان
 مسوئی ماه فتنه اند ولی که از منوخلان و محض همان حضرت
 شیخ ایستوخ است بنویسند اما هر کدام محمد علی و محمد علی
 میگویند که واقع حضرت شیخ ایستوخ در سال شصت و شصتی
 مشفق علیه است و ظهور حضرت بابا میل شاه در سال اقصیه است
 در کثیر اتفاق قیام و دو نود و سه سال در میان فاصه است
 تقدیر بر توصل ایشان بلا واسطه با انجیل بطا بر بنیاد منتها
 انعام الله بعد بعید تعلیم اسلام بر شیخ شاه و شبه او حکم بر بزرگو
 خانقاهی برکنار در میان نهاده و این اول خانقاهی است
 در کثیر نیافیه و فتنه و اضع حید برای تبلیغ و اخراج است
 مقرر نموده تا پادشاهی شیر بیان بر پا بود و خرد و محتاجان
 هر روز زبانه خواند و از این جهت محمد مدفن است
 پس لشکر گویند بگردای جمعه و جماعت خود مسجدی جامع بنا کرده

عازمی آمد خود در جایی که عالم میفرمایید که سید الدان حضرت
 میردلیس باباست میبود و جویری پس ملید و مکلف داشت و سنجی
 از او پوری که گویند در آستانه و خانقاه خرج رفت که الحال هم آن
 از به خاکبرداری آید خانقاه حال ظاهر اینای دوم است بعد از آن آن
 سیم جابجاء که در ریخت و بجای آن مسجد جز دنیا موزنه که شکلی
 آن مسجد در آن نمایانست مشهور مسجد رتخو که الان هم آباد است و حج و
 نماز مردم در آن بقعه بنویسند در آن مکانست بنویساده و در نیم سال و بعضی بود
 در تاریخ بقیعده و میت و هفت شربت کل من و اقیه الیوست
 و از دیار القبا در القبا رطبت که بنشد زمی زبیت و زمی رطبت
 که موجب حسن حسن بنده شایب و انبی همراه برده و بنیاد است سلام
 درین شهر متشکک نموده بخدا ای غیث پیرست قبر من بطرف جنوب
 پروان بنده از حضرت باباست رتخی از احوال حضرت شجاع الدان
 میراج الاسلام مرقوم میشود و منی نماید که جناب حضرت بابا را
 بعضی از بابا طبل بودم که در نزد بعضیها ساه بلال میگویند عالم بود
 بنفون علوم صورتی و حسنی بسیار نموده و بطاهر و باطنی

و تخرید و اشبه میکردند سید شرف الدین نام اصلی ایشان سید ابراهیم
عرفی می نامید بود و در تخرید و تفرید و توکل و قیام روزگار
مشهوریست که میفرمودند که حق تعالی را قدرت و اوج است که چنانچه
از باب صبیح میگذرانم بهین بیان بی نقصان روح مبارک الهی
بیدارین بیان با تو انرا تا ابد الایام و محاطت کرد و با هر تدریج و تدریج
سنت جوئی منیت هر یک شایع و اقامت و اطاعت سنت نزد
من تخرید از هر که هست و عبادت خلاف سنت است در اینجا
با کلمات و عبارات اوقات از میان میفرمود و سال
و بیست و هفت بار الحان رحمت بخند و از بحال تو اضع و عیب
تو و مولانا احمد علامه قدس سره حامی فن معرک و وقت تخرید
این و ال حضرت بابا تا ریخ صبا ال انجیاب در بحر که از تخرید
جوارش است و همیشه خاص است چون کسی حال آریخ بخیرت
بهر نام دارد و بهجه سادست خود و سلا و شفا بطریق و بریح سال
تا ریخ و صل حضرت شاه اسماعیل قدس کرمات خاص که از تخرید و عیال
الرضا و جوارش خیر الطیر که در بحر حضرت بابا کسک و طریقت است

جانب مشرق بر حسب میل به و از جهت وجوه اولی این
در جهت جنوب و بعضی معتقدان ادا و و غیره بالای میز است
بند خطوط است اینجاست ملک را با ایل خاص و زبان عالم می بیند
عزیزان این راه از این جهت که بر سر است و می بیند که
حرام چنان چه باید بود که از در کو بهار و از شبیه باید که چنان
از هر دو باز از طلال حدی می نماید که در دو مختص از هر دو مقتی
از بعضی طلال بر می کند از شبیه و حرام می تواند گرفت حضرت شیخ
کلمات و بحر کلمات بود پس باطل است که حق آن بر آن
بعضی از مردم می بیند و لازم است که ادای می باشد از آن بر آن
فان می کند و در خوشاه را که باعث سلام خرد از امامت حکم نیست
بر سر و آوری بغایت و چیرات می و اگر به آب بقول این بقول
اولیک المرقون در بعضی تاریخ و در شبیه که این می بیند
حضرت بابا حنیف سلطان می بیند و در شبیه می بیند که خوشاه علیه
او و در شبیه که کوه زمین نام است برادر سه و دو و او درین که
و در شبیه که کوه زمین نام است برادر سه و دو و او درین که

ملک را می و رعیت پروری میکرد و به سپه سالارانش که خود و رعیت
منقرض شدنت یکی شیب سر که در کش مالاکه شد و یک پیر خمر که کاه
نزد خواران و در بود حید خان پیر خمر شاه تره بیت و رعیت
شهر و کوه زمین که از دست او زمین و دیو است تره بیت و رعیت
از پیر بیت مذکور یافته زمین ها را یکی با بیجا که مستقیم و در
از راه پیر و پوز و لایست که بیشتر در آن محل در احکام این است
از اذاحت و درین عهد و ولایت که بیشتر و پر یک جات در کن
نویست یافته به مطال حکومتی و شمشیر کوه زمین از راه یک
و پیش بینی مردم مستطاب یک جات و محلات نوشت که در
فی اتفاقی هم رعیت و دشمنی است و هم با رعیت است
ظلال و خیال و بدنامی چنانچه درین نزدیکی از دست زو و کشت
بند ازین باید که با اتفاق یکدیگر قوم مخالف با بعضی جنک از جنک
بر ایزم و یک هر صورتی که ایلام بهر منبر بدست است و الا هم ملک
مقتله از دشمن و خوار و کشن و ابروی حیدر خنن کار و ان است
همه مردم مسلح اطراف از او باش و اثر است بعد از این که

تنهان نموده و بچک و جدال ترک مستطوره را پذیر کرده و صبح آری بر سر
 پهن کرده و گوشت برین او بین و در آنکه وقت آمدن ترک از راه
 چینی و سبزی می گریخته بود و از قیامت باز آور و لیکن آن غریب
 میافست که قبل از این داشت و اکثر این ملک است و است و است
 میافست حصصا در حراج ترک که گوشت برین بهر امیب و بهر شیر میافست
 بهر آور و بهر از این نسبت همه هر مرد و درین آنها در تاریخ
 مفید بود و این بهر از این که درون جام حیات بود و درین گوشت
 بهر مجموع مدت حکومتش پانزده سال و دو ماه و دو روز و بعد از این گوشت
 بهر است و این که بهر است باقیان بهر و بر او و بر او و بر او و بر او
 در این حال بهر است با حق جدر که از خود یا و لکه و بهر است
 گوشت برین بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
 قبول آن آبا کرد و بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر
 کازیر با خود متفق ساخته و گوشت برین را درین اندک است و بهر
 و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
 که صاحب خانه چشم بود و بهر بهر و بهر و بهر و بهر و بهر

چون از سخن ملوک کن و نمود ز مانند بودند می زد و مطیع و منت گذاشته
 کوه زمین غلبی از مردم و در اندر کوهت مسیبه و شهید با کراهت تمام
 در ارضی بکجاست خود نموده در راز و تکی که موجب غیبت و جبرست تو
 کوه زمین بود قلع یکتا و نژاد بکثری شهر است که عین الجود
 بجوشت سوز انقلاب بایده کجاست درین فضا نه از این هزار و باره
 و نیز مشهور است که چون در محفل عروسی که بسیار زیب و زینت بود
 بودند آمد که کار و بر شکم خود زده روده ها را بر آفرود و کش
 روی شیشه نداشت و گفت که قولیت من نیست و همان عیبت
 جان بکن مستقیم خود و العلم عیبت آمده الملك المستبرود
 در آنوقت زبان حال خطاب شاه و خطاب باین بیت مسیبت
 شعر آفند را بن که چون از سر جان بر خیزم چون نجات می
 نسبت به دارا من بکلامین خالین که به شمشیر حکم خالین قدیر
 بی زد و تشریف در تاریخ فقه و دین و چهل و پنجم جری بطنیت
 نیست و خود را سلطان شمس الدین غلبت خدایت سالک و
 حکومت کرد و جد سلطان که میر که زیاده از دو سال تمام سلطان

بنسخه ام

[illegible]

از کمر نشسته آخر الامر تائب شده و بنده را هم خدیجه کرده و بر
خدا آورده سلطان علاء الدین که علیه السلام داشت بعد کشتن برادر
در سال مذکور بر سر سلطنت و کامکای نشست علاء الدین پور
و بنام کرد و با دست چپ زبانه و بر پیر و صفت یافت بر او اصلاح
بود بر پشت و قدری تغییر و آبا و اجدادش که از عهد زو و طو رو
پورانی داشت نموده در سینه هم قصد و بخواه داشت به ماری
در کمر نشست و هم قبرش در محله علاء الدین پور است و قصد و بخواه
بالفعل وزیر عمارت مردم آمده جز علاء الدین و قریب چند مسجد
نمانده و بنا صمد بن شمس که کهن جام و مسجد از مساجد مسانی عام محله
جایی حرم و محل عورت شده و بدست حکم شمس و واراد سال
شماره بوده است نه ای کل نفس ذایقه الموت شمس ملک
صلی رفت سلطان به باب الدین پور و بعد فوت پور برز که
شون برای نادر بر تخت نشست به طور است که پیش از حاکم
در زمان میر علی محمد از طرف جنگلی بقریب سکا رفته بود
از محمود بنی کماله دو پیکار شیر خورده داشت سلطان بنی کماله

کوبه که آن محذوبه الله عارف است و وزیرین همراه شمشیر می چند
داود و دهم را اول آن محذوبه این هر دو کس را پیشتر بنید
طبیعی چه شیشه بسیار است و زارت داود فرموده که عیادت
این اختیار است که است چه سلطان که هر چه شیشه بود پیش
از رسیدن بجایه خود آمد و بالجمله چون بعد از آنکه عیادت
بر سر سلطنت و شمشیر ساهی است و عیادت را زارت را بر تو
هر دو شمشیر است او و سر را اول در به پر امور ملی مشیقم بود
اکثر امور سلطنت و مقدمات باج و خراج او سر ز کرد است
تا دور سلطان چنانچه باقی بود و محلی تا مذکور سلطان شهاب
نوعی ملک را می نموده و ضبط و زلزله و فتح قلاع و تسخیر قلاع
و محمد خان با صنی و خان با رغوف تهمت مباحثه نویسی و اعراض
کوی دست از تخریر آن باز داشتند و قلم را از انقیض آن
نوشته امور را بر بدیده و در حالات غریبه از عهد عرکین و عی
روز کا بوده است مدت نوزده سال حکمت کرد که است
حکمت حال مزید بود و صلاح کلی نموده و سرکش از قتل آورد اول

تاریخ پیشین که در دست سی و نه قلم کتیب شده از راه بابر موله با هزار
سواره یکینکشت پیاده برآمده کلی و دشتور و سوادگیر را گرفت
و لشکری و کانی را نیز در تصرف آورد و بدخشان را نیز نمود
از اینجا بقیه که در دست پادشاه کاشغره و در دست پس از کاشغره
علیه که نظری از لوم بک آمد و در دست از دست خود آورد
بعد از آن که شد و او را گرفت که فرقه متوجه شد و نیز از راه
بایم بایستاد و علی و دودنگر کسی کرده و با سلطان مجاز بایستاد
در میان علی علیه نمود و طوقین در سجا عت و وزیر می نمود
کمی نزد امیری غالب شد از حضرت سید سلطان شاهرخ
و از آن طرف آن نیز از راه مقرر شده بر زمین صحرای
بکبیر نمود و اینجا است که از اهل قواریخ بقلم آورده اند
صاحب تاریخ قلمی که در حالات پیر و شاه است هلاکت
باین دست که نوشته به صورت بعد از حیات در شهر است
پای تخت خود و او را و او را اینجا مسجدی بنا کرد و هنوز بنای
مسجد و کور بجاست و اما آثار پای تخت و وجود تخت سلطان

بخانه ایسیا نموده بجای میزهای بجا برده که کلان تر بود و میلان برشته
 برین کوزه کوزه ها و در خارج بنفشه و شکوفه گلستان
 و جزو سلطان نوی آور و در محله بدید بر کوزه های بهیت خواجگان
 اینها تا فی الحال از سلطان بنین العاجین هر چه بر آن بنایافته
 بر قهرمانان که کشته می رقص بر داشتند از که الان جمیع قهرمانان
 من از بزرگداشت در و م آن که جای کسب نهاده و خطرات کنند
 خانه است و دیگر عار و کماله محمد پلورن در زمان سلطان محمد
 بود این کشت و کشت شخصی شده و قبال و خداونداری در آن
 در میان شایع او را جذبه الهی و داده ولی با قطع و آنرا با بخلاف
 و حسرت بهر و خفا می کنند پس و کسی از خویش و پیوند سجا
 آنجا و به باطنی و در و مندر و اتفاقا روزی بسوی راز است
 بر سر سوزین خود نهاده می آرد و شوهر که کای بر حرکتش عریان
 و پشت آن سورا سورا بلی شکست و آب بر سر آن محذوبه خانه خراب
 مطلق انداخته همان آب هر کوزه های خانه را بر کوزه های
 در صحرای مذمت مآلانی عظیم است از حرکت شهرت یافت

از روی از جامه مواری بر تافت بر حرم مردم نشسته بر من تکیه بر
 بنظر می جویند و در میان و گریان از برین و پدر این بخورده و خوا
 و دل بسینه چشم پر آب بر روی جایان بگریه دست بی مذهب لطیف
 خیمه تو این است ازیرا که درین بادیه شهر خرابی خیمه و در زمان سلطان
 سحاب الدین از عالم در گذشت کیفیت رحلت آنحضرت را به مجتهد
 مختلف است بلیس نبود و گویست بسیار از اندر مشهور است
 که در جامی که الحال کنج مسجد جامع مجاوره است وقت تقاضا
 رسیده که عین انقطاع مغنیه بن عنقری مثل روح با آسمان برید
 و غیر از جمله که هو از و در چهری بنظر حاضران میاید و در چهری هم
 مذکور است که دو کوزه سفالی طلبیده و گفت با الحال مسور
 میشود و آن دو کوزه را بالای هم نهاد و خود در میان آن آید
 چون کوزه را بر شمشیر او را جانی خیزد و نغمه حضور در آید
 نزول ایاست از شایسته حضرت ملک ربانی عیسی علیه السلام
 بر صحنی آمد عینه نزد او با تحسین تا بر نشاند و از جمله فریادها
 بر کباب که در زمان سلطان سحاب الدین کشته منقر و منقر و منقر

این است که جناب مغرب درگاه در باقی عارف سحالی بنده زمین
 بمناقی پدید کوه ان و دیگر امتداد است که قوت است تمام با نجیب
 و ششخیز با حضرت سید علی فی سحره بخش راه و احوال
 سیرت و ولایت ساه کبشیر زفر عین آفریند کیفیت ایند کوه
 در حضرت اینده مشرفیام قوم سید و سلطان قطب الدین برآم
 سلطان بنای الدین در حقیقت و جوی بر سر بر سطر نشست
 و ابواب مستند و فوارا با کمال بر روی غایب است و محله
 مشهور که قطب الدین پور است پای محنت قرار داد و در طیف و
 جهان بر خلائق بودی نهاده با خود مختلف مکی میل کلمات عجمی
 پوشیده از شکر می کند این ابقا است است است ای کج و شکر و
 جالی روانه و زلف شیرین تهر است و در سحره بین بکشد شیرینی
 پیروز نم چون سبزه آشنایا حال ملت وای بر یکا قطب سبکین
 که کلهی می کند پیش کن عجب پیوند کنای می کند در و آ
 تایدت ساز و و سال دوشای می کند و در سحره مقصد کوه و
 شش چون سبیل سحره که شد و ابکاش و در سحره مسجد کلان

که هزار شاه قطب الدین شهور است اتفاق افتاد و در میان صفه
 از طرف قبه بودند احاطه سیمکان داشت الی الی که
 پامال مرومانست الا قبر شاه که بر بسندی و نیست ناز برکات
 عظیبات خاصه الهی در زمان ممیت قرآن او فیض گشیر شد قدم
 سنات از نوم جناب تقدس اسباب نبوت استامب بیا
 رفقت قطب اولیا محبوب ربانی حضرت سید علی مرتضی
 نزد الله مرقع کرد و شهور رسیده مقصد و ششاد و یک نزل
 بر شرف حضرت لطیف و نوده بود و نذر رخ مقدم شریف مقدم
 شریف او است چنانکه حضرت سید محمد باغوری که پیش
 برین اودان بکامی ~~از~~ ابیاس شیرین تر از نبات دریا
 قدم آنحضرت سیدان و گفتند نظر میرسد علی ~~علیه السلام~~
 سیر قلم سبزه کرده بخانه مشرف از مقدس گشته اهل آن شهر
 روزه است خوشحال از رخ مقدم او را بیانی از مقدم نمود
 او حقیق پست که این اتفاق و ساد است قریب مقصد که
 آنجناب بود و در خاص عدم انیلا میت را بدرست او در بیت

خود را در کتب جناب حضرت در علم علاء الدین پوره هر باطنی که
 این بود و شد و بدای جنس او قوت بر لب در یابی است مضمون
 الی الخ فقه و فیض ناپست آید است و بود از اینجا تا از اینجا
 و سلطان به واسطه در نسبت در خدمت خدام جالیه مقام میرید
 و آوا بیدار اوست و محبت بجای آورد و بوضوح و بجمیع از اینجا
 شریف و کجاست و چون که عقد و و غایب بر جمالت مسدود
 به کمال آید و در هم زد و چون علم که نصبت محبت که بکمال
 و اسلام بنور باطنی شایع شده بود و سلطان بر پاس فوم کفر و شیطان
 از این راه و بنی حضرت سید ترک داد و حکم انتم بر تابد و جان بجا
 می آورد و جناب قطب الاول حضرت یکسره بر منی آمد و تعالی
 بشاه قطب الدین از راه کمال الطیف و کرم کلایه مبارک که در اعلا
 فرمود و سلطان آوا بیدار از اینجا آورد و در نایح خود
 بتسلط مکرر نماید و این سبب است تا آخر سلطنت فتح شاه و او را
 نشان بود و فتح شاه از او در کفن خط و چپ مبرود خدمت بولا
 می کرد و عهد فتح شاه و علامه عارف روزگار بود و گفت که ترک
 سلطنت

را بر زمین برو بعد آن پادشاهی اولیٰ طرب الدین خلل پذیرفت
 تا رفقه رفقه بجای رسید که اتفاق تعویذ چکان نموده چنانچه
 این مکر است تجزیه شرح بجزع و میشود و تاریخ قدیم
 مبارک آنحضرت را از منفعت و شهادت و یک و هر جهت مستند و
 نوشته اند اما کسی قابل نیست با یک آنجا پنج ششال در کتب
 کرده باشند پس عمل حکم میکند بعد و قدم چنانچه مشهور است که
 سید ابی طالب را از قدم مبارک مشرف کردند و سید ابی طالب
 آنحضرت بود ایستاد و قاضی ابراهیم و حمید الدین
 قریب با آنحضرت و قد تاریخ جو فی زمین را بنشیند و علی الحاکم
 ابای طرب در جای که بوقت حیرت خاصیت اکثر اوقات بکوت
 میفرمودند بگویند که در بخی ذاتی در آن ایام مشرف بودند
 چون قصد رحلت از این شهر با تمام طایفه طرب الدین و
 پیر محمد قاری که همراه بودند حکم اقامت فرمودند چون به
 رسیدند ذای یا ایها النعمان الطینه ارجی الله بکون شهادت
 مرغ روح ولایت بخش نمایان بایه عرش هدیه و از نموده به

و اما لایزال چون بسند بقیه و شاد و خوش ششم و الحیرت
 چهارشنبه چون بوقت افطار نفس بسیم الله الرحمن الرحیم
 در میان مبارک رانده بودند و بهین نام بخشد شیخ مراد
 از صلیبی وقت بود و من گفت نازح مفرغار غان شد این
 کز و من شیخ باغ میرفت گفت من روزی که رویش بود
 از میان نهفت عقل نازح سال رطبت از دستید این
 ثانی گفت در میان مردم همیشه که همراه کتاب بودند این
 طایفه اهل یکی که سلطان محمد مجتهد و من نازح شده هر
 سبب خود در خدمت و منیست فخر علی حازه شیخ قلم الدین
 که از محفل خاص ملازمان با اختصاص بودند گفت از هر
 کسی که با او توبه که توان بر شست تا انظار بر هر کس
 سخی کرده بودند کسی توانست بر شست که شیخ قوام الدین
 شاه شمس بنابر این ملازمان سخن مبارک از راه سواد کبر
 انهمان چو اسباب خلاق بر و نه چرخ شهر جاوی الثانی
 بودند اینجا زیارتگاه عالم و عالمان باشند و علمی از

در این کتاب از احوال و سیرت
 و مناقب و فضائل و کرامات
 و غیره از ائمه و اولاد
 علیهم السلام و از احوال
 و سیرت و مناقب و فضائل
 و کرامات و غیره از ائمه
 و اولاد علیهم السلام

شیخ محمد کاظمی بزرگوار وقت اجازت میسر باد و در وجود بار و نور
 برادر ابرار رسید و در بیشتر وقت سفر کردی اگر چه برای احوال
 زنده بود و چون واقعه مذکور بر آن حضرت شد فلک و بوی کنی
 سعی کرده تا اتفاق کردی کوی علم را بکثیر کوی و نیز بر صفا که الحاکم
 حجة المصلی که شمس و سلطان قلب الدین و اکثر عیالین بر آن
 بر آن صفا می آمد و در عرض فاضلی و باطنی حضرت بر آن حال
 و احوالین فرا بست کیفیت بنای فاضله مصلی در ثمرات شیخ
 سید داود و درین کتاب غم در واقع خود عرق می شود از این
 که در محبت و نیایش و در بیشتر یافته بود و از احوال این شهر است
 زود در زمین که نشان کعبه پادشاه و سببها سجد و معجزان
 خواهد بود و جناب حضرت امیر کبیر ابن میر شهاب الدین ابن میر
 محمد ابن سید علی ابن سید اویس ابن سید شرف الدین
 ابن سید نجیب الدین ابن سید محمد شافعی ابن سید جعفر ابن
 عبد الله ابن سید محمد اول ابن سید علی حسن ابن سید حسین
 ابن سید جعفر الحجه ابن سید عبد الله زاهد ابن امام همام ابن

سید جعفر

ابن علی العباس الملقب بـ صلی الله تعالی علیه و آله
 چون مقصد اصلی از تمییز این سال ذکر خیر است ما وایت غلام
 و مشایخ کرام است مناسب اینست که خلیفه است و در بزرگان
 رجحان بخش این سلسله صدق و صیقل کرده و طبع آن جمع که پیش
 نه و شاه مشایخ و غمخواره و غمخواره و در ویشانی و چون
 بخت آمد ایشان و انی و در باب در حال خلفای ایشان حضرت
 بسادات عالیست درجات که در درون سلطان زینت بخش و پیش
 بودند جلالت و قدیم شود و مقرب بارگاه ربانی حضرت میر حسین
 ساداتی به پیشیا به پیش میگویند که شهرت در ایرانی
 الاصل بوده و از شیب و در فدا و میتوانند بود و در سال
 شهرت از و احیای حاکم فقه پس از پنجه طبعت بسیار
 به و چنانچه سادات ما مانند مشهورند لیکن ره است سنی
 بهتر عزت جناب سید حسین سلوک بسید تاج الدین
 بنشدین سید محمد که برادر زاده حضرت سید جناب
 واکه سید حضرت سید علی بن ابی طالب حضرت علی ثانی

بجهت تحقیق راه و حالات کثیر و تنگات آن در زمان امکان
بشایب الدین منسوب گشته بود و حضرت امیر کبیر خود در
عوزی میماند چون جناب سید حسین و دیگر وارد شدند
با اهل و عیال و متعلقان بسینا و درین دیار رسیدند
چنینا فرمودند مشهور است که بر سر کوچه پیر خیال سبب بدنام
شده چون محل فرود آمدن و منزل عیان در دینی نبود بر شکی که با هم
بمنزل مشهور است سوار شده چون سیاهوار آننگ را رسیدند
بدانجا که آن نگه الحال لغت و است غیبتی کرده رسید
بنحو ششپا آن نگه را در همانجا گذاشته فرود آمده و
بر لب دریای ویشو درویشی که بیکه کام مشهور است رسید
فرای رنج افزا صحرای و لکنا بوده همانجا سکونت گزیدند
فرمودند از جسدش سید حسن سید جبر برادرزاده
را نیز حضرت امیر در عقب سید ساداته بودند چون کثیرا
از معرفت امیر متور خالی میشد صورت احوال را بنظر میبرد
میشد برین آن جناب بیاد و نشان نیز مردم فرمودند

خدمت میر سید حسین در مریخ کلام سکونت کردند و عالمی
 از فوایدات ظاهر و باطن میسید نمودند و از آن پس در خدمت
 آن بزرگوار حضرت بود و کرامات عجایب ظهور میسید و دیگر
 امر تا این شمع روز الین اندر موضع کیموه بجهت تحقیق و قایم
 سلوک باطنی و کتب و از این سبب اکثر بجناب آن طلب الهی
 میفرستاد روزی بجهت استراحت حضرت سید ملاقات میسید
 نظر خود بر خواجگان بجناب رسیدند و جواب نصیحت رفتند
 میر سید حمزه نیز متفکر کرامات بسیار و عطایات پروردگار بود
 بر خود و کوار در موضع کلام سید و از این سبب سید جمال الدین علی
 اسادات عالی درجات بودند و منظر جذبات و کرامات پر
 حضرت علی بنی که شمر تا این فرمودند و بسبب تامل حضرت
 آنحضرت در این شهر سکونت خستید فرمودند و چند کس از
 این حواری و اهل ارادات و اهل بیت همراه داشتند و در موضع
 پر کوه کوه و دره از طرف بار چوله قریب موضع کوهید می
 درون شدند و سادات بسیار در آن قرار یافتند و از آن

در این
 شهر

سکان من و محل نور است انکار باب باطن فیوضات بسیار
 و آن بطن نیستند قدوره مقامات عال حضرت سید کمال
 سید عالیشان بودند و پادشاه حضرت سید سید
 آفریدند صاحب کشف و کرامات و قوی الیالات بر
 سیدان است بجهت تعلیم حکم شریعت تربیت سلطان
 و کثیر توقف فرمودند در محله قطب الدین پوره آوده اند
 قدوره آوده و ابد ال حضرت سید کمال فی نیز از هر
 حضرت میر بودند بجهت نا ایل درین شهر حکومت بودند
 در موضع نایب گوی بد فتنه و کافران ایشان ملک معنای تو
 دار و قطب ارباب معین حضرت سید جمال الدین محبت
 از رفقا و تربیت یافتگان حضرت سید علار و در کار کردند
 پرور و کار بود بالتماس سلطان قطب الدین بجهت سلیم
 آداب دین درین شهر بهشت آیین از حضرت سید حکومت
 محض شده تا ایا حیات فیض بخش کائنات بود و بعد
 قریب به بیست و دو محله آریوت آوده اکابر کرم در آن

در فتنه محل فتنه ای که است حضرت سید فرزند
سبحان الدین از رفقای حضرت علی باقی بود و با حضرت
ساکین شریف بسیار بزرگ و عالمی است در موضع بسیار گشت
و دور بلب مشرب است البته ای از حضرت ارجا گشت و تبا
ید فتنه نواز و بزرگ مظهر مفاخر و مجمع حکام سید عالم
از رفقای حضرت امیر کبیر بود چون حضرت امیر کبیر با نور کتب
فتوحات طلب سید و آن در طایفان ماند و بود و شد
بطریق کان در همان آن جلیط کرد و چون بجای آمد که در آن
در آنوقت شهرت داشت و در آن کرد و با حضرت امیر
بهجه تعلیم منیر و کبیر ها بجا سکونت نمود و در آن شد
بزرگان عوام مشهور بسید فاضلیت حضرت امیر کبیر
الدین سید خردالدین و در برابر صاحب تجرید و تغزید
جامع علوم ظاهر و باطن با حضرت امیر کبیر بود و وضع آن
چونکه اکثر سکونت کردند و با بخت آن آن قطب محسب
زیبای از رفقای حضرت امیر کبیر بزرگ و صاحب حالات علی

نام حضرت امیر جهان بهجاری که بسیار ازین بکلیف بود و کمال
 خدمت آن شده و بران گزیده سینه و شصت بجان خود
 از آن گزیده و در اینجا بمسجد جامع کلان رفته و متصل بمسجد مقبره
 این است میر سید عزیز الله و سید محمد مراد از رفقای این
 نیز در این است نزد بركات مقبره و مسجد برال صنف کشیده
 خر کشیده احمد قریشی برادرزاده سید محمد قریشی است
 عالیه و مظهر قدرت و قوت بود در موضع که یکصد سال
 در فتنه پیش از تحریر این رساله میازید و سال اقامت
 در موضع بجان زیارت سید محمد کرده بود و در مسجد جامع که
 استانه اینجا است سکوت و اشت و عازم بموضع لنگر
 نقل بوده از جانب روایت حضرت سید محمد شافعی
 بلکه هار می سینه علامه و ادبی ایشان شده چون بموضع لنگر
 شد از سکنه اینجا پرسیده گفتند برادر حقیقی سید محمد است
 بعد چند سال دیگر با در در قریه مذکور دار و شده و اینجا بمسجد
 که موجب منزلت می بود و شبیهه تر و خاطر ابر سید و ادبی

عزیم شد و در آنجا حضرت شیخ سید و رانده اندکی نشسته اند
 غایت عنایت تشییع نام از آن مرد و فرمود بر خلاف کمان بگردد
 و بسیار و وی بخاطر رسید با وجود آنکه حاکم شهر کثرت بود
 و کمطرت داشت و در آنجا حضرت شیخ سید علی و الک
 مولانا میر محمد قاری المعروف بپیر حاجی محمد عجب قدس سره
 حافظ نظام هدیه فرات و جامع علوم فی هر واطین بوجوب الامر
 انکر که به ای قسیم سلطان قطب الدین و این شهر سکونت در کیش و زیاده و غیر
 سلطان الدین محمد بن محمد بن سلطان قطب الدین شیخ سلیمان از اکابر طریقه و غیر
 سید بود و بزرگوار نام و شایسته بر نهی و جذب از آنی و در هر سال این
 آیه و قرآن یاد گرفت و بهر قوم خود که اطلاع چند از شهر فراموش
 بهر قدر فرقه و سایر در علوم شده و معا و دت بکثیر منو و بسیار
 بنی اعوام با آنحال نمود بکولاب رفت و شرف ملازمت ابر کثیر
 نمود و از وطن بکشتن پرسید و کثیر راجع سلیمان میداد
 عزیم احوال نمود و از این جانب طاعت الاطاعت مسمی شیخ سلیمان
 پیر شیخ احمد که همراه بود و در الطاف شده و بکثیر و ترمیم

فاین گزیده در چهار مسجد جامع روبروی هزارسید محمد یزدانی
 مدفون است شیخ احمد غوثی آن ولد شیخ سلیمان هزاره و والد بزرگوار
 در حضرت سعادت بنا است میرعلی بن رسید و تربیت پذیر
 باطن فائزین گردید و در زمان ورود مسعود انحضرت کثیر جمعی
 نظر عنایت و اکرام آن امام الانام بود و وقت مرحمت آنجا
 کولاب خلافت و سرکاری نیست و تربیت پدر شیخ سلیمان که
 ریشخند بود و والد او شده چون از میاب مرده من آن بنا
 نتاب کرد و فرمود که ریشخندی موجب خلافت نیست و
 بنایت حق است بالجمله بعد رحلت آنحضرت شیخ احمد برینجا
 است و و جاوه سعاد و سقامت و در زید عالمی انقیض خود
 در من و چون طلاوت قرآن کجایان میگرد و مشهور بنحو آن
 و مقبل هزارسید محمد نورانی است با پدر بزرگوار آموخته است
 و میان این دو هزاره راه عام است در وقت مرار حضرت سید
 برین شیخ نمایان و مقبره شیخ درون دیوار پوشیده است که
 عالید رعایت جواز ظهور و من الوار آن فرار میداد از امارت

این مشهور است حضرت سید همدان در موضع پیر در کن
 گردن آلوده است حضرت سید محمد سراج برادر حضرت محمد
 حضارعی در محله نذین واری که الحال نبسته و پوز نه
 آلوده است در انوقت خبر بویه و لوبو حضرت سید محمد گیتی
 را بکمال بود و نور محله سکندر پور که الحال مشهور بگیتی
 حیرت است یعنی محمد حسن است و مذ فونت مقبره این محل
 جو فضا قریب و بیای مار که درین عهد مشهور بشارت حضرت
 خواجگان شهرت داد و و ساجد و دیگر هم در آن مزار مشهور
 محل هنوز از ان فضا سببی نهایت است حضرت سید محمد عربی
 بعضی آن پس گویند در محله که کمال آلوده است بسیار بزرگ بود
 من بکشت همدان آلوده حضرت سید همدان الدین در موضع
 یککه که این آلوده است حضرت سید نعمت الله از فقای
 حضرت سید محمد در قصبه پانچر آلوده است و مقبره ایشان
 بالاتر از مقبره حضرت خواجگ سید محمد حامی السلام و السلامین
 سلطان سکندر بن سکن خلف احمد بن سلطان قطب الدین

فوج پدر بر سر سلطنت نشست و تقویت دین مبین نمود و
 مروج دین اسلام شد تا بحد بلخ و اوراچین و غزنه و بلخ و
 عالم سکنه را تا آنکه از دیانت سرافرازی گنج غلگه دشمن بنور
 شمع از دست کرد و دوازده کفر چون سیاه و اج شهر با شمع
 سال سلطنتش به مثل کشتن نیش و دانه زواج و منتهی مقصد نمود
 و شش و پنج و آن عهد بقیه کفار سبانی و های بسیار سلطان
 زمان اکثر سبانی و ارا و ایران نمود و هم عفری و اسلام نمود
 هر که شرف اسلام قبول کردی و ارا بدل جزیه گرفتار حجت
 و آن اسلام را بکرم و حسن و امانت و عل و ضل و است و است
 بسیار در عهد او کثیر آمده بود و کثیر از صفهای و خدمتهای شایسته
 بست و بهر بجا و در رعایت سیادت و صیانت بسیار
 چنانچه امای کتری که درین اثر متعارف است و متعارف است
 شهرت و دین رساله می آید و بهشت آمدن باین ساد است
 سلطان امیر تیمور بود و چون امیر تیمور بعد از فتح ایران و توران
 متوجه بلخ نمود و آن شد سلطان سکنه را از راه کمان

تا بعد از عریضه با پنج بعین و ده دایه کثیر بهشت پسر رفیع
 شاه ای جان سرور بزرگین العابدین مبارکاه امیر فرسا و
 بهشتد عاقبتی قول این شهر سکه و خطبه نقیض مکان ملازمت نمود
 امیر متور و امیر گت را بسیار پسندید و شهر کثیر سلطان بگفت
 بجای اینک بایستد پس در جلوت در بنسبت و در اکثر توالتی پنج خشت
 یکم در بعضی توالتی در بنسبت طرعا که در احوال امیر متور بود
 دیده شد که شاه ای جان به سلطان بگفت که شهر بزرگین العابدین
 برای ملازمت امیر متور رفت و او را شهر بسند کرده و حال
 و آنچه بر او آمد و محقق لاهور بود و نمود که میباید حرکت بطریق
 خنق از راه کثیر به راه باشد چون امیر متور قصد کرد سلطان
 زمین ابدین خلاصی یافته و خواجہ بر مع امیر مذکور نیز همراه
 آورده و در میان کثیر به ستر لاهور خسته و هر دو خواجہ حاجی محمد
 باندی که بکمال خود بفریب مرقوم شود از اولاد او بنده امیر
 به بکال سلطان بگفت که در بیت و پنج سال و نه ماه و شش روز
 بوده است آخر از ایامها نفس الطین ارجی بشیند و بخت

عرض شد هفت در هزار یک حال بزم این ابا دین مونسیت مرید
 بیک سخن آخر از هم بحث می فرمایند و بطور طبع و در بیان
 بشقذ دست در صفت نموده خاص و عام آن شهر را می گویند
 و نیز از فضیلت بر شایسته و تبار و او و عا کوی و احمد
 از اینک درین صفت بیک قطعه از شهرته مولانا احمد گفته
 می رود و آن اینست اینجای است خانه مکنز که است می دان
 در انتظار با کند کوی او کانن عجب که دیده شود مثل کف
 در کلاه عجب که کند خزان بنادر کسان عجب که باغ بخند
 چون دم خاف عجب که باغ بگرد بختی پر بهایت یافت دیده
 بنشیند ای سنگان زمین بر خفته را برای این سنگان
 درین هزار بخوبی می گویند با عتقاد و دست و در آن
 بکار و خدای شمس و پیغمبر صفت مکنز را هم که ازین خدای
 روحش با هزار زنجیر ساه و کی هر که است بر خفته
 جگر و در و کباب و در و پر خفته خدای و افتد و خفته
 روح و صفت که حالت دل در دین بر خفته و در دست

در وقت سید کمال او هم رضا کرد و در موضع کوه در جای که
 نیز باغی که در آن است مشهور به بدی حاجی است یا به خیر
 میر سید محمد عراقی در آن جیت و دو سالگی با ششصد کس از قضا
 و خدمت خود مجتهد لرزوم جولایت کیش آوروه بود و سلطان
 علی عراقی و ترو دوست اداوت بدلی اجناب راجه و ملک
 بهت مذکور که در پیر و پیر سالار و سلطان با جمعی از افسران
 اجناب ایشان آمد و با سلام مشرف شد و حضرت سید ترسانه
 غم تصیف برای سلطان نوشته بودند که معیت ایشان به چنان
 در مجلس سلطان جناب سید محمد حصار می در محبت علمی معارف
 با حضرت سید کردند و شب جنایت حضرت امیر کبیر قدس سره
 شرح منطق را بنام سلطان تصیف کردند و القصد بمن قدوم
 حضرت سید سلطان نوعی در رفع غلالت و بدعت و منع
 هر امر و سایر نهایی و ترویج حقیق بنوی علیه الصلاه و السلام
 گویند که کوه الحلال به نام مد فلاحیت کیش کند و سلطان مذکور
 برای حضرت سید خانقاهی بر سر خمره بلان بنا کرده و در آن

برای آنرا جانتان خانقاه خادمان حضرت یحیی مقرر نموده
بودند و همچنین مسجد با صفا و پر گل آب و تاب میدادند
خیزان باغ ارم میدادند و اما بعد محمد شاه پیش از توجیه چاک
کوب و بوی و چندان طراوت نداشتند اما بعد نیکو شاه
باغ و خانقاه به جمال نوزدن با و نشان نهند طرح خلا
و انداختند بنای مسجد در محفل جلالت انداختند و مسجد را
بسیار روشن بر و نژاد و کبر و شهر بالای صفا که حضرت میر گل
به تسبیح حسن الاوقات بیکبار و در یابی بهت ارادت
بود و در خانقاه معلی بنا کرد و نیز تعمیر خانقاه معلی و در سینه و خفا
نمود و پشت بود و اتمام کن در نود و نه و جناب سید محمد
کین معلی و حش و پشت تبرکات سلطان و او و در بدل آن نوزده
از تبرکات بهجت مصادر خدمت و لوازم خانقاه که خشتی
و فی از تبرکات شاوره دوم و سه و فی از تبرکات نوزده و سوم
نوزده از تبرکات و هر و خدمت تولیت آن بنام سید مقرر شد
و دولت برای خادمان که نوزده و برای مطیع و غیره و نصایب

بقصه واضح نمود و حضرت سید محمد باقر خانقاه نقین بنیاد نهاده
 ادای مناسک حج ازین شهر در کت نمود و سلطان بکنه در محراب
 مبارک غار بسید نمود و عالمی از کتب اسلام آورد و مشهور
 که شرفدار از رشتن نیز نامزد و می که مسلمان شده و سوخته از تیر
 که بود از ابرهم از ده در سال شصت و یک بعد از اینده ام
 بنامه ها بکنه زواره و در اینجا توین بنای مسجد جامع یافته و
 اوس در بنای آن بسیار برده و اگر نه ای مسجد جامع
 مسجد و منقار و دو دو مکان کلان از یکدستی و دو ستون
 چنان طاق و صفت نمود و در ارتفاع چهل کوه بزرگی و شش کر
 صفت نوشته اند بنام حو آجه آله بن خراسانی و سید
 نورانی که در روز کوار در محاربی و می و محاربی و شش
 بکافی مسلمان در عرض سه سال یا بنام رسیده و مسجد
 مقبره بجای و نیز ساخته سلطان است و سلطان نیز در حضرت میر
 در ای و مساوات و مکر رفع اگر بدعات خصوص خبر مایه و سزا
 که از شهر نمود و در آنوقت نیز از خانه سلطان و علی حاکم

چو جای آلات دیگر مینوع بود سید قلاهدوسا لکن مرکه تا سخت گینه
پهلو که خفته سلطنت لول از انکه کتب راجه ای بنود و گشت
نیز در جمع شده بود بر کرد و ذوالای آنجا که یکمیش و سید
حضرت سید محمد قوم انبیا و ای محب کولابا که جیها بخا
رجعت نمودند و در جو در حضرت امیر کبیر بود مذباداتی که در
سلطان گشت در کبیر آمد و نیا پیش از آن آمد و بود و در زمان
سلطنت رجعت نمود مذ بدین موجب است مقرب حضرت امیر کبیر
و من آنجا بیاوران است بر و میل و ج و اقع شده چون ای
برایم اینان بجا آن سکونت نمود مذ سبب و بجا ای شد مذ
قربت و در بجا حضرت امیر کبیر و دشت برزکی با و قار و
بود چون کبیر دشت دوم و در زمین نمود و کتاس سلطان
در محله سکندر متصل خانه سلطان سکونت ختیا و بود
و سلطان اکثر در خدمت حاضر میشد چون جناب حضرت امیر محمد
حضرت قدوم کبیر و نمود و سلطان بجهت ارادت و با عجب
بجا پیشان و دشت اکثر علم ملازمت پدر آنجا می داشت

خط بر صومالی حضرت میرزا ابی خضرت سید محمد حسامی
 عربی ابون بر ایه نیت و در پیشی کتب دیده شد که چون سید
 در مکتب جلالین خود میجوید شد از برقیات حسن بنی حضرت
 میرزا حسامی در مقام کرم و ذوق غایت و در حضرت علی ثانی
 رضی الله تعالی در حق ایشان مفهوم نموده بد از این اوصاف
 حوز من حضرت میرزا محمد رفیع و سبلی و تصدیق نموده خط
 ارسال و از حوز هم با ایشان دادند و سید حسام حسامی در
 وقت حوز معذرت حاجات عیسیه بود روزی دیدند که
 روز پهلوشته از واران و ستم پرستی من آب و اوان
 در جوش هر چند استعاره شدش کرد و دانا هر نظر نمود چون لب
 صفت نروم در آشپز این از حد گذشت و نروم که کمی
 از ابل را او نش که بخدمت داشت بجز بر رفت و بطنیان
 کشتی به بنای شد چون الباقی من کرد و نیت از اجناس این کشتی
 که در این کتب اندک کشتی است چون آن می برید آید و
 از رخ کایت و نامیخ آنرا از خود منافق بود حضرت میرزا

و کرامات شریفه در وادی حرکت و سکون نمودند و در آن
حضرت سید احمد سامانی بن سید جمال الدین ابن سید محمد
جلد زهاد و منوچهر حضرت میر محمد است صاحب کمالات غایب و بجا
بود سال شرح تنویر در علم فرایین از ایشان است و قایل
باین جایق بسیار دارد و نیز و یک فتح کمال در باره از سید
غوری و سادات و حکیم در امر ایشان بدوین است حضرت
سیدین قاضی شریف از بودند و از آن وقت شیخ از بدست ایشان
میفرمودیم هم از آنست و بعد از آن اهل تشیع تسلط نه شد
و صاحب ایشان هم از حضرت سید کبیر کبیر شریف آوردند
و سلطان از تمام نمود و بعد کبیر احکام مشرع شریف جلد
حجت و صاحب تصانیف بود و در سال در جمیع احادیث
درست نموده و از او می بیند و یک از نظر حضرت میر محمد
که از سید و حریفی که در احادیث رتبه دارد و مشهور است
لیکن میانجی از اهل حق قبول نمود و بعد حضرت سیدین لیدر
بالا تر از محمد لی در جایی که الحال مقبره حضرت است و قاضی

بر پشت آن واقع است و حضرت سید حسین درین زمان بزبان عام
 پسند قاضی الی مشهور است حضرت محمد خاوری صاحب کتاب
 صوری مستوی بود تصانیف بسیار دارد از آن جمله است شرح
 و خاور نام طبع بود و در آن است و شریفیست از بزرگان
 برابر فرزند سید سامانی در فونت سید علاء الدین ابو ابراهیم
 قطب عالمیست حضرت محمد و جهان سید جلال الدین نجاشی
 در عهد سلطان بکند با اهل بیت کبیر قتل و مایه و در کوفت که
 مشهور بکند پاره است از او و فرمود چهار پیر و لاکم و شست
 سید خراسانی و سید ضیاء الدین که مشهور بنسبند زکریا و
 سید قاسم الدین و میر سید علاء الدین آخر ذی القعدة مبارک که
 سلطان شهبه آمد در محله بکند در کوفت جهنم فرمودند
 و هجرت رخت سرود و در هزار تکان آورد و از بسی فرزند
 ایشان هم هم این است و سید ضیاء الدین در موضع کاهنای
 پروده و سید خراسانی جوان بود و در وقت چوبه برز که
 در حلقه سرود و سید قاسم الدین درین سال بود و درین سال

اختیار کرده و در موضع سکونت برکنده پروه و به معنی این
 بر سلطان نعمت فرستاده بگوشتی کز زنده و در فرادست این
 شخص در قریه سکندر پوره به هم غفیری از سادات عالیشان
 جمع گشتی از رفقای ایشان بودند از قبور اکثری غیر معلوم
 و مشهور است حضرت سید جلال الدین کجاری از رفقای حضرت
 بود و با جمعی از سادات و علما بیشتر توجه و عنایت بر آن
 در نزد سلطان طین به فوتمت عارف عالی کوه رسید و اکثر بزرگان
 عالیشان بود و بزرگداشت و بسج کالات عالی در محل ایشان
 در فوتمت و محل ایشان بنامشیت نامیت کوه و کلات او
 بود و بنام صاحب دوکان مشهورند چنانچه محل شریعت
 شریعت موسوم شد در آنوقت بعضی اکابر چنان فرمودند
 سید اکبر برستانی نام او در نماز میگویند شش سید و یک
 از رفقای باقی ایشان در اطراف مزار که غیر مشهورند
 سنای محلی که درین کتابت کور میشود حضرت میر سید نورالدین
 همیشه را در مرقدین مغانی است از باب گشایش مغان

در مکانات در مادر کان مینو مقبره ایشان طواف زبینه که کل فصل
در بنا نازکانه فروشان پیش روی خانقاهی که مشهور بزرگ مسجد
واقع شده بسیار بزرگ است حضرت سید بهاب الدین و حنیفه
در مقبره حضرت لوز الدین بنی بخت سیم و ششم حضرت سید
بدان مقبره از راه دور تر و روان که چه آهوه آن حال اخیر
از تفرافاده و مضمون انما عتد المنذر سنة قو زهم رود او
حضرت سید لورانی از فغانی حضرت سید محمد سید محمد
مذقی و پرده کلکاری سوز و چون سلطان سید کند
عبد الله سید عزم بنای مسجد جامع قزوین و این شهر و مهران
در طرح بنای مسجد و انجام مینا و پرده هستند جدای
شالی را در حرم مسجد مینو و بر میداشته با بنی نشسته پس
بزرگ مسجد بر عرصه دیوار برآمده بدست خود مندر است چون
نشسته بودند تا دیوار استحکام یافت بعد از آن مبنی جدیدی
مشغل بودند و نیز در بنی حجره که پیشین مینو و دیواره از مال
هم از مردم و بنای بهت ریای بر و در و کار صرف میزدند

چنانچه

مردم کمان برده اند که کجی یافته است اهل حسنه بنی الهی شیت میگویند
که محتاجی گمانیکند خیال و خشن احوال و حضرت میرنمود و در آن
یک سال مشغول بود دست کل آلوده خود را تاب داده بود و این نشان
گفت بفرمانه خود را بخوابی که چون بجا آید در سینه معلوم شود
که در آنجا یکی از آی طاعت سیوم شهر رنج الله تعالی و حال
بذوق و بوسل علی ششانه بفرمانه مبارکه اش متصل مسجد جامع
مجله علیه از آن مطاف عام و عام است و چیزی از اقربا و اقارب
ایشان در آن میارند و فتنه خواهد صدر الدین خراسانی از کلام
اولین جو چون در سینه می ستی داشت اعانت بنای مسجد
با تعاون حضرت بر مسجد بسبب می نمود و در محله زین کحل
بر برادر حضرت عبدالعزیز برادر عام آموست اجها و دیواری
مسجد سیدیم لعنیل مسجد با کمال بهم حوزده و از اجها و دیواری
نشان می ده است حضرت سید حسین خوارزمی در زلفای میر محمد
با سازه آنجناب تاجان محله موز آبا و که در آنوقت بر رانو
و مسجد بنو و در آن سخته در مایه می فرود می شد و علم است

بومین

نینمندی نمود و تمام عمر خود را با نیکو گذارند و در میان بندگان
 بفرموده و استخوان کثرت در خدمت ایشان کرده چون رحلت فرمود
 در همان جزیره بود الحال سیه است و سیه گویند که از بزرگان
 و از آنکه اولاد ماندگار است در محل خود که در مشرق و سیاه است و استخوان
 این کائنات حضرت مسیح در فی از رختا بلکه از خواجه حضرت
 محمد سحرانی بود و در بول از زبان بعضی ثقات مسموع شد که این
 از اولاد حضرت عیسی السلام و لقب آن که شیخ الهوت و الاشراف
 محی الدین حسبه العا و در جلیانی اند و در شب بختگاه هم نظر کرده بعد
 از جهت از هر یک از بعضی با تفان آملی می نمود و در عهد سلطان
 بکیشتر اند چون کشته خوب پیشتر دیده اندی است که مدینه را
 بعضی می خواند باز تو به بولایت مادر آنکه فرمود و در مذهب خود
 با اهل و عیال در محله زنا و ارضی سکونت کرد و سلطان از اول
 مدوئ مسوئش و آنکه شمره بویارت رفت بعد از طالع کما
 التمس بالاج نمود و مقدم در بوار خود من اصنی کرد و این سخن
 خانقاهی بنا شد در همین شهر رحلت فرمود و در حوالی کوه

و تو شیخ اهرافا شیخ بیاد الدین یوحسین و صیت خدمت تهنیت
بجای آورد و حضرت میرزا میرزا خلیل و عام و سلطان و حکام بوده
بسیار کمیند که در عهد سلطان بن العابدین اوایل در موضع بارگاه
پرنده بخش توطن فرموده بود و ثانی ابی لیاکنس سلطان شهر
آنده در نو شهره کونست استیا فرمود و هما بنی بود او
بصدق و ایت هر یک است بقبره شریفه ایشان اکل تهنیت
و عظیمه است و علی و ان خان زیار نگاه تمام شهر بود
بهجوم و از دحام میرفتند بعد ازین تخفیف کونست و احکام
درین بخش جای دیگر فرمود شود مشهور است که در عیفت سلطان
که حضرت سید کرده بود و بعد کتبه اوام از قاز بری هم بود
حضرت میرزا اثنای بحالین طعنا را فرمود و مذک که قاز
برید و آنکه از مذبح از فراغ عزم کرد مذک که باید کرد
که حواله قازدار باید کرد و چون بمب لقمه از قاز و این بخش
گفت که قاز خود مرده آورده بخت آورده بود و مجمل شد
اکثری منبسطه که بقصد امتحان این عمل است سلطان نیز زنده

بود و راه رجب و آنکه حال حضرت سید روح الله است
 یکایک سید سید بنی محمد خود را هیچ ندیدی کرده به
 طایفه من بنابر بیت الله بنی عالم است درست فرموده اند
 تجدید بی یکرار نموده و تا مرگت بجز که است به حضرت سید
 کرمانی از سادات عالیه رجاء بود و در زمان سلطان سکنه
 شریف و خود در محله تا شان منقش از جوی بازار در فوشت
 در جوار ایشان بقبره اخذ نماز که واقع شده محل فخر و شکوه
 حضرت سید خلدین بی در بزرگ بود و آنرا به عهد سلطان سکنه
 طاهر آمده است و در موضع بنوه بر یک حرکت در فوشت او را
 می پاشان اکثری از اصحاب کمال بودند حضرت سید شده
 پرتو صاحب استعان عالی بود و در آنجا از سلطان سکنه بود
 چه سید ضیاء الدین نیز که است که در قریه کاهن به عهد در فوشت
 ماه و روز سید علاء الدین بنی است چنانچه ذکر شد بنی است
 حضرت سید عابد و میر و برادر آن سید کمالی که از الدین در محله
 اند و ولدی به فون نام الی این شهر کاهن حضرت میر سید شمس که از

سادات عالمیه رجالت این است که هر زمان سادات عالمیه
 کثیرتر از وجود موجودات این عالمه و کمالات عالمیه بود و پس
 عالمی از حسیبین و سید این عالمه و سید عالمیه و سیدی که در
 این عالمه از سیدیه هر دو با حسیبین و سید عالمیه از طرف عالم
 واقع است چون کثرتی متوجه و سید و سیدان با آمدن این
 سید کردند که اینجا از سید با آنها محبتی در نزد چو این سید
 بسع این سید در لکری لفت زده و او شکر این عالم
 بطریق فرموده که در این عالم سید علیه الرحمه
 کثیرتر از سیدیه و سیدیه از سیدیه که متوجه سیدیه فی الفور
 زبور ان کردند و چنان که این سید که در لکری لفت زده و سید
 و سیدیه که در سیدیه و سیدیه از سیدیه که در لکری لفت زده و سید
 کمالات متوجه در محله و سیدیه که در سیدیه که در لکری لفت زده و سید
 و بعضی میگویند که در اینجا مکانی است و سیدیه که در سیدیه که در لکری لفت زده و سید
 شیخ جهان الدین بسیر متوجه است و سیدیه که در سیدیه که در لکری لفت زده و سید
 غریزی که در سیدیه که در سیدیه که در لکری لفت زده و سید

و آنکه در حدیثی است که فرموده اند که هر که در راه حق
 پیشانی خود را بکوبد و بگوید یا علی یا علی یا علی یا علی
 در وقت مرگش و مرجع ملائکه است حضرت سید الشهدا
 صاحب قربی بی بی مهدی این مایه می فرمودند که هر که
 در راه حق بکوبد و بگوید یا علی یا علی یا علی یا علی
 هر سه بار او را بهشت بزرگ می دهند که از زحمات
 محاسبه در اینده سواکت گرام عقیقت نظام تجریدی
 سالیان چهره در در سعادت شد از دست هرگز گشتند
 که در زمان سلطان مطلب الدین و سلطان سکندر بر بخت
 برین توکل می فرمودند و از او آوار و شدند در کشتی
 سکونت و زبید و معا برین بزرگواران اکثری مشهور و محو
 و حال عبور از اینست بر رخ آمد و در جاتم و غیر ازین حضرت
 که ایشان بجهت نزد او افتاد و از اسب و بره و و مشهور
 و و برهنه مردم که برینست و بعد از این از ایند و لا اله الا
 الله که در قرب این کون کم رضی الله تعالی عنهم جمعی دیگرند

بعد و درین نزد کواران از نسیج احوال و بیان در و بایستی
 ظهور کرده و بدین بیان این همیشه است و جهت امن و در
 رن و در فکر این حقیق المصداق در در همان عهد برای حفظ
 حسیق و تاریخی و علمی و فقهی و غیره و خواهی شد و بایستی
 حضرت سید فرزند چهره سلطان که در بعد فوت پدر عالی کمال
 با اتفاق و با تالیفات عالیه و تاج سلطنت و بستر خوار و بایستی
 شش سال و نه ماه ملک را فی فرمود و چون در قمر حیات ازل
 بهمنون او شد ترک سلطنت سخر آورد و قصد بر مساک چگونگی
 که بر سلطان بنی الحار و بنی مشهور و بیدار و در تاریخ اشتهار
 و هفت به بر آوردن این بدین توضیح امور سلطنت که در وقت
 بقیه اهل اندک و در سلطان بنی الحار و بنی از حسن امارت
 ظاهر و است فرزند دوم سلطان سکندر است از غنای حقیقی
 در نزد بی نظیرت رای ممتاز از افزون بود و در ایام حیات او کی
 او است بی خان می کشید و بر مرد چهلار دست امیر متور و غایت کثیر
 به قصد اشتهار و در کفر و در حرم و امیر متور او را با خود گرفته و سر فرستاد

شجره مذکور در همان شهر حلت میرفتی و اتفاق افتاد و در آن
 خلاصی یافته چندی بعد مرقد مازندران کتب بعضی علوم را آداب کرده
 جمعی از ارباب صنایع مثل غنایز و قالیکن و صنایع دیگر
 و قالیچه و کوفت و صنایع مختلفه در آن شهر گستره افتاد
 در آن سلطنت و انجمن و زرافت پدر بزرگوار کوی سبقت از
 اقران بر چون بر این سلطنت یافت سلطان برادر اعلی
 انقیاد او شد و بعد حرکت برادر با استقلال نام بر تخت
 نمود مولانا مازک شیرازی بعد مولانا احمد الفصح شریک و در آن
 روز بنشیند که سلطان علی محمود سیصد و پنجاه هزار و هشتاد
 و هشت تن و در آنجا بزرگ ملک مامور نمود و فراموش
 نگاشت که چنانچه سلطان علی بن محمد کافر و عاصی و اعدای
 بیکی دارد و او قصد نمود که کشته شود سلطان بن حسین
 و حشمت و بیجمیت تمام از راه باره مولود کشته شده راه پستی که
 در راه طایفه طوقین اتفاق افتاد و بعد محاربه و ممانعت سلطان
 بن حسین و مملکت و منظره شده سلطان علی را در پستی

و اینها و فانی نیست چون طایفه کوچران که کوکله ای سلطان بودند
 بنده و غالب سلوکی مدخلت همه ملکی میشدند و سلطان بکس تبریر
 نیست بر نیت اول در ملک مسو و نهان گور که هر داران آنوقت بودند
 سلطان بکس اخیل انجمن را گرفته هر دو شهر و قتل رسیده مسو
 بر کسی با پادشاه علی حقیقت میبود و بهما تاج مصر عالی بنای شهر و دار
 الامار و حیات و آن هزار عجب عمارات عالم بودند و چون بکس
 چند سکه می آرد و به او صفت او در و آتش خود داشت
 ولایت تمام بهشتها را تمام فی فراحت عین سلطنت
 فخر گفت و سلطان بکس نیست تمام اتمام اوقات خود
 به صدک سار و آبادی ساخت این شهر یکی زمین
 فخر و حیات بکس و شهر در ترویج از باب سبب حیات
 و صناعی که در آنوقت درین شهر بود با کتب و به عزنی
 فارسی از ولایت ایران و قرآن خصوصاً خزائن کتب
 و تزیینات و به تمام فراوان طلبید از باب سبب در آن
 و کانی کرد و سطر و غیره هم که از ولایت با خود آورد و در

[illegible]

آوردند که اینجا بنیاد پدید می آید که در وقت کمی آب در زمستان
مایل می شود و سلطان زمین را باین کشتی کفانی بود و طبع کبریا
بنیاد برین گذاشتند بر بالای آن شکوه عاقل رحمت بر این
آورد و بنای عمارت و مسجد کرد و آن نام نهاد و پیش از آن
خویش را با طهر و نادر آورده و در پیش زمین بر آورد و در زمین
زیارت کند کرده و تمام ملک جشن عظیم کرد و او و دشمنان
منو و شرافت تو را رخ گفته است این عقبه چوینا و ملک ملک
مشهور ترین زیب و در عالم با و شده زمین عیا و نادر و جشن گفته
چوینا چوینا و در پیش خرم و در پیش عاقل برین کشتی
سده از سوخته تا سپهر یعنی ناصفا پور برپای کرده و شکلهای
کماز بنیاد تا پیکر که بنای کلان بود آورده است که آن سده بود
و را دو کام را برای مرت آن سده وقت نهاد و در هر یک یک
در وضع که بقریب بهر شکا میرفت عمارتی بوی طهر نزل خود
می نمود و از اسلحه تو عاقل که خاندان سلطان بنیادین است این
کامت بر غیر اطراف بسته و در زمینیت را که در عهد برادرش

از دست رفته تجدید کردی در بهر وقت عیال و وروده لاجرم پادشاه
کاشغر در قتلوی اوافی و ده شکر عظیم نقین فرموده جمعیست
و نیاوان و ترکستان این رسم نشان منسوب به پیغمبر گنیمت شد
هم بود شهرت این خبر بهر شهر که در آن زمانه قبال آسمانی و نیزه در کار
عمرش لشکر است هزار و یک لکه چاه و بقلم آمد حیدر یک در کار
نوشت که سر فوج این لشکر از نزدیک چاه و ریه که عید او بود و طریقت
صفوف محاربه از رسته و او مردانگی و او را چه در روز
نمر که گشت و خون قایم بود و بیت از وقوع تن سوزان شد و ای
مهر که در وقت همی بچرخ آمد زمین کار زار و زار و زار و زار
پس فتنه قلعه علیه شسته کشته با و آن هند سلطان علی شاد و پادشاه
کاشغر از امر محبت و او و سلطان بصفت حمیت و متصف بود
در محبت پروری بسیار نمود و تیر لیل کرده شبها بری ام
ناخن و تیغ من چون بشنود و دهمت ریمه آبا و کرو و است
زین کت و زین پلور و زین دست و زین کمر و زین کدل و زین
و زین بازو آبا و کرو و است در وقت زین کمر و زین کدل و زین

و ملک هندی بیخ ساخته و تمام تنویر و کلهای نعل کرد و هندی
 و طراوت داشت که در مالیک و کبرشل آن سالان علیه بودند
 بچکان به کمال و میرزا حیدر و تاج مخ جو و او به این آن
 تودکان غازی یک چند بر دست و کبر همدار هم زد و
 آنکه گشته نسلطان را اسیر کردند و محبت و محبت و محبت
 بیکدیگر و او را کلا از آنها یافته نشستی همیشه عامل بود
 صفای بدن داشت بگویند میدان این بکام اولاد کم بود و کم
 صمدی بخاطر آورد و او را سلطان و بر کلا و اولاد و بر کلا
 بکرتیب و من و عباد و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 سلطان از این شهر و بیکه با شکر و شکر و شکر و شکر
 بهر فرموده از حاکم خود ویر کند و تا بد شد و سلطان
 است و تاب دل که از راه بر از نعل محض در بیای بهت
 و سبزه داشته و بی را به کلا و بی را به کلا و بی را به کلا
 بچکان و نسل بکامت کرد و در تاج و شکر و شکر و شکر
 سال و کشت و آبکام بر آنرا که لب بهت است طرف قیام روی

پسرانست در حشرات عالمی در جنت که در زمان او بر روی کا
 آمد به و خداوند عالم رحمت خود را بر او تعظیم کرد و بعضی فضلا
 بنحیثه عالمی که بنام خود معلوم شد بعد از آن در کرب و دای و شلوغ آن
 که بنامشست مرقوم میگردد و بعضی خانه که در همه سلطانین و پادشاهان
 مصلحتی و شکاری بسیار در کثیر بودند و جدا از مردم و لایست چه
 از هزاران این شهر تمام لطافت چون کسی بنظر نگردد و حالات ایشان
 مستور بود از جمله ارباب کالی و در زمان آن پادشاه عظیم
 المثل علی ملا حسن در روی صبح و عالم و شاعر و طریف و زیاده
 و صاحب سلطان بود و شاعر و مستکا بر میانی یکدیگر نشست و
 سلطان که طبع موزونی داشت روزی هم شاعر را بستاند و
 بجاست نمونان گفت شعر شاخ میانی ملا احمد شیرینی که بر نیکو
 شود و آن فی شان شاخ و آن مولا نایب که روز جواب سلطان
 بدید فرمود و در شاخ میانی صدرا که در می ششم تا نیایم در میان
 ده کاوان در شمس سلطان این چنین نموده اند و اگر از
 فرود و قحطی موالا نایب که کنی از اج نموده و یکدیگر فرستاد

مدنی فرید جهان چهره و سرگردان بود آفرین از کمالی مغلیه
 فرستاده و بطلان خوش شد مولانا را باز آورد و من از انعام و
 نود و قطره آب قطره بی به نجوم زاننده خبری نه بقیه زبرد کل اثری
 بر من آن کس که هر چه از سینه و جود از غیر معرفت خوانند و بگویند
 فضل و کمال علم تحریر و نقل بی نظیر مولا که است که است و بطلان
 بود و در پیش سیرات زنده بقیه سلوک نمود و در میان بود
 سلطان شکلی تمام او طلسمیده در جوار خانه خود جدا داد
 و منصب شرح الاسلامی منی مد ازلت که تا آنوقت در شمع
 بنو و بنا مولانا مقرر فرمود و بهای خود را کرد و چنین مواضع
 برای وی یافت عالمان بنوده و مقبره مولانا و بعضی شهر
 مشهور و دیگر که است قاضی القضاات مولانا جمال که عزیز می این
 بند و سیمان آمد و بود در خانه و بهر بادای و طایفه کند
 حکم که که عشق و مشک را توان حق زنده زنده خبر قضا
 و کمال است و بطلان شمس سلطان رسید و در صحبت خوش
 بطلیم و خدمت قضای بی توفیق با و فرمود و در قنون علم را

و فیصل الحکام به بیت مینود و این مولانا جمال الدین سوامی مولانا
جمال الدین را لکونیت جد قبیله قاضیان که در کربلا محل خود
می آمد فاما که سادات و درویشان که در همان سلطان بنیان
در کثیر بودند و در آنوقت رحلت نمودند و از اولاد
اند و در ششبر سکونت اختیار فرمود که معروف و مشهورند
بدین قبیل آن حضرت مسیح منطقی از زبده کسان سید محسن
که در پیش کثرت منظر فوین الهی مقصد و کمالات نامنای بود و
عارف اکامی اباد قاین راه باطن جمیع کرده زینت بخشند
بناد و ولایت بود و در محراب کسی بهاد فوین است
علم از راه و در موصی و انی چون که در آنوقت ولایت نمودند
از پشت و با بنام فوین شده و مقبره شریفه اش زیار نگاه مشهور
برکات و جذبات و افروزه دارد و لبان مذکور در محراب
شیخ بهاد الدین کنج بخش شیری قدس سره از تربیت بافتگان
عارف ربانی شاه جهان خدائی است و خلیفه اول اعلاای جلال
قطب ربانی امیر کبیر است ثانیست و مرجع هر خلفای مشرف

و مقامات حقیقت است خدمت شیخ بهاء الدین چون لفظی منزل
و مقیم اهل سلوک تواعتد است در با ویر سلوات و جذبات
و طینات حالات شافت زنی در حجاب جمولات و غزلت و
کتابی سپرد و چون محمود عثمان معروف به بابا آبی
و هم طلب بهرست بدید و فقه طواف حرمین شریفین کرد و با نیازی
از اهل اید صحبت نشست و هر جا بخص و بخش میبود و کسی از
مقدمه ابان و لایت در راه و انانی و ... است با و طاقی شود
بسی رسد از تعلیق خبر آنکه از ابال راه یافت میگویند
که جنب شیخ ابو الحسن شکاری بود و او را نشان بایان و
و احوال شیخ معصیل بیان کرد و با عثمان جوان و پودین این شیخ
کوبان شد پس ازین بریده و از اهل طواف کویت آمد که سودا بر او
قد می بخیریت جهان نام و نشان در کبیر سر ابع گرفته بود
را در یافته موجب استهای شیخ شد مشهور است که خدمت شیخ بهاء الدین
و نشان سلوک راه حق بجهت حق مثال متر و بود و چار غیر این
نمست که او آنها می طام و در راه افتاده میستند و زور میزد

و از آنکه کرده از حال قوت خود میست و زنده و ستمگر
 خاومی که ناله اش بود و اورا شور میوز و کلمات و کلمات
 بسیار است و حکایت جذباتش پیشانی میزد و زانو میزد
 سیه میزد و شکر میزد و شکر میزد و در میان و در میان
 عالم و عالم مطایع را است شهید را شهید را شهید
 سلطان بن العابدین حضرت امیر ابرو خاوی معارض کرد و تو
 چون شمع پیش بیاوردان صبر کرده بود که بعد و قوت از مال
 ریسای مهر پایش کرد و گشتان گشتان و در مردم مضطرب
 شد بعد از تیر بسیار بعد از عتلائی روز کار کارا بود
 و نفس میبار کش را در آن گذاشته که او را را بر ریسای
 و بزرگ فایض الا نوار رسانیدند و واقع شمع در سال شصت
 چهل و نه هجری است مع بود با جنات سیدان و آن حضرت
 مدتی و شمع الغر فاخر است شمع نور الدین مصحبت بودند حد
 بابا عثمان کنایه نقل کرد که حد است شمع نور الدین شمع
 بر او آن خود فایض میزدست و میبین برکت شمع نور از شهره

ظاهر است هر دو هزار در پنج او به سوزن قرار بقع کلز به مقابر
 سادات بکار و پیشانی برابر است که در سخی درین سال مذکور
 توان پیش خدمت حضرت سید به رالین زینب کدلی از سواد
 تقدیر آمده است در محله مذکور که در طبیب مرتب در دولت
 بنده مالک فادیه است و صحن خانه مسجد باوری را فراموش
 نقش مراد فادیه است و در ارم که پیش ازین پیروی تشریف
 بود و محله این سبب حوادث و کذب عالم مستور شد و آنچه
 بنا بر پیوستگی از باب بانه ظاهر شد و محل قیوم است
 فطرح المهرین سید الفطین شریفه و قیوم سید الفخریه
 علماء روی جامع مرتب سادات و ولایت بود و میگویند
 در سکا میگویند با عثمان کنای در که معتمد از خدمت باریک
 سید سخن شامی او صاف طبیب الدلکین حضرت شیخ الهادی
 پیشه خدمت شیخ خدمت سید البیاد و تمام بقیریب اوی
 در آن مکان قریب تبارین تشریف و پیشینه و یا
 با عثمان که پیش از ذکر و نه و در صدر ایام بیانات و نظر حال

بوده اند و اکابرین و علمای از جناب آن قدوس اعظم جمع
 صومعه و منوی بسته او منوی خود و از آنجا که
 مظهر معج و ملاذ اکابر اولیا بودند حل مشکل فاضلانی
 بارگاه همیشه حاجی و سائغوا که حجتیه ایشان در حق
 بزرگ و بزرگ جناب مخدوم شیخ خرمه قویب بودند و سال
 زیارت در خدمت ایشان و شصت و یک و از فصوص فی اید کثیر
 و چنانچه خلعت خلفی ایشان از چند کدوات جزو و مجسمه
 طریقت انتخاب و پیش مناسک کاهن و جمع تحقیق
 منان شیخ محی الطاری حیدر و محمدری الهام
 خرمه شیخ بهاء الدین میمند را قم کثیر جرایم و در وقت
 با وصف عدم لیاقت منظور نظر عنایات محض و حضرت
 علیه الرحمن قدس سره و بعضی شبها در مدح و عبادت زیارت
 اکر حضرت است تعالیات از آنجه زمانی که مشرب و زیاده
 خرمه شیدا و است و دیگر اطراف درون و خدمت
 ایشان را با دستور کنایه بجزه علمه فاضل و رانیا

زبان نویسته اند و اعلم عند الله باجله این درگاه فیض بخش
خانم در تمام خطایین طوالت نام است و تاریخ و سال گرام
مثال انهم ریب در استند مردم مذکور حضرت وزیر این یک لی
قدس ره و طاهر را برادر زاده سید پرالدین است از زبان
قدس استنبه و چند که قریه دوم مرتبت بهر روز و هر روز شود
در نولای است زکاء بعضی ال کشف که مکر مرتبه شده باز کاش
و این رباعی بر سنگ قبر خط قدیم نوشته شده یافته است خط
جاری که محل آفرین نیز ندانند و بعد پوسه نشون بر زمین نهاده
آن گونه که در هر جنس جام لطیف بسیار و باز بر زمین نهاده
بروز و صد قبر مبارک محمد ریون و بر کاست و مسجد محقر قدس
نیز موجود است که الحال محسوس و اعیان یافته است بهر جا
و لے صاحب همراه الا با زمانیم مسجد است از مسجد
فامی نوشته و خدمت سید علی که قریب المهد این سال است
و تاریخ خود هم مبارک که ایشان سید محمد صفهانی بقلم در
مشهور سید محمد بهر صفت جامع علوم ظاهر و باطن و سایر

بود و تحریر کرد از این می نمود و اوایل در شهر می کشیدند پس چون مردم
مردم خاص و عوام محل اوقات مشغول می شدند و به جهت فراموشی
کوشه خستیدار نمودند و توجیه باره مولود فرمود و در اینجا
موانع متعلق به ممکن شد و در راه صورتها و مسکن جان باقی ماند
حکایت بن اینها چند خبر در اینجا به جهت معیشت توابع باشد
مقرر نمود و برای علف همپایان چراگاه جانباور بود که در
صحرای خود نیاز و نمود و باره مولود با توابع و لواحقین
و نیز از کثیرالانوارین مطایف عالیه از زبان ملک شمع
شد که در اطراف بقعه ایستاد و از مدغم الملک است که
عالمی به جهت البتة یکی از مظاهر و در دست و در اتم حروف
یکدیگر بار ظهور چنین امری بماند بر دست حضرت پیدای جهان
کمال صاحب طو حال است و در فترات بملک است که
بعد از مدتی ازین فرموده و در احوال و بخشی صورتی و معنوی
نموده است در نسبت باطنی آنها به جهت معنی است
که در پدید آمدن و معنی که اکثری است که این در طریق

مالی نان از جمله میگویند که بلا واسطه از جانب حضرت خواجہ کان
 آفتاب دین و دوتا حضرت خواجہ بزرگ تبار و اعلیٰ والدین
 تا نقشبند مشککا قدس سرہ اخذ فیض کرده اند چون بزبان
 حوام بنواجر بلال مشهورند بتوان گفت که این اخذ فیض و طاعت صوم
 نقشبندی ایشان دارد و از هر روز یکبار خود بمشایخ و اهل
 هرگز بر قبر مبارک ایشان متوجع میباشند نسبت نقشبندی بسیار
 می آید احتمال دارد اوایل نقشبندی بودند چون کبریا رسیدند
 نسبت کبریا نیز از خدمت حضرت رسیدند و در آن مقام
 علی بن علی حاضر کرد و پشت بالچه زلفش بر زمین بود و در موضع
 برکت سایه لافاض این بود و حاجتمندان از فرعون و دیگر
 و باریت قبر ایشان عجایب و غرایب نقل میکنند چه تعلیم
 سیدالساوات منبع البرکات حسینه هستند و حضرت بابا محمد
 این اولین باشند در احوال آنجا بمرقوم میشود تا مردم
 بکسی جز از فریقین آثار حضرت که زنده و نسبت قاصد و بیدار
 بودند آنهم در واقع معلوم کرده و امد علم خدمت بابا حقیقی

بعضی ادعای نبوت نموده بخاندان سلطان ابراهیم آمدیم
 از آنکه بر وقت و جامع علوم ظاهر و باطن بود از وطن متحرک شد
 ادعای مناسک حج نموده کیمش را بعبه و هم خود و من فرمودند
 صحبت داران حضرت شیخ بهاء الدین شیخ اسحاق شیخ ابوالکلام
 از اقران ایشان در مقام میرداری مشهور بنام جبره ازی که لایق
 بیرون قلعه باو ساهب مد فون حضرت شیخ حسین بن سبطی
 البقی معروف بمریاباوی فرزند ارجمند و مؤثره سخن بر میزد
 حضرت حسین بن سبطی است برگزیده سادات روزگار و تفسیر
 این کاوره بدو از باب طریقت و قدوه اصحاب سیدیه
 معروف الکرامات مشهور الجذبات بود تربیت واقع الکرامات
 آنحضرت زیار کاه خاص و عامست صاحب علم طایفه
 باطنی بسیار بزرگ نموده استسما بهر که او بر فیض و باریک
 و مدح انتخاب را که قدما گفته اند نه نظم بسیار است اندک
 است مدح بیای میز و سخن گفتن تا زبان است در دهان و در
 پیشای است و فرزند رسل و صفیاء و بجه و بیان دارم

مد

خرم

ادو

اولی از راه او نرسیده است بنظر من و از جوان دارم فی ثانی
 بنظر من و عجبی بود و بعد از پیر یکسان دارم حاصل وقت بود و
 و هر از این جمیع تر جوان دارم از روزی آنرا نرسیده است
 و لایق از آن قدر و آن مانند و بشنید و در حد
 قدر نیست و ملاحظه و ملاحظه بی قرین عهد با کلام مکتوب
 لطیف طبع و حسن خلق کوشش از پیشد با وجود عکس حال و
 محال نیست بر و آن کاوی پسین که سفر زیب معال است و
 میفرمود آن هم اظهار که از روزی می نمود و چنانکه گفت
 سیر کند و در خدمت کفایتی بود و در خدمت و در عالم بود
 سلطان بن العابد بن علی از احمد نظر بر اظهار نمود و از ضایع
 و احاطه حسن و شکر کریمه آنجا بی یوالم ماجدین و استغفار
 آنجا بی را بنظر من می گرفته در عهد و تربیت آنجا بی کمال
 این است که آن مخبر از باند سید است بیعت با بعضی بود مکتوب
 بودی بسیار و حضرت بن خورشید حیدر قدس سره میفرمود آن
 و از شستغال و نیک با کلبه امر این نموده و در شب که در آن

که با خوار میر و داری صحنی باغ میر کویند و منوب با نجاب است
منه وی شد و ترک خست و مردم با کمال نمود و در آنوقت در میان
ترجیح بندی نشد و موده مدتی از آن بر زمین افتاد و ترجیح
عاشقان هستی که کز دهم سبزه رخس بر لبتم از مقام بخار
عارفان به جمعی مرزاه کرم که عذارم بجز سحر از نه و هلاک
جذب در راه رضا نامشوم با یمن و می بسند حاضران الک
تجربتی که ره نموده و منزلی است در از نهاده صدق و صفا که نمیش
مسل هر وقت نمودم خطبای مخالف میسکیم اینک بهر سحر با
رنا و حجاز به چو کشتی در یان جمع میروم با ناله و سوز و گداز
در کیمیت است و عشق دلیل هر سحر آورده و ناله و سوز و گداز
بهر آن و بانده و غزاین به کار خون خور و نم نشیند و فراق
خاک بی تمام ای زندان چونکه کزید با من این آماره سرور
میگیم پس اندر از معانات خویشین ابرار با حال این طریق
در مشیت کردم الهی صفت از لیلا با چو کشتی از غمت
نیت کویا میگردد همی آواز از صدانین وین که گفتند

نسخه

کنج کن جلاوت بود نه میگو در اسل بوده ام عفا قلم
و اشع بلحا این زمان کن بسل غش شوم که بهای ج
اشع کنج و حد که ر قرا هست انچه کفیت کنج را با و
آین بر طریق بهائی نفع ندی درین بین سپر
مهربان و هر ز او دیدم شیری خوب بدین از درها
نفس بدید غیر پیش من بی هم دل و از دست
چون بدیدم بر آه سی نیست بادل حسد کفتم پیش
آیوان هم سازم لوتش که بر هر چه بیست کنج
مستور و کانیست مسلم بدو در کفتم و ده ام چو کدا
با تو ام استخوان و سگ چو بدیدی مرا از خالیش حید
حسیر کو کفتم در سینه اگر کند بختیاری بکند کرده ام
عهد بسته ام میان که تو فوج ایزد و امان بدارن
وین را کف بشود کنج کنج جلاوت بد از نمودم جهان
ال جهان آنچه شد بکار و نهان همه در به
خویش مشول هم که کار خویش هر آن فی هر ستم کمال غمزه

فی حکم لطیف جهان جمعه در قصد ملک پیکر کنده او فدا
چو بوسه در زبان کمرشان نه بغیر کنده ابی یارشان
بی سخن آهنگان در میانشان هر آنگه کمتر سرخیزد و اعظم
دوران بخت لطیف بخودی و روح عیوی یاورم سان
هر اگر می سرزند برده دشمن کنیز استیران بکبر و کاک
ساقی لودای می نه انداخته سوسای و عمران کس نمی که این
خزان مانی جان نه دیند از برای یک لبه نان حلق نه نمیند
ششای دروغ همچو سگی بر اذ سن در بیان روشم گشت چون
حقیقت مایل بدین جان بگو جان جان بیچاره سیر بک
نفس حسنه کج کج حالست حسنه بنمود ویم غمزد و کس
نشم بخوان کس حکیم نه طمع از در صفا سوسکانه خفته
بهر کس و ناگس نه بهشید ز کس به خواص نه به هر کسی کذب
دوین و کس نه خیالی بکاو با جهان نه حجابی به چو
عشق ملوده قانع بطنم چو نای فی فی کس نه به نایه
چون کس نه هر خدگی که آمد از دوران بنموده به چشمن چون

۴
به دور آل منی مطبوع شده تا به هر طرف بپوشد
که در آن آستان عالی که امیدم بود غیبتش چون یمن
شدند که خلق زمان به بختایم کشاید و سپهر من نگاه
کاهی که ز کف درویشی که چه جزوم چه بوده ام از کس
منکه شبا ز حفرتم هفت

بکسم بند و شکم زنجیر به باز رانم با سینه دوش
هر کسی را بخواستن کاری من و سودای یار دارم و یمن
بند و یمن و یمن که کف نشسته و کج کوه و یمن و یمن
که بودی چنین تمهید به یمن که به یمن و یمن
از جنبه خلاق و عالم تا به یمن که یمن از اثر کر
کم و هر چه یمن و یمن که بود از جمله و یمن که یمن
ز آن سبب تا به یمن که به یمن که یمن از یمن
به یمن که تا به یمن که یمن که یمن که یمن
از و یمن که یمن که یمن که یمن که یمن که یمن
از یمن که یمن که یمن که یمن که یمن که یمن

بسته بدل که نزد اطرده بیخیز از کوبشت پان بشمار من
 علام و لم اگر داسی نه دل چنان باشد خزان و سپهر
 دل بگو من چو عرش جبرست اشوار من خجل بکجاست زخوار
 نیست آن بد که من شده شوم یا بوزنم وجود ز انبساط
 حالیا که زنده میسر من میگویم فکر خود بلیل ز نهان
 کین غل و خست و شرف چون بچون بچون بچون بچون
 بدتر از طبع کفر شوم چو کون خالست بس و این
 هم از اینجا نیست که ز ما سوا یو با آنکه فارغ نال نه بجای
 نفر کشند و من بهمانی دنیا وجود از نو اخلاصت نیاید
 سلطان با قوت و کرم است لزوم بقدم خود من می نمود
 چون مهارت ملک که در در میان نالایا و لطمه با تمام
 سکر آن باب بهشت و فرحت و آلاء صین و عشرت را
 بهنکار دهند و چنین شاهان قرار داد و خدمت صورت
 میرا الهامش حضور ازانی داشت و بیخی بود نامشروع
 دید از غلبه عرب شربت غرور او را آب زود و در غایت

نورانی

7

خواجه

چند خواص آن است که در این کتاب و طالعین سیاحت نموده
 پس که در کوشش نمود و غذائی از و پیا شد سلطان را
 عیش از منحص شد و محفل طرب هم خود و بطبع جزین ماند
 عین شکر محبت نمود و در شادی محمود بر این باغ شکر شاد
 که بر کنار است رسید خدمت میرا قدس سره و دید که
 بر لب آب خرقه مبارک خود را میزد حجت و چهره نور آید
 چون خورشید میروخت که در اندک زمانی بر جبهه او سر
 رسید و بر پای مبارکش افتادند و در وی نیازمندانه بر خاک
 پایی که هفتاد و پنج سال و عجز تمام آن سید الانام را در
 کشی و آور و ندیون در محله مدح رسیده که اینجا که تعلق
 زینخواه جوید با فضل مقبره حضرت مرید نشست و بانه
 عمر در اینجا بعبادت صرف نمود هیچ وضع بی ثریف البت
 نمود و در ابا کلل استخوان کمال است کمال است
 از هر چیز پرده ایست خانقاهی عالیشان که در موضع شرم محبت
 در ویش و خانه مان اینجا بسلطان وقت بکمال آید

و شش و نگاه مناست سستون و دوازده دست کرده چندی
 آنجناب را بایستی از اصحاب پیران است رب الارباب در جهان
 برده چون اکل و بخل و غلبت آورده جانها و جسم را بشد
 جناب میرزا دریا فی جود و مهرگاه میگفت میرزا خدمت یعنی
 بی معیشت و قنوت و بعضی مذکرات و ترب و لایحه ازل و از ظهور
 سبکو و کیمیا خدا و خود است یعنی مناجات و عبادت و ذکر
 و از ورم و قری آمدند با بر حجت رسیدند بهما و علوم و حکم
 و باطنی تعلیم آن و آن سید عالمیان حضرت بابا حاجی
 او اتمست و بر صحبت و تعلیم رسیدند اهل که و مکر و دیر و ترک
 گذشت و حضرت میرزا زحید بر سر پیر و نوزست و خفایه
 خورشید است آب بر آن ریخته بی شربا شربت و یا کیمیا
 و شمس از سر و نور علم بگرمیت تمام بزنای خشک بر پیر
 زخاوه و راشای آن کسی بروی او داشت میرزا پیر
 که این کمال سر و نور و کمال و اگر نه ملاک خواهم کرد و گفت که
 میرزا بود و پیر می پخته و در و بار از و ناخ بر آورد

حاج میرزا
 ...

عالم بکمر و بنا پرست عاقبت جلال عز و دار و چون هر ای
 جهت صفات بر سادات یعنی که آنست که هنوز سلطان
 وقت بر ایشان بود و منتهی آنجست که و هجوم کردند و در خای
 بجز قبیله سادات رحیم و بقاء و است ایشان که حضرت
 داشتند حال بر علیه اگر ستم می رسید به کسی بی عین که آن
 سادات یعنی بود و زبانت سلطان بگوید امر ای که بیشتر
 بنام و ده کس از فرزند آن و اقربا در خانه پادشاه میروید
 در دست و هر دو هم سادات و ثقیل با همان سادات حضرت میر
 و پس علیه اگر شکست می رسید یعنی بگوید که جماعتی از
 سب در صومعه این عهد الما بر او را انداخته حضرت را بخرج
 رسانند و میگویند که در اینجا نیست که این اخبار که مشهور است
 اعلا فرمودند و من آن مذبحان که در میان این که من این
 هر دو جهاز از انبار یعنی اگر از عشق تو ام سر زود که برود
 هرگز این هر خانه بگوید که بیست و پنجاه و مصلحت این
 رسید این چنین که کشتن من بود بکناه اکنون بیای شرف بخون

در فرار من تاروی طالعان سحر شود و بنده وار قتل قتلان
 حو پنج بخاطر نیاورد و ده که بود و غیر از حق هیچ خدمت
 بر و رسید و در حق و است و این سها و نیست علی آید
 یافت چون بخت تعیین نشان قهر مبارک الحاح هزاران بخت
 فرمود که برای قهر من از عیب خود بخو چیزی میسر بدربار و یا
 منتظر بشند علی الصباح و دیدند که شجره صندلی از دور با کشت
 و بر درختان نهض ششمان ماه ده هزار ابرو شمشیر
 بر قهر مبارک که شمشیر سیخ ماه و یقده سال شمشیر و شمشیر
 و نه هجری این اقدار و او و هشتاد گیسو تاریخ است قهر و
 از باب این بر قهر فین مو این آن حضرت کب میبند با پای
 دیگر که شمشیر که مسووع شده باشد که مخدوم العرفا حضرت شیخ
 قدس سره بر نهاد و جدا می سلوک نماست این و آن مغرب
 و شمشیر پنجه حضرت شیخ بابا و او و خاکی متصل پوشیده
 حکایاتی که بلا و سطر از متناهی مناخرین و دیده و شمشیر
 شد از غایت دفر و تخریر معنی آید ملا دولت نام می آید

خجسته

انجمن فرید از وزیر پادشاه اجازت گرفته بود پی و زنی دو
سال و سبب وزاد کرده آفت سعادتی بجزایه او و از وی
سهم خصل آن سالهای موضع از آن نام را گرفت و کارش
نخست چندی شید بی نزد و یکدیگر میبایست که هر چند عرض حال کرده
در وقت دید که حضرت میر بابا مجذوم و مخرم و شیخ بها و الدین
همیشه می طلبم الرضوان و این هر شورت و از این کفایت ظاهر
مزید شیخ نور الدین علیه الرحمه است با هم متوجه بایست ساجد
عزله و جودند به استقبال آنها آمده گفت که انظار لم را به تمام
کرد اگر مقامی کرد بهتر و اگر نه هر چه صنی باشد بعد تمام
خاتمی که بر سر استیلا و میبایست شیخ باو فرستاده اند
عصای صحبت پسیند انظار لم زود با حق تعالی مطلع شد
بصحت و وزیر مذکور را و دولت مخلص حضرت میر را از این
جهان شنود و بر آفتی کرد دست از اتمت برداشت بکن
نقد به جلالت صوری هم بسیار بود و هم در یکدم در فرج بخور
زود بر پیش از این بولامانعیت مدد مثل نقی است که در این

بر فراز من ناره‌ی طالعان تسلیم شود و بنده در قتل قاتلان
 خود هیچ بخاطر نیاورد و ده که سوخته بود و غیر از من هیچ ندیده
 بر در سینه مبارک من داشت و این هشتاد و شصت و هفت
 یافت چون بخت تعیین نشان قبر مبارک الحاج طاهران بنی
 فرمود که برای قبر من از عیب خود بخود چیزی میسر شد بر لب دریا
 منظر بشنید علی الصباح دیدم که شمع مندرلی از دور باگشت
 و بر آبستان فیض اشیاں مده هفتاد و هشتاد و هشتاد
 بر قبر مبارک که شصت و هفتاد و هشتاد سال شصت و هشتاد
 و هشتاد هجری اینو افتاد بود و او همیشه کیش تا ریخ است فتن
 اگر باب بان بر قبر فین سو اهل آنحضرت کب میگذرند جای
 دیگر که شصت که مسووح شده باشد که محذوم عرفا حضرت شیخ
 قدس سره در نهاد و جسدی سلم که غار است این و آن مغرب
 و هشتاد و پنجاه حضرت شیخ بابا و او و غایکی مفصل نوشته
 حکایاتی که بلا و مصلحت از مستأج متاخرین و دیده و شصت
 شد از غایت و نور تجرید بر مبنی آبد لقا و ولت نام کی از

۱۷

خجسته

آنجا که فرید از وزیر پادشاه حاکم کرده گرفته بود پی و زنی دو
 سال است که وزاده کرده آفت ساهوی مجرایه از دهان او
 بهر فصل آن سالهای موضع از آن نام او گرفت و کار
 بخوشه چکی شیده بی نزد یکدیگر میبایست که هر چند عرض حال کرده
 در وقت دید که حضرت میرزا محمد و هم حرمه حج نهادند
 همیشه علیهم الرضوان قدس سره و از این امر شگفت و از این گفتند
 از سبب نوزاد این علیهم الرضوان است با هم متوجه باشند که
 علیهم الرضوان به استقبال اینها آمده گفت که انظار لم ادره خاتم
 کرده که مقامی که در بهر و اگر نه هر چه صنی باشد بعد از
 خاتمی که بر سر است و میگویند بی بی بوی خوشی اندیش
 غصای صحبت بر سینه آنرا بر زده و با حق صفت مطلق است
 به خدمت وزیر بر میزد و از ملک دولت مخلص حضرت میرزا از این
 جهان نشنود و در این کرد و دست از اتمت برداشت و این
 مقدمه خلای صبری هم بسیار بود و تهدید یکدیگر هم بود و فرج نمود
 روزی بر میزد از بلن بولایا معانی است و در مثال نقل است که در

که شسته از زمین در به بنیادی گذاشته و نام مبارک را بر آن
بر زبان آوروی ان شاء الله تعالی بگذرد و در روز ماه
ش و گرفت چیت و خلالت محمود چیت تا ویب و بقیه بانی
مسعود و موقوف باشد چون حضرت ملال اکثری از خود بانی
نقش شده به بنید نهاده چنانچه حضرت میرزا منوب بانی بنیاد
یکی از اوقاف خود نموده و آخرت بانی بود که در اقامه
که که بنیاد علما و درگاه نصین پناه این سید عالی است
شرف از او زیارت تربت شریف که عاود و بانی
و کبر معصوم و القرب است کرد به من التوم و الیفه بیداری
آوده و دیگر بر قبر مبارک که بچه لوزانی مصنون این عمارت
منقوش است که مذکور بود و در میان این محراب بنیاد
مناقب ضعیف القدره الوسائل زیاده از دست که این
عاجز نا توان بر شی از ان حکم تواند آورد و فیوض
آن سید بیجا لکان بر جمیع بندگان لاسیما از این است
اگر آن دره نایز خود را مخصوص الطاف و مشمول اعطاف

شخصه اندازد باو صفت انتم تقصیرات مسوری و منوی
 از عهد و ادای آن قدری از شک چگونگی بر آید تمام
 مقام جنت اندوز از مراد فیض الا لولا یعنی نقل مکان فرا
 پان اشیا حیرت بار چشید و کفایت برود ح تمام قوت
 عزم داشت و امیر او آن در صفت مناسب یا فیه حکم آورد
 است و در سن و یدم نیم میل از میان حین طایران در غایت
 شاه شهنشاهان از جانب کشتن و زشت بار ب نیز است
 یا چو بیت اندر طایفان و لدا لمان مرقه سلطان وین شاه
 او بی بر آید و کوشش کوی او بگرفته و لها بوی جان و است
 بد منظم بود و در آن هم در تمام او سید این عزیزان از نام
 و اوج بحر ای لدم هر گل زمین چاکش و باغ نوز از طوف آن
 درگاه مهر خاوان از سر منق و صفا باو بد های مشکبک
 صد سلام و عشق کرده بیل به وزیران السلام ای سید
 عالی السید خراکم ای او بوی صفت خورشید اوج جهرام
 السلام ای که هر صبح سادوشت و دن السلام ای خورشید

صفه

سعادت اسلام ای اگر زبانی گز است بر لبی
 از ره حیرت مسل شد امام ابن ابی طالب ای قره عین
 رسول کائنات اسلام ای که هر شوال از تو هر اسلام
 ای نبی و باج علی مرتضی کرده و اح صبیح اقل رب العالمین
 اسلام ای اگر برگردم از اوزت یا فیه قله و لیا حق که
 انکم اسلام ای اگر سر سنان کایت را بجز نیست جزیره
 به شقی فضیلت خصم ای ای کل نام گز است ای صدوریای خود
 شاه در بزم سناوت شاه سلیم شود منظر لوز بقی مرتضی
 دوات پاکت بحر و جودان بین الوداد وجود و ای مولی که
 ماه ای نهایت بود و هست مدد یار کردم و یارم کرد
 ذکر تو بود با سید نبی اول غمی ندونی غم کار همدم خا
 حرمت بستم خاک تو بود غم خود غم سیر برده بریز
 پدید تو ای عزیز ترین جفاوت افتاد من از آن بگو و زیاده
 بر روح سر ای نور از حق مدد یار بر دو مان پاک آب
 غلامت مدد و در دست سید حاجی که در آن خورشید

۶۲

سید الشهدا

که والد ماجد سید قوام الدین از عالم فانی منتقل کرده و از جود
 میر میا و الدین بزرگ تربیت یافته و بمقامات عالیه شرف
 بعد حصول کمالات و مول و فروع برباریت حرمین الشریفین
 زادگاهانند بنظر فامریه شیخ اسحاق سامی مد و سسی و جود
 و خدمت بسیار تعقد می نمایند و این شیخ اسحاق از اکابر طریقه
 سنیاریه صاحب مقامات عالیه و کرامات متوالیه بود بلکه
 زمره آبه ال استلک داشته خدمت میر عبد سلوک اجازت
 داشت و یافته براه ایران با و در انهر آمد و در خوارزم
 بخدمت میر عبد الله بن سید ابی که در آن وقت سر حلقه
 خاندان حضرت کبریه بود رسید و کسب کمالات نمود
 بخدمت خلافت یافت و بخدمت حرمین الشریفین شرف فراز و شرف
 از هر دو ان کرم پس از آنکه پیش میخ هوا کوه و دشت یکت
 الی اصل بنده بحرین رسید و بعد بجهت با کربلا و کبیره قدم
 آورد و بنزد زادگاه کربلا و فواجی کبیره بطریق سیر نزدیک قرین
 گزر و پیران دید که از هزار مکرر بهتر بود چون آب نهشت در

وقت نماز طلب آب نمود و هر چند چیزی که در آن وقت عاقبت دیدند
 که شایسته مرد نورانی و دیگر که آنرا در لایحه در نامه میزدند
 بود و او را از روز جمعه در حبس میبردند و از هر پرسید گفتند
 بود و نیز از این رخ برکن میآید صدف فایض از نور الهی
 نشسته بود چون از نماز فارغ شد نزدیک او آمدن گفتید
 حاجی مرا میخواست که که شرفی مبارک که چنان با هم صحبت
 میکردند و گفت که حضرت علیه السلام پس که بگریزاد و جان خود
 و حضرت خضر علیه السلام غایب شد چون میزد و میخیزد که
 گوشت گرفت و از او بگریزد و راه بگریزد و بگریزد و بگریزد
 تا آنکه آید و بگریزد و آن جوید و بگریزد و بگریزد و بگریزد
 شیخ بابایی رسی قدس سره که آنکه در خدمت حضرت است
 مسائل طریقت سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت
 و دیگر حاجت از ترویج مصلحت در امور اقدس سره که
 خاطر شد و شیخ میفرمود از مدتی باز در خدمت میفرمود
 و دیگر میفرمود آن میفرمود گفت آنکه تو با من میفرمود که حال آن

[illegible]

چهل سوزده است قبر مبارک بهان کسی معلوم نبود چون کنایه
در باسندم شد نزد یک قبر بهان رسید می از همسایگان آمدند
و دوستان کور من نیست که وقت باران تر نشوید از بخار
حسن بدون آبرگاه من مبارک رخ از کور بر آوردند حسیب
نفس که و کسلی منشته بود در من سوز بحال خود دشت اگر باین
زمان منو و هست اینو من از سالهای بسیار روی منو فصل
بر قریب ایشان سجده حلال در صحن آن مسجد معبره جبر که
ایشان کرد و میر سید حبیب سرخانی علیه الرحمه در مرغوی
یافت از دو آفتاب و هر را بخشید از انز و آب و آب
سرخاب قریه است از توابع کوهستان تبریز که از مقابر اگر
و کبرای اینجا در همان قریه و انجست اطلاق خضر سید
ها بنی سکونت و توطن و شهید و علم ارشاد و هدایت رحمت
در همان مکان می از نشسته با جمله چون خدمت حضرت
در قرأت سادات از ولایت آمن در کیش تو حجت است
و بود و روز صرف عبادت خالق خود نمود و چون سال

در محله کاه و دانه بر لب جوی مایه سحر هرگز بصورت آمد
 رفتن اینار بر اشی نمود جمال نور بتاتس کای صفت جمال
 سخی میشد در تربیت میاکان و توجو طالبان آتی بود از آیت
 آتی بود کشف هزار دقایق سلوک بحری بود انبیا بی تمام کسین
 و بیت از بیت نورس ظاهر بود وصال قبرش صفت انحضرت
 بر منظر فوجین را برای جلد و ایل خلوک کرده اکثر بجز نشستن
 در نظره و دست نهادن نشدند در روضه مبارکه ای در زمان غایت
 محل جمال بسیار و مشهور است که شبی با یونهای در آن
 ایشان بهر ریاضت بر سر کشید و بی ازو بانه غنوده بود
 سر از تن او جدا دیدند اکثر مردم از قهر و از نهان بود
 در میان دلین آنجا سپید حشر را اندو سپیدین اثر
 بزرگ در جوار مساوات ز کعبه مسجد محله زینه کمال سود و عزت
 سپید موسی و سپید ذوالفقار و سپید خضر و سپید افضل
 سپید منصور و سپید نسیم و سپید داود و این همه سپید
 و بی اعمام همه یک رنگ پیرو و باگل در کعبه روضه بودند

از آنکه قبر سید ظاهر است و چهار قبر دیگر مسطور و سید
 شد و است و سید مرز که ظاهر از زمین ایشان بود و سید
 پیر و در و صند و فوسف و سید قاسم سیدت بزرگ در موضع
 نیکه کام در بزرگه با شکل است و سید علیل نیز در بزرگه با شکل و سید
 بخاری در موضع کمال پوره و بزرگه نه بزرگه و سید خضر مشهور است
 و الجند و الکرامت در موضع باول پوره و سید منظم ثانی
 در محله کاشان پیران از روم سید علی البرکات الجال
 بزار ملا فخر مشهور است و سید علیل کاشانی و سید حضرت محمد
 و حضرت سید عمر و حضرت سید علی و حضرت سید حمید
 سید کاظم و سید مراد و سید خضر و سید پیران
 و سید عبد الحمید که بقبره این با بزار است از محله بزرگه که آن محله
 چهل بخاری است و او و اند و سید ذوالفقار و سید علی
 سید حمید و سید سید قاسم و سید حسن و سید ابرار
 و سید شاه و سید احسان و سید علیل و سید خضر
 که در محلات نوز باغ در مکه از فرد و نوحی آن در فون از حقیقت

۲۰

مولودش را این حضرات نیز از نام در پیچ کتابی بنظر نیامده
ظفر نه انگشت را غنچه و اینهم نام ابرو زبان پس بود نام شان
مکر مشایخی که در زمان سلطان حسین این بدین بر سر آمدند با در وقت
رحلت فرموده اند حضرت شیخ نورالدین نورالدین مضبوط از غایت
استقامت و اسرار محتاج انظار نیست درسی با یکی دو فن تو نیست
و از بهر اینست که در آنوقت شیخ بود و روی بر تافت و بشما
اسلام در راه صفت و جانبداری شستافت یا و کار مستعدین
افتخار خدایین شد نفس مشورتا و همیشه تمام لطیف و جمال
و ظاهر و باطن معروف متعجب محبوب ذو الجلال علیه السلام
و اسلام من رب المتقال معروف در بیان کبیر است و در شیخی
گویند که از زمره زاهدان و عابدان در ریاست سخت صعب
باشد و خور از اولاد و ازواج فارغ دارد و دست جمیع
آرزو با هواد و هوس بر دوازده جای ملک و مال جنات
این شیخ با کمال صبر و عزم ازین طبع معروف و ممتاز بود و در غایت
زهد و تقوی را بهر استقامت فرموده چون نهی ای کا حضرت

[illegible]

4

سنت پنجمی با در قبول و حق برافراشتن ملاقات حضرت سبحانی
 میر محمد بهمانی بکر کرده حضرت پیر قابل کمالا تشنه شدند و
 تحقیق نمودند و با آنکه بر آنوقت مثل پیر سید حسن سبحانی بیا
 صحبت نمود بکر آن نه میباشد آن اتفاق و هم نموده بنابر احوال
 چو اگر کثرت ملازمت مینمود با حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ سلطان
 یحیی و بابا حاجی او هم و امثال ایشان که هر مرتبه و هر سال بودند
 اکثر و بر او دیدار میدادند و ملازمت آن قدوه الانجلیا با آن
 پیر عالیقدر حضرت علی ثانی زبان زد مردم است نزد محققین
 بجهت حق شناسیده و اهل علم و عبادت هم در سنگ مار بود که مولانا علیه السلام
 میگویند بنام او در سلام گفته و سبابت از او عاری و بی عیب و خصلت
 همه اهل تبرک از آن قدوه بکمال در سال مفتقد و بچاه و خدمت و اول
 و مشتق و پیغمبر نوشته اند اما مشهور نیست که در سال شصت و چهل و دو
 رحلت فرموده میگویند که آن شریف شخصیت و سه وقت نزع می
 نماید و حق با نظر الدین گفت چو آرزو داری گفت حق گفت
 شیرینی میخوری گفت تمام عمر بجهت حق ترک کردم این نان را بخرم

حق گفت و جان بن حسینم کرد حضرت با بزرین العین سلطنت و کشتن
 را با سنگ نام داشت با سار و پستی با ماور کبشیر آمد و خدمت با
 با مالدین که از خدمت شیخ با مورشده بود رسید و به پیشگاه
 شیخ مسکن شد در عارضین که منکر بود پری بود با شیخ غلوت کرد
 بعضی که بسیار نمود چون در آن مقام آب بنمود و خدمت با
 با سید عای شیخ شمس الدین متوجه شد هارند در غمی زیارت
 نشان آب یافتند و بر آن درخت رفته اند کوی آوردند و
 خدمت با بزرین الدین بنا بر طال سلطان بزرین الدین
 در چمن رفت به جهت رفت و از سید بجای مرده کرده چمن
 سلطان که مریم از کبشیر آمد به صحبت پادشاه و در مقام خود
 نمود چون وقت مرگش وقت رحلت و صیبت کرد که مرسل و او
 و کفن پیوسته دور تا بویست بگذارد و منتظر باشد بعد بعضی چون
 در تا بویست چیزی ندید بویست فانی را خود و بدوست باقی
 که نشد و شد و حذران و طالبان ناله های عینا که کشیدند
 و در جواب با مورشده که بجای بویست مکان قبر درست نمایند

نسک

بنام خداوندی خلق و طالبان بیان مکان متور خود را بالای طهر
بر پشت آن قبر که بمحوی آیت با بابت قرار داد مذرعته
رحمه و ائمه حضرت امامان الدین بر زمین بود و بر سر او می نامیدند
بروز و یارت کلمات است فی از علی مکان بغداد آن حاصل نموده
چون گفتیم پیش رسیده حضرت خدمت شمع بهی الدین است
اورفت بعد گفتگو بمحوی عروج روحانی پنهان نمودن
مبین خود را اسرار فرموده انهم صفت روح او پرواز کرد و بر سر
آرزو بصل دین و اگر دید و اسلام آورد و مسیحی بهام الدین
تا آخر عمر در پور زو که بلا از اذیت تمام مجبور است
استحال از بعد اسلام و از و حال است و محایم بود و طهارت
باب دیگر و اب از سنگبری آمد و محتاج بخندم بنو و میل و یک
و یک آن میفرمود و وقت رحلت فرمود که و حمد و منیل و تکبیر
دین الدین و ائمه او در جنت است و در جنت و در جنت
دین الدین با ائمه جنت و رحلت فرمود و در پور زو و در جنت
مقره اسرار کتبه خاص است محل دفن تمام حضرت

الطیف المبین قدس سره از میرزا زاده های رکنیه مرو آیدون بود
 پیش از اسلام آری پینه نام شش و پنج اشباح و مطهرین
 موسوم حجت داراوت و خدمت نبوت از دلیران این
 مردان در کربلا پیوسته بودند و در آن روز ترک دنیا را و آخرت
 را گامی بر این راه زیارت با خدا دیده بغیرت می نمود و هیچ
 تقدیر سرور و رحمت اهل از در رسید که معصوم و گوشت
 گفت معصوم من ویدار شاد و کسی سبک گفت دست تا کاه
 کند شای که در عجمی و سستی نماید گفت کار دست چه گوشت
 مثال زبان حق گفت زبان چیست گفت همان است که سنان
 شوی میوه بند و از آنجا بایستی گفت میدان شوم اما میوه
 بنین شیم گفت میوه و گوشت گفت حتم نه سر کشا کی می
 توئی ادا و مقصد چیست کبر و از اگر صد آمد و شیخ گفت اگر صد
 خدای و عابد شوم بایستی بنده بزه و چه بوس افتاد چون بهوش آمد
 بهر فایده سلام مشرف شد بحکم خدیو من خدا با شایع پواری علی
 اشتغال ترک کرد و در ایوان و جمال کرد و یکی فن بر یافت داد و زنی

نسو

خاموش این سالک بشناسد که توحید درین سالک است چه ده شصت و برای
 جوش میزد و با باجهت و موثر بودن آنند و بود همیشه که سادگی منظم
 نیکی بود که مرا بکنند از که جان و ارم و ذکر کند هیچکس با بود و هرگز
 و خدایم را و سوداگر که شکست را و هرگز و خدایم را و سوداگر که شکست
 رنج مردم و در موعظت و پیش که از او استیفاء فرمود و هجرت و
 گرفت و هجرت و در گفت و مقرر و این از مسأله بهتر و برست حضرت
 با آنکه این درین روز و روز و حال بود و بسیار کشید و بگویند
 هرگز تا و فتنه می میگردد و الدینش از اینها بود و نه بل بسیار
 و هرگز و در علاج پذیرفته و روزی بسیار و در خواب و
 در آن میان شبی که مردم هرگز و بپوشید و از شجاعت بسیار
 که بنیان کسب کف جماعتی از آباء دارند گفت مرد و در میان
 ایشان کسب گفت مرد و در میان ایشان کسب گفت این شرح و
 است که در مقام کسب و از او که این شد و است و این علاج و
 از این عزیز و ایشان است اینها و از ایشان و بگویند چون بود
 و در از احمد و کارهای رسیده و بود و در همان روز و در وقت شام

قدس برود و رسیدن به در حال رسیدگی که در وی در تو محبت گفت
بیان کرد و گفت نام چندی می بود لقب مشهوری گفت لفظ نام و
روز لقب دارم و در روز بزرگترین هفتاد و نه سالگی گفت
پهلوانی منوچانی کرد و گفت اگر چه پیر باشد می توانم کرد و پهلوان
تا طعم می بارد گفت بهای سیر بر زبان زد و سیه بخود و دیگر است تمام
هرم کرد و بعد از آن هر چه میخیزد و کوارش می بیند و پهلوان و در
و اوج کرد و گفت من طیب جوان با فطم تا آخر عمر با تو چو منم
و الدین محمد مستی کشید و در این وقت داد و در کار محبت
شیخ جده شد و در آن روز و محل شهر که شیخ بود در حلقه ای
در احوال کشیدی که همه این حکم و امر از دست دور اکثر حاکمان است
وقت رحلت در جوار پر تو و حضرت بابا شریف الدین از هم جدا گشت
شیخ نوز الدین ششم با برهان و در نظر کام بر کنده دیو و هر که گوشه
خوش فرا بود از او فرمود پسند عاری می شود و حکمت را بر پند
نقوی بگشت و دوت خود از کی و جمل مفر بر نو و نفس کشی
بسیار بود و در وقت استخوانی بر وی نماند و بود و در فضا می

4

که چشمه جمال که در دست بهر آبی سبزه شد در بهار با کوه
بدوستان او چوب کندنی بدینجهای این شهر است کنایه کنی
نویسند و میگویند و از منتهی تا نواری این لقب بود و شد
بابا از کبر او صاحب کمال بود و عید خلیل علوم مذوق خدا پر
در طایفه مرشدان فاعده چون بود اندر اینجای کسی در شرف نشانی
راه هر چه می گفت در این از جانب حضرت مرشد آفاق شیخ
شمار می رفت بدین حضرت شیخ سعاد الدین که بجز این
گفت و اول قدم مقصود ادا شد نشان مرشدان تفصیل شدند
بدوستان و نشان که حج بجا می نمودن و فایده بلازمیت شیخ رسید
و بدو شد و شهنشاه را بود و که خدمت و اطاعت را بجا می
دارد و در راه و ارسته یکی راه خدا گرفت و صحبت و خدمت
آنوقت و نیز به او دست بود و مثل حضرت شیخ روز الدین بود
حاجی او هم در مثال ایشان چون فرمود و در مقبره سلطان شری
مقبره امیر اسپر که خنری شود و خواوند و بابا عثمانی
حق تعالی در علم و تقوی پرگشت داد و عا و وز پارس شای

مراد

در

در این صفت و علم افتاد و بر یکدیگر سیدان بهیچ ذکر نمی
رسد که بجای خود خواهد آمد اما فلسفه این سخن آنست که
بخواهیم این سطح احمد و شوالیست در جوانی مظهر انوار سبحانی
و مورد مهر و مانی شد کتب علوم عقلیه و نقلیه بسیار گردانید
بسیار در امور وقت خود زیست و زینت عجب و افاضات بسیار
مراعات با اب طریق مستند بود و صاحب جمال و جمال
و در مذکورات معرفت و بصیرت و سستی و شست از سخنان است
که میگویند که طالع این از زمانه دور شده است این غلط محض
چون فی الواقع از دور نیست همیشه پیر سلطان زمین و جهان
معدوم است و پیر موقت و کج فتنه یکسال و دو ماه مملکت را
گردانید و مع پر شوفاق و این شاه ابرو باد و اده و ده
در عالم هستی از منزه افتاد و هر نفس گشت از دینار و دینار
در سینه ششصد و شصت و شصت و پیر شاه بعد از پیر
سلطان ششصد و از راه تن پیر می و نماز می بین بدین طریقی
را از انیس و حکمت و علم و سستی در دین و حکومت خود را

سخت سلطان کریمت بهیمه آن سبب و اطراف آن را خانه های دوم
و هشت از آنها بر خیز و محل صحن خانه ها بنمود و قاضی محمد
بر قاضی ابراهیم موسی قولیت خانه ها و بقاع جز آن نمود
ملک محمد بن احمد بن زبیر از نسل چندان سحر رینه از ساکریان
در عهد او سپهسالار بود و مذکور ملک احمد بن موسی سکنی در محله میان دره
بنامند و متصل آن برای خود مزار سکنی تعمیر کرده که این مزار
تا الان بمردود و موجود است و در زمان سلطان حسن شاه و قاضی
کرده و او است که میراث عراقی تقریب بعارت از جانب سلطان
بیرزاده الی کشید و در آن آن و کتونی از سلطان بابک پوشتین
کیش از این خاص سلطان شاه بر اجماع حسن شاه آورده و او
زایش بعضی تحایف کرده چون در جهان ایام و قاضی
روداده و میراث عراقی از میراث و زمان ملک طویل کشید و
افا و هر چند از تمبر به سخی شریف مذکورات مذکور کرده بود
صورت گرفت و خود الطاهر در سلک فریدان شیخ انالکین
بابا ایمن بود و علم داشت و در ضمن کرده و عطاء بدین ملک را در زمان

[illegible]

و بسنی محمد شاه را سحر بکنند ازین جهت رخنه کلی در مملکت ملی
 در مملکت کمیشتر جا گرفت و درین میان بیرشک مرانی کرد تا به کجاست
 اتفاق افتاد و بسنی از اهرای چکان که در آنوقت شریفی بود
 که کشای در غامدان ملاطین شوشند ارادت بیرشک آمدند
 مذموب او را قبول کردند و این معنی را سحر بجا لغت مذموب شد
 و صورت و وعده در میان اهرایش از پیش راه آید
 و هر کس به آن خیره سری و منت نه بخیزی شافت چون این
 و نفس او را آن آینه و مرقوم کلک حسرت سلک خواهد شد اول
 نیست که احوال حضرات علیدرجات و حسن بعد تقالی ارواح
 که از او آخر سلطان بنین و نایب بن و در فحش و و محبت
 که زینت بخش سنده است و تقوی بود و طراوت افزای این
 او را آن کرد و که علت غایبه تحریر این نسخه که حضرات عالم
 بعد آن حالات پادشاهان جن تقصیل و الاجال مرقوم خام
 جرات نکال شود بمنه و کریم حضرت است و این مایه سینه هفت کند که
 که در عهد سلطان بنین العالین از ولایت آمد و کثیر را بعد از

زمین فرمودند میگویند که گفت برادر من بسیار مرا من و یمن
 بود و درون قلعه زرکی ماران در جایی که حال راه بالترت
 است از حضرت مخدوم شیخ حمزه است استوده اند و ساهی می
 ایشان در تفضیل است حضرت خواجہ سید جمال بخاری حضرت
 سید خواجہ محمد سید سید فرزند حضرت سید حسن حضرت سید
 ابواسیم حضرت سید جعفری قدمت همراه هم رحلت نموده
 خواجہ جمال مشق و نوذ بصری وقت تفضیل احوال ایشان
 معلوم نیست میگویند که همراه حضرت سید سید فی تشریف فرما
 جمعی از مشایخ ایشان در محدث شهره تا الان بر منته تقوی
 و طهارت نسبت خود با او عجب بایان مینمایند و العلم عند الله
 حضرت سید بر خود دار قدس الله تعالی سره از نجای نیست
 بحال صید و مسوید مشون و تجلیات قرب الهی و جذبات قوه
 مقرون چون خط کبیر را بقدم خود زمین فرمود و در محله دادند
 که منتهای معون شریعت بکوت مود و هب فومن الهی بود و بسیار
 یافت چون راه صلی شتافت سلطان وقت موقوف بجهت

۲۵
برای خادمان او شد و یکی از حادثات صورت آنند ام گرفت میر
آن روز مان ملکوت چکان بدین تفریق که تا آن جهان صورت
و نشان بود و دست و بقدر حضرت سید قریب سبحان و است
محل فوسن و برکات و زیارتگاه اهل مناجات اولاد حضرت
در محل سلطان اقامت دارند بالیوم زیارت و احادیث ایشان
نسل بعد از مقام فقر و خدا پرستی مستقیم اندیشها رفته
عارفان و شمس الدین خدای قدس سره صاحب کمال
و حالات عالی بود و در زمان سلطان زین العابدین کشته را بعد از
چونین نمود و در مقام زیر پور که در آنوقت بنیاد نه بود
بجهت لطف هوا و فضای دلکش سکونت جستند از موی
بارکت و وسعت داشت روزی مولانا خاکی را که خادم
خاصش بود وقت طیاری دید که آن فرمود که نمک بیاور و دست
خود را ابله مکان برهنه رسانید و یکمزد از نمک بر پشت بار کرده
به پیر چال سید بشت بارسد و در آنجا نتوانست عبور کرد
شیخ حاضر شد و خاکی از آنکس که زنده نبود و یکمزد از نمک

که رسیدند و در روز و روز آمد و رفت را در یک ساعت می
 برکت طر ف شهری در باب ارادت انداخت و ریاضت عا
 و کار بارش ازین قبل و حلق و سج و شان منع و شست
 و چون ازین و از رحلت فرمود در همان مقام زین پور جمعی
 از بزرگان و مفتیان و فاضلان و عاقلان و سیدان و اکابر
 و از اصحاب مقامات عالیات از وادار و دست میداشت و نظر
 میفرمود و مینگاشت چون رحلت نمود در موضع راول پور که
 از شهر مقداره و میل پر دشت مضع و نموده بهر ه اس زبانه
 خاص عام و مسل و بزمین تمام است در موضع کوه پر کوه
 هم مکانی بآن منسوب بزرگوار میکنند لیکن بجهت عبور حسباتی
 یاره حاجی و اهل و الاقرس در راول پور است زیرا
 قمبر که در حضرات ربان که در اوقت بودند حضرت باب
 قدس بر العز مسکن اهل و قریه چند بود و اطراف شهر و
 در حجاب اسرار کثیره و اهل شوکت از وند ای سلطان این
 بود و بسبب تو را این است که در روزی لشکر کا وید که هر روز

دانه در دهان گرفته میرفت باین حال از اسپ فرو آمد تا ششها را
آن فرو رفت گفت که هر چه چکان برای رسان باین که دیوی
نوش بر میدارند و ما برای آنجهان خوش بر میداریم تم
منصب کرد و برینا پشت پا زد و دست از هر چیزی برداشت
در کارش مصداق ما نیاید بیک جذب که بگوید که تی در دست
شیخ زین الدین قدس سره استفاده نمود چون قدم در سلوک
محکم خست بکشت احوال روخت اجازت یافت که در کوهستان
ریشه در بکشد با نخل کوش نشین شود که اینجا دیوستان بود
بانکه نماز بلند میخواند دیوان مقامت نمیکشند نمود متقاضی
و اکثر در بقع اسلام در آمدند و همانجا تا عمری بود و همانجا آسود
بابا شمس الدین قدس سره و من املی او پر کنه مرو است هرگاه
دست ارادت به این زمین مان بابا بام الدین قدس سره زد
در موضع که در فقه بیات الهی در با صنت و عافیت شمش
سعی بود قبل از آن سوخته حاصل نمود بر با صنت بی نهایت چو قتی
بر زمین نشستن در خود دید عمر در تابوت گذر اندید حتی الا مکان

سنی و عبادت در اینجا هم میکرد یکی از خلفا منقبتی به سنی
 از مهاباد ملکی با لشکری بملک تبت بجا رفت هر تیر توغلا
 که با او میر رسید از سر شمشیر و با بیانی از ده دفع میگردد
 خبر کشتن او بال غایب رسید ریش پیش بابا بنیست حقیقت حال پان
 نمود ایشان فرمودند که زنده است من واقع بجای او شدم
 این اکیلی آنها را نخواهی کرد زن ناقص عقل آنها را نمیشناسی
 از جای قدیم بموضع نادر یکم پر کنه دیو که انتقال فرمود چون
 انخالص قدیم آمده بابا علیه السلام را الهی از آمدن کرد
 بر خا طرش نیاید در قریه مرقوم من دار و زیار نگاه نگاه
 عادت روزی میر ریشی بودند را فرموده آواز آن بگو گفت سنه
 وقت رسید بعد از لحظه رجوع بیاطن فرموده باره بگو بگو
 کرد گفت حالا وقت است که درین جماعت فرشته را که بصورت
 مرغ سپید بر آسمان آواز میگوید بابا علیه السلام را از منخن
 تنی خاطر شد بجان طنی او خبر نیست شیخ پیر زاده من سر از
 قریه زاده و ن از من بچست در سن ۱۰۰ از ده سالگی هست

سلطان احمد بن شیخ نواز الدین قدس سره راه میشت چون با او
رسید زمان میشت که در محبت شیخ عبد اللطیف ششماه شیخ غیر
اشوار که در چارتر کام آلوده است نیز در محبت او بود هرگز که
حکمت که در قریه او ترمل بمقام چو تر بال مقام سازند مدتی
در آن مقام بعضی اقامت نمودن بدین نظر که بجایه بخنجر
چون شیخ عبد اللطیف قدس سره بمقام کوشک رفت شیخ شریف
بچارتر کام و شیخ پیر باز بمقام چو تر بال نشسته بود روزی که
که روز اکبر بن بود پیش شیخ عبد اللطیف آوردند سحت بود که
از طبع اند که اوشت گفت چه چنین کردید شیخ شریف گفت که
شیخ پیر باز ساک سنگ می آرد از آنست که اثر طبع کسری یاب
شیخ پیر بار گفت که از یکا بنر شیخ می شوم از آن جهت نمی توانم
نظم هر یکا میکاز زمین بدوید و حده لاسطریک اهد کرد
و اگر پیرمندان از او جاری میشود روزی شیخ گفت که پیش
ما جوچه میوزد و شیخ شریف فرمود که ما می شوایم و بد که شیخ
پیر از صاحب غیرت است شیخ عبد اللطیف حوز بانگامش

دید که شیخ گیاهی میجو و دستک نه تر بعد از آن شیخ عبد اللطیف هم
 ترک کتب و سبزه نمودند و او را حدیث نفی نمود و بسیار عجزت
 کرد و گفت که چو تر بال نشیند پس چو تر بال چند سال که از هند
 بعد از چند سال با تر بال آمد و مشهور است که شیخ پیر بازر را و خود
 بود و ریس شیبده و بن از و کلان تر روزی در امر او خلاف کرد
 و در جنگ ششده از روز دیگر می چید که ریس هر دو بر زمین افتاد
 و هیچ موی نمانده باز پنهان شده آمدند و تو پیر کرد و شیخ
 برای ایشان یکجمله فرمود در آن یکجمله دو قبر ساخته اند تا که
 بودند مشغول بیماریات بودند چون رفته اند و آن دو قبر
 شده با بار حب الدین قدس سره از خلفای بابا بام الدین
 و نای اسرار بود و تر بود از ولایت آمده بودند و کوفه
 و شکر الدین قدس سره چندی در لبس نوکری میکردند
 بصحبت و نظر بابا بام الدین شوار و زیاده و شسته اند و حکم
 آبی در دل کشیده با بار حب الدین و اما آن کوه ناکه نازان
 بر کوه نازان چشمتا کوفه عزالت نمود و وقت حواری که کتب

فرموده بود از دهن از ایشان درین مکان تا آخر عمر بخرد
و تغذیه کند نه هیز و نه خوابگاه او در طبعی موضع مذکور و قیمت
مرجع خاص و عام بابا حیدر بت فرس سره از خلفای بابا بایگ
است بعد از احوالی حقوق خدمت در ریاضت حسب الامر مرشد
ایل سعادت در موضع اکمل یکین لار و طبع ایشان بود و در آن
در ریاضت کمال سعی نمود و قصد زن فاجره که تکلیف بسیار
نمود و ایشان عرصه خود را بریدند مشهور است که در فیه اکمل
در خدمت اصحاب پاکیزه داشت بابا و در این قدس سره
بدر میباشید زین الدین بود سالها در خدمت او استقام
مینمود و چون اجازت یافت در تمام کیش گردید چون در خدمت
شیخ فخر الدین که در مقام رقیب کینه پها که باکر امانت شد
و مقامات کامل شد بود سیه با وی خوشتر کرد که کمال
در مایه شیخ فخر الدین قدس سره ریاضت کرد و جای بنام هر دو
بزرگ رو بکنل نهادند طبعی یافتند که مایل او بوده پس
شیخ نورالدین در آن عازم منزل ساخت حال او چنان بود که اول

در شبانه از مقام خود بر سبی و بر قلآن کوه که غار اوست
 خود را پنهان ماضی و با سحر برای جزدون همراه نمیکرفت تا
 شش روز او را هیچکس نمیدید و روز او را در مقام خود میدید
 در همان شب شبانه قتل میکرد و روزی در مقام قطاع الحلقه
 افتادند هر چند اسباب ریشان در اینجا از اعانت نمودند
 چون جهش که بودند و مسامح فقره را مستقیم کنند هر کوشند
 پس افغان و غیران به ست و پای بر هیلو غلطان در محبت
 آمدند همه اسباب را بخوانان او سپردند و در پای افتادند
 شیخ قدس سره بخلق کریم خود عفو فرمود برای ایشان و عاقر
 تا همه بستانند و آن کار نمودند و وقتی شیخ حجت
 در بعین در عاقر آمد و وصیت کرد پیش او هیچکس نیامد و اگر
 چون آمدت مهود تمام شد خوانان در عاقر آمدند و هیچ
 غیر از کلاه و خرقه از وی نماند و در خواب دیدند که میگفت
 که بر آن عاقر مقبره کوشند چنان کردند که آن مقبره بخانه
 خاص و عاصمت رحمة الله علیه بابل مل از مرکز کاهراج است

در خدمت بیاثرین الدین تائب شد بام فرشتد در مقام شکر و کرم
در حد پوشیده و پامانیت فکیشده عمر در جان بست
بر دور و منج عدل بره برکه کاراج بود خلفا هم داشت
حضرت بابشک الدین قدس سره مسکن اصلی او قریه ادرت است
برکنه ما پنجاه بود چون داعیه طلب از دول او سرزد و تمام پول
در راه شد امرت نمود و طلبکار پیر شد و در خدمت شیخ
زین الدین قدس سره آمده و در کار شد دول از ماسوی است
برداشت و روی از غریق نبشت چون از اینجا بمقام شریف
کوت تشریف فرمود و در زندکی خود بقری است که روزی
یکی از اهل دنیا از علی کریمچه خود را در آن قبرستان نموده
از روز تا شب در کین بود چون شیخ از آن حال آگاهی یافت
و بیت کرد که او را در آن بزم فونست زند که در آن
دینا داری در آمده است چنان که زندگبری بود بر جا و ده
از به این نشسته حاجب حالا عجبید و مقامات عزیز بود
ساعتی نام داشت روزی در مسجد جامع ^{کاشان} را که در شهر است

گرفته آن برین از مقام خواب ارشید بر کنار می پاشد و آتش
 فرو نشست و او را دید که بر بام مسجد ایستاده آب می پاشد و دید
 که از گنجای آورد از مقام او تا مسجد ده فرسنگ راه بود چون در
 خدمت بابا شکرالدین قدس سره آمد شیخ او را پیش خود برد و گفت
 کین گاه خدمت در پیشه انگشت مالی جسته است آخر بعد از گفتوی
 بسیار صحبت و شهادت توفیق باری امان آورد و یکی از و هلاکت
 شد بعضی گویند که مسلمان نشد و لیکن در جهت نمود زنده در غار و
 بعد از آن او را پیش زید غفرت کرد یکی پیش قدس سره متقی نام
 مرید شیخ بابا شکرالدین است یکی از زیانیان عذوبهای فرستاد
 چند کس همراه گرفته در کشتی نشست چون در قلاب آید رسیدند مایان
 از آب جسته در پای افتادند سکان کشتی این حال دیدند متقی
 بهر کرده مایان را به خود و آب زدند تا باز یک مای جسته در
 پای پیش افتاد و هر آن بهر کرده و آن مای اگر نشد بریان کرد
 بعد از آن هرگز آن حال را ندیدند چون باز در خدمت
 یکی پیشی رسیدند پس متقی از هر در کشید و گفت که ظهور رخا

بطون بناسد کسوت دنیا دارانه پوشیده آن پیشی که با میان
 پای او افتادند شیخ رومی پیشی بود با باری حاجی از ساکنین طبع
 پرکنه آدون روزی خواسته بود وقت صحبت زلفش حسن نکند
 طبع میان آن آشنایی موجب برودت دلش از دنیا شد
 کبر گرفت و از ده سال سیاحت کرد و همیشه آمد و با شایسته شیخ
 حضرت بابا نصر الدین شد بقیه عمر در صحبت شیخ که زیند وقت حلیت
 در آستانه چار در چار پر بزرگوار بود شیخ او را منکر سر و ظاهر
 بهوجب اتفاق در عالم خیرون افتاد شیخ زمین الدین قدس سره را
 بطلب او فرستاد و تا پیش شیخ قدس سره رسید او را دید و چون
 در کار شد تا بمقامات ولایت راه یافت چون بابل رسید و در گذشت
 در مقام عیش و فحش شد اول کسی که از طایفه بهنگوران در کشمیر نزل
 ملک حسن بود که ترک دنیا کرده و راه طریقت آمده صاحب نشانی بود
 هنوز از ترکش ملوی ولایت بمشام اهل صد می می و ملک طلال
 که اکثر مردم این دیار ولایت او ستر فند از کرامات و معانی
 او معتقد نیز ازین قبیل است غافل که چاره بناسد آنرا

ازین قبیل است

و تتر ملک سیف الدین که کمی از روزای سلطان بگذشت بر شکست
 مرید میر عسکریه هراتی قدس سره در تختی کی از و ایالی کسیر
 آرد آخر در وجه ملک جلال الدین شد و برای خانقا هتد که رجوع
 از سندها در یابی خوش است آورد و باین زمین جاری گوی
 سعادتندی بر و یکدیگر استقامت آب جهان چو برای طبع
 اثر اگر قرار دادند شیخ که می کوه و شیخ نوزی ریشی و بابادی
 کنای مریدان شیخ عبد اللطیف آمد قدس سره و در مدت دواد و ده سال
 شیخ که کنای در خدمت او استقامت نمود و در خدمت اظهار
 معلوم شد که از چه نوع بود آخر و چند که می کسیر کرم و شور زور
 مسکیت و معلوم شد که دیگر چه میوز و بابادی کنای در خدمت
 خدمت مرشد و فیه نام غمی که استه چون وقت حقیقت
 وصیت کرد که در مقام زنده ببال در فون غایت بنا بر خوف عبد
 که در آن چنگل کور شد مردم را شکفته مرده بار آورده و مجوز
 خاوهان در مقام کوشک و فتنش نمود و مسیح وقت فتنه معلوم کرد
 که قبر غایت میتر شد زنده ساختن خبر آمد که در مقام زنده ببال

کفن مضطرب است در میان خادمان فتنه خاکی او دیده از حرکت خود
 نادم شدند و بآب را با ما بخانه فتنه نمودند سرچ مردم و محل فتنه
 قوت است شیخ چهره ای شریف و شیخ عبد اللطیف و خادم او بود و چون
 طعام کردی سبب طعام بی تحریر عیسی در مجلس کردی و از آن طعام
 بفقیر رسیدی شیخ او را در میان مردم او بود و صاحب کشف است
 و پیر کار و وقت شیخ عیسی شیخ عبد اللطیف است و قدس
 توت خود کباب را دست می نمود و به کباب را به غیر از او و با کباب
 نمودی و بفقیر و مساکین بیل نمودی روزی در مقام
 شش کس را در مشقه شیخ قدس سره و چکمه شک سیری بر انجام
 منت کرده و به شدت و چکمه پنهان بر از طعام بود چون از آن رسید
 گفت بهم این الحسن الرحیم اگر تمام عالم بر سامع میرسد روزی طعام
 خود حاضر بود و بچند فرسنگ از خانه خود دور بود و در آن فرصت نشد
 در صحنه و در سالی در آمدند شیخ قدس سره از میان آواز و چنان
 حال رسیدند گفت در آن در سالی آنها و چون بتمام رسیدند
 شده بود دست و در آن خبری نیفتاد که بدان آواز رسید و روزی

شیخ عبد اللطیف

در قریه ای پوره کشته در دولت خدمت به پانسیف الدین شمس به جز
 به دین الدین شمس سره بود مدتی در خدمت او استعدا
 نمود به جازت مرشد بر کوه دار از کوه ما بنهماگون در غریبه
 او به کسب نه می شود و نمی بود چون اهل اعلاص و مردم آن طرف
 به شستن تمام در مخاره او آمدند به بیادرتاری قوی بکل خانه
 چون به فرا نمودند به دار چند روز به بیادرتارین اما او شرف شد
 سالها آن کوه کستر بود وقت حاجت کیا به یک چهار پایان نگریه
 می خورد و پوست او چون پوست پل مرشد شده بود به باران
 رحلت فرمود و قلعه همان کوه مد فون شد محل مغین و فتوح است
 خدمت به وزیر بی شمس سره از مردان خاص به حاجت است
 جمال خاوری بسیار داشت و در و در و در است بعد از او
 به حاجت الدین تربیت مردان او نمود و قایم مقام شد صاحب
 دریا فست بود کارهای عیس که به بعد ظهور کرد است شهر کرب
 او ای حاجت فرمندی سر به جده نهاد و جان داد مردم این را
 محل به بیستین کرد و دوم در بند آن بود و این شرح نوز و نوز

ندای نوروز با بخت کرد موضع کهک استوده است و متاخر بیا
 است شیخ هرزی ایی قدس سره از بر میان بدبار حب ایت
 تربیت از شیخ نوروز ریش یافته شیخ و زنی ایی قدس سره از مرد
 هرزی تربیت پنجاه و چهار سال چله کشید و آنروز اگر دید حصار
 نان دیدم که کمال علو حال بود حضرت سید علی قدس سره خدمت
 حضرت مانتیج اهدا شد شیخ احمد خوشنویس که ذکر هر دو گذشت عالم
 معلوم ربانی و کاشف رموز سبحانی بود در وسع و تقوی
 دست عجب داشت در عهد خود شیخ اسلام کثیر و مرجع صیغه کبر
 تقوی و خیر بود و خانقاه کلان و دو طبقه داشت یکی در وامن کوه
 بار پرست در جای که الحال بقعه ایشانست و دوم مقبل مسجد جامع
 برابر از اعداد و ابایی ایشان هر دو خانقاه آباد و چهار
 صوفی و اوراد خوان هر روز حاضر بوده روزی از ایشان شنیدند
 رسوای آن صوفی از فقر و طلبان علم کثرت و جمع فقیه
 و ششاکری از ولایت نادرالهدیه و ارات باین شهری آمدند
 نان از مبلغ خانقاه او میخور و در برکت در مال و زرعت

انور زار از شیخ بسیار بود و باطنی تربیت طالبان می نمود
 و کتب بسیار با او ازم و دیگر وقت خانقاه کرده و شیخ مد کوز احمد
 شمس یک که مرید صاحبش بود گرفته بود که چون وزیر او شوی تمام
 اهل اسلام نانی و دم بت و بتا و زمانی چون شمس مبارک اهلان
 بکوه رسید و محبت بسمل آورده و ترویج شمس عینین بسیار نمود
 برای شیخ خود و زبیب بابا محسین و لورسانی که مدفن ابائی و ابا
 شیخ زبیب یکسما بجهت بنای خانقاه و در طبقه کرده و حجره ای
 طرف بالا و پایین میور ساخته و بعد فوت شیخ سلطان حسنت این
 کتبخانه و میخانه بحال بود یعنی باست و مد اعلی دیگر که شمس
 خانقاه نموده بود تا کنهزار و یکصد و پنجاه این خانقاه بحال بود
 بعد از آن سجاد شمس سوخت و چندین تن از اولیاد و اهل خانقاه
 طو تها کشیدند این شمس یک در پس فرزاد در و آزاره حصر شیخ
 که بتای آن در عهد سلطان بن العادین بود مد فوشت پروان
 منتقل خانقاه حشقی از دو قرمکی باست کهای قبر برادر شمس
 که برادر که بر سر آن آویخته یا برادران مثل از عهد ملک سیف الدین

چند برادر از قوم ملکان زینت بمناسبت عرفان بودند تفصیل
 ایام ایشان با ملکان و مل با دال برین موجب است حضرت ملک
 در موضع چین برکنه ساوره ملک ارمون در موضع لاسی پوره
 برکنه ساوره و حضرت ملک الیل در موضع آرسوله و حضرت ملک
 در موضع سرن و حضرت ملک امیل در موضع خراکام برکنه ساوره
 زینت پوره و حضرت ملک در موضع وید پوره برکنه ساوره حضرت
 جلال بهکر در محمد کو چاره متعل خپاری چار سو محمد است چین
 ساو جانج ششصد و نود و منسوب تحت نشینی شد و اوراق مایه
 بعلم آمد که نظر بر حضرت سن او که مقتضای بود زمانم اختیار ملک شد
 سادات هتقی افتاد ایشان بنیت با مرای کشیر یا سغلا و افشار
 خود سلوک بجهت کرد که از جهت امر او کیس با نده سرش بر شوم
 زوار الاماره چاره کرده گس از سادات که ملکان تر ایشان حضرت
 حسن بود بهشت میرسانید و فتنه غیظ بر پاشد مرا اجهت ملک
 مردم در فکر خننه سلطنت افتادند و از هر گوشه قاپوچان
 بشوخی و فتنه انگیزی نهادند از جهت بکنشش منقبس امر او

پادشاه و مال و ثروت ماه محمد شاه و مغرور شد و با اتفاق بعضی پهلوانان
 راه فرار اختیار نمود و نزد خور با طراف کوهستان رسید فتح شد
 بن آدم خان بن سلطان بن العابدین که در نوسه شهر کوهستان کرم بود
 با شاه و مردم کار طلب اعانت ملک سعید الدین روزگشینه نمود
 نمود چون تمام حکومت کرمش در آن بین متعلق با و داشت ملک شمشیر حکم
 با اتفاق ملک سرنگ رینه و ملک موسی رینه بخانفت ملک سعید الدین
 کرمش را از اعراف مخالفت نمود و رفته رفته کار بمغربینان کشید
 و در عین محاربه ملک سعید الدین بجای آمد و ملک موسی کاشانه
 از هجوم عوام سزا که افتاده زخمهای کاری جز روی و در اندک
 نیز طبع خود نموده چون هر دو ملک راه عدم گرفتند و از ملک
 شمشیر که قتل گرفت اما احوال عالم مثل عهد ملک سعید الدین که
 در عدل و احسان بهترین بود زیب و رواج نداشت بسبب بیای
 پادشاه بمغربینانفت امر اخلاص میرسد محمد و ملک ابی ایهم مکرری
 و ملک کاجی حکم و ملک غندی پنه که از مکر بان و از باب اشتراک
 شد و در مدین اینها و شمشیر ملک با حوای ملک موسی جاروی

معارفات عظیم است و او را که بتقدیر میسر مرانی و انحراف است
در میان مردم کم نیست مگر آنکه از جلد و اوقات عجیب و مشکوک
در زمان مختار و متعلق ملک موسی ریزه در کثیر رود او آمدن پیش
عزتیت کو پیشتر در عهد حسن شاه به تفریب سفارت دیرین شهر سید
توطن نموده بود چنانچه گذشت چندی مطایره داری موافق
و متوسلان ولایت دستک و شیخ اسماعیل کردی قدس سره در زمره
مردمان ملت اسلام سفارت سکی شایع بود و اصل سده و ارفا
خاص بجناب شیخ ظاهر کرده و در بلا موعود می بابا با علی
مردمان خاص حضرت بابا اسماعیل بود بهر سبب و او را در آن
نموده چنانچه بنا بر همواری وضع و آراستگی طاهرش گذرانی
بیانی داشت و بعضی علوم غریبه میداشت شاه خدمت بابا اسماعیل
بر مردان خود گفته باشد این منزل نشست و برخاست نکند با یکی
نادان محض بود پیشتر از هر با او نشسته بلکه بطلایه و باطن
و ازین خافتن است ارزه و مرو بطلایه هر هموار مردمان در خلعتی
ازم بود ام پیشتر با وصف آن شمس مرانی مزد و جود رکی

و بزرگ حجت مجتبی شده پس از آمدن خود کسی را برای تحقیق احوال
 مجتبی فرستاد و معلوم کرد که خدمت بابا اسپیل مجتبی رسیده
 و دو تن از حجت خلق کشیده است و بازار بابا علی کرم است علی بابا
 بابا علی بنیشت کرم ترک و دنیا کرده و طاعت از جناب حضرت
 جدا نموده مجتبی می آید بابا علی کثرت بهکار تمام با تمام آمد و
 اعتقاد تمام بهر سائید و در خانقاه خود نشاند و مردان خود را
 حواله داد سپرد و اظهار محبت نمود و بخت برای شب
 حرام می نمود و این محبت نور بخش از علفی حضرت مجتبی
 علی بنیشت و از مشاب عراقی جناب بیان فترای حضرت
 سبحان نه اهلشان عظیم چون بازار خود را کرم کرد و با کرم خود
 غنچه و مرد و باشد زفته زفته خفته بدین حج مذمب است
 جاری نمود و بعضی بابا سبب مرجع اکثر علمای کشیده خانقاه
 در حدی بل و آتشین بنا کرد و دور این کونست بنام خود
 خلق تها بنجا آورد و بر باد شد و بن و داد و کثرت
 از این محبت که کان و بدون غافل مشو و نک میریزد و غافل بر کرم

با در زمان سلطان بهر سید و مردم را و عدای پهنوگر است
 و خوار و خویشا و او و اکثر ساده و دلار فرب و او سوزند
 بت بود تا بود دل سببه ام چه ساده و دلم که آب خضر طعمه از
 شراب عفت اما باغبان محمد شاه اسلام کی قدرت اظهار شد
 خود در نهانی بود از شیع و کشت هر عا باغیان محضان با
 در شهر قوی پیشش میرسد سی اخلاف مذسب حق المقد و کرد
 و خود در جریه بپاوه و لان و نادانان تعلیم میجو و در آن اشا
 لک کاپی که که خواهر من در مکان محمد شاه بود و اختیار ملک شد
 باغیان عازر میان آمد و رفت نزد شمع اتی کرده بلکه بهشت
 او در آن شمع اتی هر دو کس را تحریک نموده که خانقاه کرده
 که یک بهشت ویران باید خشت و دو استانه باید که کوشش
 این به که کسب ویرانی باز در بقیه آن توقف نباید و را رسید
 تا خانقاه او که در جدی یک ساحت مرصع شود هر دو کس را
 سلطنت بود و مستقل محمد شاه کرد و پاوش به بهشت
 کرده است ساز و خانقاه معلی را بر هم زد و بار او که ذکر کوشش

بحال بل پیش عرانی و کاجی یک دمازی یک که در بقعه ارادت
 و آمدند چندی معتر خانقاه در خیر وقت و تراخی افتاد و سلام
 کسی دل بتیر آن خداوندانکه خواهر کاجی یک زوج محمد
 که صالح حاجی نام داشت و مرید بابا اسماعیل بود و توفیق تابدی
 بیزت آمد که آلات و بهیز خود را جمع کرده و نقد نموده
 کرم بر بنای خانقاه معلی سبب و پشت خانقاهان دین شکر
 معلول انوشت هزار روپیه و شصت هزار تنه معتر خانقاه علی
 و دو اسما و نوویا بهوش و اخلاص و تربین و تربیت آن
 پردهنت بعد اقام آن حکم اردو و صد کرد توی زین کیری که
 در عرف آنوقت زین جامه میبخت بکارکنان و معماران و
 بخاران چهار کله پوش تو بزدوران انجام داد از مردم
 شهر و ده هزار کس را یافت طام کرد و روز گذشتن فلک
 بام و تخت نام بهر محمد شاه درست نمود و تولیت از انام محمد
 بن سید که از سادات سید آنوقت تقویین فرمود و در خط
 کان استحقاق غایت کتابت شرح مشفقه و دو داشت بموجب آنکه

که در فی القدر خاتمه یافتن پناه با تمام رسید تا بصر تمام
 شدن چون ملک موسی حد ملک آن جا پوره از راه تقدیر
 شمس اعلى نمودند و بزرگوار او را پیشتر گرام
 با هر ملک موسی در جدی از عایدت با جای غیب خود مشغول
 که با بی خود نام در مذمت شمع تعین کند و شایع است عجب
 در محسن آباد دکان خواهی دم را سرگرم داشته پیشتر
 ترویج کرده علیه بهرست و هر چه با با بی حسن آباد و با
 و غیر از اولاد با با علی ذکر کنند و بعد از آن در وقت خود با
 با طالب و شیخ حسن حدیثی آید نموده و این مذمت شیخ
 یافت با جنت و سادند بر اصل سخن رویم محتاج نیست
 و لایک شیر چون سلطان بنین العابدین بیک کس مسلم باشد
 ملک را پسرم یعنی از امران عهد را تنقید شده در تاریخ
 شازده چهار بریده بر دم و جدال بر چشمت و من با بخون کمان
 حکون با خنده و بعد از بار بار که رز از شما بر من
 ملک عثمان و الا فرار یافت بعد دو ماه مره داران بسند

و اگر بمان متفق شد بر ملک باچی و جایگزینید که ای ملک
 یعنی هم آنها را گشته و ملک چنان از حبس کردند و فتحش بهر
 که نیت بود آوده مجدد بر سر سلطنت نشست و حلقه و سکه بنام
 وی ضرب شد بکمال سلطنت بی اقبال داشت بعد محمد شاه باز
 سلطان سکندر لودی و الی هند را آورد و ملک تصرف شد
 و ملک باچی یک و ملک لودرا کریم مقابل شد و دو آورد و الی هند
 و فتح و طاقت بنا و رده راه کوستان گرفته در کوستان بنام
 دینت و گاه مبارک حضرت امیر کبیر که سلطان طلب الدین
 کرده بود تا از زمان سلا بعد تسلط ملین روز جلوس بهر
 میکند شده و در تخت رسید و دو آواز او صیت کرده که
 درختش همراه کند چون امینی کوبش شیخ اسانخ فتح
 یلعه حضرت بابا اسماعیل سیده و زنده که سلطنت او از تخت
 الحق اگر بعد آن دو تن با پادشاهت کردند هم استقلال
 تا اینکه مستقل بنام و چکان چنانچه بکل حوزه مردم میکرد
 بالجله است فتح شاه را بیشتر آورده در بقعه سلاطین

و ملک شیره نام تعلق پیدا ملت ایران تهن بحدث
گرفت اما اندای قابل چکان که از مرتبه رضان و چاکر می
ترتیب و امارت رسیده بودند فی الجمله تسلطی در امور
میسرودند و در تاریخ نصد و بیست و شش ملک کاچی چاکر خود
ملک مسعود را بمحبیت تمام بایک کردن ملک چاکر که از امرای آنها
بود با آنها غالب سلوکی میزد و رساوه ملک لهر ماکری و ملک
رینه در قله نام کام بخلافت پرده شد در تاریخ نصد و بیست
ملک علی لهر ماکری و ملک ابدال در قله حیره و در سیستان
سلیم آنها افتادند و نیزه را کثیر را چهار حصه ساختند یک حصه ملک
ابدال که سلب حکومت بوی بود و دوم برادرش ملک کوهر
ملک علی چهارم بر یکی چاک و بیج علی که سرور لشکر ترک بود و
در آن می آمد بار بار و سوم شیره نام نوده در آن فضل خزان
بهند و ستان خشت ملک علی فوشه بر حسن بود بنشین نهاد
و تقصیل این احوال آنکه در تاریخ نصد سی و هشت میرزا کامران
از خضر الدین محمد بابر پادشاه که تازه هند را تسخیر و آورده

بود از غلام رحلت و کرد و سکه و خطه نقیض بفرادین محمد باوین
 پادشاه گرفت و نیز اکامران اجازت کوکله باوین و پست
 حاصل کرد و جانب کبشهر و توج نمود و در کوشش و اذنه محرم یک
 شیخ علی یک باب سبزه زار و کبشهر فرستاد و چون کبشهر در میان
 مستقر بود کسی قابل شکر نمی گشت تا آمد و در قلعه چیره و در
 دوشش انداخته آورد و فتح و نصرت بجای سبزه زار رفت و در دم
 نمود و خود محرم یک باب تا رخ گفته و بجای مران میرز قوت
 بت بکرم و پادشاهی کریمش و بنهمشان شود و تقیم و دوشش سفر
 محرم و سبزه زار کبشهر که از جونی و در تقیم و دوشش چکر و دم فتح نم
 بتارخ خود کهنه که فتح نیم و دوشش آهلا و امرا ای کبشهر و
 موضع آه و این آمد محرم یک باب بحیث تمام در آه و این بجای
 ایستاده و امرا ای کبشهر کو به سلیمان برآمد بعد از محله به سبزه
 چون محرم یک باب مناه شد طرح صلح و از حنه آهنگ رفتن و این
 نمود بعد از مراد حبه او نمود و سبزه زار کبشهر کرد و اگر و بود و کبشهر
 در تاریخ احمدی و در سلطان سید خان از کبشهر آه و تقیم

در وقت نمودن سپهر خود سکندر خان ابا جسی از مقر بان که سر کوه پنهان
 میفرستاد بر او زاده اش بود با چهار هزار سوار و فضل خان
 از زاده لا در محلات پهن شهر رخسار و کشیده و ای کشیده
 در قلعه چهره و در منزل نمودن کا شغریان در عهد فضل ششم
 سوار روی بیست و پنج هزار نفر و هر چند که تقویت ایشان نمود
 و لیکن از آنکه سبب کا شغریان علی بن محمد بن جلال شد و وی بن
 جبال و جزایر بجا آورد و اکثر دین از خلیج کربست
 کشیده و فتح سرری بجان خود کا شغریان نمود و یکی از سواران
 در آنوقت این تاریخ گفته در پیش سعید خان فرستاد و بهیچ
 کان شاه عادل سلطان بکند رعایان و دوران بر کرد
 در روز میخانه و در شد آمد از لطیف بزوان و تاریخ ششم
 که هفت روز چهارم از ماه سببان با لجه مردم کشیده
 زمستان را بصورت و خواری شدت ماعب و پتقاری
 بهر روز چون آمد بهار روی زمین با جله و زمست و خمر کشیده
 پادان کشیده و لشکر که مقابل شد ملک علی و ملک محمد حاجی

و ملک حسین ریزه ملک موسی بفرمود روی بجا بر بهنا و مذبح
از کارزار بسیار لشکر کشید و آن غالب آمد چون سپهر
پایان شده و در سپاهان او روی بفرمودت نهادند و علی یک
هزار سوار چاب دست نیز رسید و در هزار سوار از جانب
گرفته و لاوران خود را حرکت کرد و تهدید دست نهاد
نایب و در شغل ساخته حلقه بهر سینه زد و جو این حالت برای
از راه جلالت و شجاعت و در هر یک که سقیم ملا و در بزم
کا شغری از استلواب نمود و بقا صفت نمیکند و در آخر
جنگ میان آمد و ترکان رو بجا دست یافت از راه نهاد
چون اکثر سال بجا بر و تفرق کردند و آبادی رزق
و عذر او بگری نهاد و در خطا حسرت برآورد و او که در
پسر و مادر او من و دختر لقمه میگرفت و مردم بگری
تلاش کرد که خلق از غرض پستی و شمشیر چشم خود او خنجر
روی بکشد و در تاریخ نهفت و چهل و چهار سلطان محمد شاه
شاه درین شهر محمد شاه بعد از وفات پدر با مرغان خرد و

[illegible]

به پسران پیرزاجید و پسران محقق نامه که ملک ابد الکریم و یکی پسر
 که به نام پسران است و جامعت پرستار ابد الکریم و پسران
 املاسل پسران است و پسران خود را از ان خود را از ان خود را از ان
 پادشاه فرستاد و در طاعت سلطان جهان پسران است و پسران
 به پسران است و پسران خود را از ان خود را از ان خود را از ان
 بود و پسران پسران که پسران است و پسران است و پسران
 بیشتر بودند چون در پسران است و پسران است و پسران
 در همان ایام پسران است و پسران است و پسران است و پسران
 بیشتر کرده بود و پسران است و پسران است و پسران است و پسران
 پس خود را از ان خود را از ان خود را از ان خود را از ان
 از ان پسران است و پسران است و پسران است و پسران است و پسران
 در گذشته و پسران است و پسران است و پسران است و پسران است و پسران
 و پسران است و پسران است و پسران است و پسران است و پسران است و پسران
 که پسران است و پسران است و پسران است و پسران است و پسران است و پسران
 از ان پسران است و پسران است و پسران است و پسران است و پسران است و پسران

از راه میره پور قصد شهر نوزده فرساده ایل و خیال ده امده کول بود چون
 خبر کاچی یک شیشنده به اتفاق رگی یک و ملک عبدی رینه جمعی دیگر
 بحرب کاچی یک دوشه آمدن ایل و اباب رزم مفتوح بود و در راه
 که در آن کار می لایق سرداری بود و با هم می جنگیدند و چون بخیر
 بعد از برتره پیر غالب است جلالت و بیعت است امرای که سبب فتح
 گشت و فایده کرده اند که روز یک کشته شد و کاچی یک کشته
 داده باز ده پندمانه اند که شایسته فتح است و بر غنیمت گشت و تسبیح
 من سحر یک عبدی رینه سلطنت است نام پادشاهی با و بود و در وقت
 میرزا حیدر رفعت و تسلای من و سحر ایل است را با تجدید
 شهر طاهر کرده و خانقاه جدید را آتش سبزه استخوان شمشیری را
 بر آورده و سوخت و مقبره اش را از بلعام شهریت و در سال
 حکمرانی اقی نمود اطراف شهر را نیک و مضبوط آورده و وقت اکثر
 که استان در رفعت خود و است و دست اعدا را در رفعت شمر گرفته
 حاجت و ترویج علم و عمل و تعلیم اسلام و اهل آن بخوبی بجا آورده
 و ملک عبدی رینه و حسن رینه و ملک سمسدچی و خواجگان بی بی

در احوال او بود و بنیاد و تخریب بسیار با اهل تشیع نمود و با بنیاد
 و تخریب تشیع اقلی را که به پیغمبر میرزا به نسبت خیر و کرم بود از این
 طایفه آشنه گشت و شکلی نام میرزا تشیع که در حدود پارس و در
 رشتن و زاهدان میگردد و خود را مرید بابا میگوید میگفتند بنیاد
 جدا کرده میرزا را اول شبالی که به گفت و بعد آن جدید را بجواری
 سخت و کسب می از اهل خدمات و اعیان از شهرت رغن نیز تقبل شد
 به تدریس این امر که در قیام و تشریف در ولایت مردم از میرزا جدید را جدا گشت
 اهل تشیع شهر در مقام خصومت و نزاع افتادند و ملک جدیدی بنیاد
 در تاریخ نهصد و پنجاه و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
 میرزا جدید را بنظر آورده و حسین باکری و خواجه حاجی محمد و یاران
 بسته اند که در قیام کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته
 کرده و ملک جدیدی بنیاد و حسین باکری و خواجه حاجی هر که که میرزا را
 بر جوار داد و میرزا جدید را حبس و کشتن همراه و شهادت و قتل و کشتن
 با دزد و دزدین مخالفات واقع شد و با قاسم و طالب باقی و کشته
 میرزا جدید را به نسبت رفت و بود و در محبت نموده و طعن و تخریب نمود

کار بفرمایند و گشت و خون بجای من انفرقین بیان آمد و محبت
 انصافی و قریح است مدتی مردمان میزدند و دست و پا زده بودند
 و چندی کارزار نمودند و بدو ای روی و بدو غنیمت نهادند و جمعی کثیر از
 جمعی بکشت نهادند و اولاد شکست بر فوج میزدند و افتادند
 مده و تپا شدند از اینجمله کشته شدند و باقی دروگر نهادند
 نزد میزرا آمد و لاجبند آمد که کم از ممدان و سرداران میزدند
 هر یک بخت نزدیک مقبیه باده مولانا هست که بیهوده بود و آخر آن
 بتسل رسید و که میزدند و کشته شدند و در راه نهریست
 به نزار و پانصد نفر کشته شدند چون تخم نفاق در زمین دل و ستان افکند
 سبب ظهور چنین حوادث میزدند و اهل و عیال را و در اندر کول که
 مقصد شیشون ای کثیر کرده درین اثنا بظاهر میزدند و تا چه رسید
 که در شاخ پیدی غنیمت باقی نهادند و بقایای رسیدند و نام
 چون زبان کثیری ضحک داشت میزدند که مغلست برتر شد
 برتر گفت بهمان زخم درجه شاد و بعضی بروی میزدند
 که بجهت دفع شبیه نفاق و منی لغت ملی دران برای بدین

بعینه

اتفاق رفته بود در راه محب آفاق چنین امری رود او را در حال
 میترزا با تمام متاع و مال با جمعت تمام رو بکاشغرها و ند
 و اهل کیش را اطاعت نموده و این خبر فوت ناگهانی موجب طغیان
 و طغیان گشت حضرت اهل تشیع که آنها نیز ازای خود رسیده بود
 بنایت سرور شده و در غار سلیمان طرف غرب لب آب ستر
 در سه نهصد و پنجاه دهنمت چنانچه این قطعه بر لوح بر مسن گشته
 است قطعه که حاکم میرزا میرزا محمد علی ملک شهادت زده که شاهی
 قنای آبی چنین بود تا ریخ شده هر دو صغ قنای آبی که
 میرزا گلان قریب مسجد است بار و قبر که بعضی گویند که خواهد
 از میرزا است و هم شده و چنانچه چنان پور زده بود و میرزا ابو
 سنی خان را خواجه چهار رفته بود و زیر حجره رسید قصاب که گفت
 و این میگفت در جبهه شهادت شده العلم خنده غازی یک
 مذکور و دولت چک پیر کاچی چک خواسته بود که بنفشه میرزا
 بی او بی کند و قبر او را از جمله ساز و محسبه خفت ابرار که
 و والدین از قبیل سادات مالک در عادت بود با جمعت مکررین

این کتاب در دست
 خانوادگی است
 و در کتابخانه
 خانوادگی
 محفوظ است

و نیز از اهل سنت و جماعت فرج گرفته بر سر قبر میرزا شمس و است
 چنانکه از کوه ماه ساحت و بقعه این را حکم و سنگین نمود و این محراب
 نهادند که در آن در محراب است غذای حکیم و غیره بسبب حاجت
 نازک است و چون سبب رسیدن یافتند و در آن کوه است به جهت تاخت خانه
 میرزا احمد که در آن است کاشان و ما بنجا بودند با فرج زلفه و زن میرزا
 بدست مردان ستمدار و فرزند آن احمد ماکری که از اقا سید محمد
 بودند در میان مسلح نمودند چنانکه اوضاع کرده و قبیله میرزا را در آنجا
 و نمودند و این میرزا احمد زنده کور برادر زاده سید خان علی
 و خاله زاده طاهر الدین محمد بلبر پادشاه و بعد از علوم و معنی
 شود سخن بهره و از شوق و تاریخ رسیدن لطف میرزا کانی
 معتمد و شکر عیال است و منافع بسیار در عهدشان یافتند
 رسید چنانچه مبداء و الایب میان اهل حق که تکریم و تکریم
 خلک کردن شایسته آنرا را و لکن کویده و حمام و غیره بهر سبب
 است سواي این از منافع که از ایشان بسیار منقول است و نیز
 بدست ده سال و در کثیر عکس فی موده و اورمخ نسک و عکس او

این کتاب در دست
 خانوادگی است

نوشت نمود و چون نازک شاه میرزا اهل سنت و جماعت بود کسی باز
 تبدیل سک و طبع نشد بعد نازک شاه روزی رفت کار سلطنت فرست
 گرفته مشیت بد بچکان که از نوکران آنها بودند تسلط یافته چندین
 سوار و چهره و سوار میوه مناسب نیست که اول مدتی از احوال
 سادات و بزرگان که معلوم رفته است ذکر میشود بعد آن حالات
 چکان که سلطنت رسیدند در سلک بیان بیامی معنی نامه که خضری که
 در بندت برسدند از شاه و پادشاه به تفصیل آن حضرت رسید
 در آن روز منکر هر طیف او بزرگ شهر متصل بل و دو بار است حضرت
 عالی قدر فی سوره بود و مقرر ایشان معلوم بود خدمت شیخ و او
 بر ما لوباعث ظهور قبر و سهرت ایشان در عهد خود شد طالع
 انقضاء و حسن فوضت میکنند که علامت شیر شریف از قول میکنند
 بنویسید و میمانند العلم عند الله حضرت میرزا ابوالحسن سجاده
 از سادات عالی رتبت مریدان و الا قطاب حاجی عبدالواسع
 که پیش از این بنیاب حضرت محمدهم تیره شده بود و ولایت و سیاحت
 سالی فی یلم داشت و در آن عصر عهد سلطنت کبیر در بغداد و در آن

نمود و عالی بنین و ارشاد بهره اندوز فرمود انساب حضرت شیخ محمد
 حمزه قدس سره و جناب ایشان است میتوان گفت که علت
 قدوم ایشان در بیت حضرت مخدوم بود بعد انقضای حقوق ایشان
 از اوت باز فرجیب بستند و در اوجی رحلت فرمود و فرار بر کشت
 میشود و بریز نورست خدمت سید شیرالدین قدس سره و خانیاری
 از سادات عالی در جاست در زمره مستورین و در تقریری ظهور فرمود
 بمقره میرقدس سره و در محله خانیار به باغ فوین اوزار است و در آن
 سنگ قبری ایستاده و در عوام شهر مشهور است که اینجا پنهانی است
 که در زمان سلطنت در کیش مبعوث شده و بود انیکه ان مقام پنهان
 سرگشت در کتابی از تواریخ دیده ام که بعد مقدمه و در و در آن
 میسب که یکی از سلاطین زاده برازم و تقوی آمده عیادت
 در یاغی بسیار که در رسالت مردم مبعوث شده و در کیش آمده و
 سلاطین اشتغال نموده بعد رحلت در محله از مرگ شود و در آن کتاب
 نام آن پنهان است نوشت از وی مرده و خانیار متصل و منت
 اکثر اصحاب کمال حضرت مرشد رافقه خدمت عیادت نموده

خانیار

میفرمودند که از آنکه در وقت زیارت بخون و برکات نبوت
 میشود و اعظم است این پنج سید فرزندان و منتهی با اسمی است
 در بیت یافته اند که هر دو باطن صاحب ریاضات و کرامات بود
 امثال قدوة العرفاء شیخ حمزه از حد متبع بود و در لویه مذکور آن
 مخالفان من پی تحای سبب می پسید المرسلین کرده اند
 تعب کشیده و در سیر عالی که را بنام حضرت خلفای ثبوت بدیل اسم
 بنیت آنکه رخص و دشنام مردم در زمان راجع بهترین بنظر
 باشد از اطلعت بنا و دره با اهل بیت بی نبش لکوت جرات
 نمود و با بنی قومن منمود این مرجع شد و عقب ببا و فتح شد حقان
 که به سبب فاضلین و کالین و عالین و لانا کمال الدین و مولانا
 جمال الدین در شاکوت صبیحه ایشان بکمال و بنا پنجه و کمال
 مرقوم خواهد شد بالجمله شیخ در همان وفات بیست سنه با او
 در سیرش همه در کمال و اصحاب علم و تقوی و صدق و ضلوع بود
 بستی فایده باینکه خدمت شیخ با نام کی از طبعه چکان بزرگ
 بکثیر فرموده بودند العلم است از حق بر حق و در آن بود

از قهر راجه پر کن چرات و عیب هذا اطلبی اهر سینه
 در خدمت شمع نمولی حاجی که ذکرش که شد آنرا بر او باطن شمع
 کی ازین دو برادر و اوجیه بخت نشینی بخار آور و برادرش گفت تا اری
 و شبیت خود کند زیم صبی و عار خو این را که زایم بخت نشینی
 بجای است از شمع کی شمع علم شد و گری ز به بکمال و زید
 کار هر دو بکمال رسید زیتی میثی در هرج و مرج کاشغریان
 در پی اسپم شد و نمولی حاجی که گریخته بود و میرفت از کی
 بهشت رسیدند روز لاشه اش افتاده بود و وکی بکفانی
 میگو از اینجا بدانش بر داشتند تجیز و تکفین نمودند و در پی
 قایم مقام او شد صاحب اهل بود و محنتی را برای او روشن
 پای او در پر بختال لغزیده افتاده حضرت زیتی میثی بود و شمع
 شده و سبک میشد و او به محولیت نفرین بر کسی که او را در شده
 بود چون در محبت نمود و نفرین و دشمنانش داد او شکوه
 خدمت ریثی بختش و مفضل جان نمود و روز مرور بعد از آن
 ازین دست حکایات زونی میثی بسیار بود که دست چون حلیت

در خدمت

در بقعه چهارم و شیخ نیک درین صندوق از عصمت برپاست
 بی بی زاید و بزرگوار است او را در آن در حدیث شریف
 شکر الین بی بی حاصل بود و حالات بر حسب ششصد و هفتاد
 سکنه بی بی مذکور در مقام نیل که در آن وقت آباد بود
 و چون در سباج مسکن غایت بجای آید و ششصد و هفتاد
 باطل گشت چیزی بود و کذا هشت دست از همه برده است حتی خرد
 خود را بی کشید بالای تن خود و برپا می کشید و آخر تمام عمر
 که در این سباج و در چشای و این در حدیث شریف
 میلع و منقاد حنت سام و شش سفره و در فی برای آنها می پخت
 بعد فقرت جدا حضرت بود که در احوال او مرقوم خواهد شد
 او را قایم مقام کرده از عالم فانی رحلت و در آنجا آسودگان
 سکنه بی بی مذکور از عارفان خود قدس و در ریختن و در
 کوی از مردان بوده نزد یک بمقبره او مکانیت که مشهور بمقبر
 سید عیسیٰ مینا و علیه الصلوٰه و السلام بزرگان و اصحاب
 حاکم از مله نور و فرعون برکت این قطعه و در آنجا نیز رختی

از ضلالتی وقت بخار برورنگار بود جامع علوم عمیق و بیدار
آتش سلسله الحسن و او ان زمان تسلط میرزا حیدر مدرس و
محمد طه الدین پور بود و در اکثر علوم تالیفات میکرد و در
در عهد مولانا فیروز معنی المعروف بلاحی کنای بود چون بطلان
تاریخ وفات یکی از اکابر کهنه تبار سرور سجده جان سپرد و
سند نهصد و پنجاه و شش برافزاده داشت که بقیه در
از زبان حافظ بصیر صادر شد که شیعه هم سختی ندارد و هر
مثل بنیاد او و خاکی و طاش الدین مال و غیره با او تیش که
بعد از طارحی الدین آمدند و بیکر بدرست خط بصیرت و
عند آمد میرزا و علامه و دانشمندی ملی نظیر ملو و وطن
گویند که تحمیل از ولایت نموده بشیر آمده بود و سید صاحب
در مراد سلطان بنین العاجین طرف بمن قهر سلیمان و فوج
فرمایند او در وقت حوزة نبوت مکرر افاده استغاده علی
اراسته متبوی و صلاح و زهد بود و همیشه مولانا کمال الدین
از اولاد امجاد مولانا میرعلیست که حد تمام طبقه کاشیهاست

این مولانا در جوابی بحسب علوم عقیده بقلب کرده رتبه نبوت
 حاصل نموده شب و روز با فاضله و افاضه اشتغال داشت و
 خود از اصحاب کمال بود قاضی موسی همیشه قرابت فریده مولانا را
 بلکه بر او زاده اش بود قاضی زادای خانینار یعنی قاضی
 قاضی میتره است بجز در امیر لایان مذکور درست میبازند و
 مولانا کمال بود ای مولانا کمال الدین است که ذکر او مولانا جمال الدین
 بحسب جوهر قوم میگویند همدقای مولانا لولی کنی معروف است
 بنیر و محمد عثمان بابا او چپ کنی است در اکثر علوم در زمان
 ماضی بوده بعد بحسب علوم سب که راه سنوی حاجت شده بقا
 عالیه ترقی نمود و در زهد و تقوی عجیب ترقی داشت و اصلا غیر
 نمیکشید و در محله قلا شپوره مدفون گشت و از هنوز از مسجد
 خانقا و اور و ایچ فیض و فتوح به نام میخواند مولانا ^{شکست}
 کنی از احمد و حضرت بابا عثمان او چپ کنی است و عمر فاضل
 منصفی است و شکله در خم شکست است و مادر کنک شیرینی
 سحر است چنانکه سکا کلام موزون بجهنم را گویند و کلام

کز آن یچنینی که خواهند بگفتی و نهی قوم را که بگویند
 باشد که کنای از احیان این دیار و دانشمند با و فار بود
 عجم تسلیم بفقید نموده راه حرم محترم گرفت و در اینجا
 زبده الماخون غاتم الحیدر شیخ ابن حجر کی محبتش کس
 نوازد نموده اجازت بجهت فقه چنانچه اجازت نامه مرزبوره
 بجامع ابن حجر بدست آمار الرجال است و کتابت شایسته
 که تمامش بجا باشد شرف است نزد اقم حروف موجود است
 بایشان که از اجداد ماوری اقم است و نه که مقتضی قرآن
 کنای در فرار فلاش پوره مرفون است رفع بود در جانه و ذرف
 من ربکا مولانا نصیر المحدث علامه بابا اعی داد از صاحب
 استعداد خدا داد بود و دیده از یاد ابست بنیا آن که
 کامرانی بشهرت ضبط علوم پی پایان بستند حفظ قرآن
 در صغر سن کرده با وجود عدم نصارت صوری در بصیرت علمی
 مبتدا شد در خود مرجع فضل و فقر بود و گویند بخت حضرت
 علی العبد علی السلام ملاقات کرده فیض و قوت یافته بود

و پس در سال هجری قمری به مدت در خواجه بون درون گشت و خدمت
 شایسته قمری در هر روز در پیش او خدمت می نمود و هر روز که
 بیت است بیت آن حافظ علم و ادب بود و بعد از آنکه برب
 از بیخ فوشتن آن سبب شد عالم تنبیه و آن روز از مبر که شمس
 در من و فتح بسیار است هر چند یعنی اکابر در خدمتش قدم نهاده
 مثل بابا و ده خاکی و شمس الدین طالع و غیره بنابر صریحی که در صحنه
 رقوم شده از صحبتش که ما ندانیم اما دامن شمش از آتش قیامت
 مرده و مرده بود قاضی ابراهیم بنیر و شریعت مرتب قاضی
 که از بخاری شریف از وطن اصلی خود جدا شد و در کشته شد و شمس
 مرده و فرزند آن داشته و این قاضی ابراهیم فرزند قاضی
 اسکندر است و اگر قبایل قاضی شمس و اولاد قاضی ابراهیم
 میجو و دور محمد بنیر احمد رشید منورند مست قضایا نیست چون
 او بنیر احمد و بابا و ایال میر شمس و اتی را گشت که او در دل شمس
 جا کرد و فرقه میر محمد او شده و در باب قاضی شمس و بنیر
 آید چنانکه بکمال خود مرقوم میشود و ملان آن میگویند که از قاضی

تر بیت یا فکان مولانا عبد الرحمن صبی فرس را الفریز است آنرا می
 دور سلطانین در کسیت در دست جمعی را از کمالات خود بهره
 نمودند حضرت سید صاحب کرامت در آن سر آمده اند می بیند
 با او یک مسلم عیال و نفقه می میسر می شود از هر قریب
 روزی می شود یک بیت اینجا از او کمالی شریف می آید
 می شود

چون رحلت نمود در هزار طاعت شیخ میوه از این کمال
 هر روز در آن فوج می گشتی مر قیام با طایف مناسب بود و حضرت
 محسین که بسیار بزرگ و صاحب جلال بود در هر طرف
 عزیز بود و عیال و قریب و خویش بر خانه می آمدند
 و مردم از زیارت ایشان می آمدند و می نشستند
 انتساب ایشان در طایفه معلوم را در قریه نشاندگان
 کمال هم میگویند از خانه او شیخ الفریز پیشتر کجاست
 صاحب حالات عالیه بود کثیر را از جود خود می نمود و از
 فایده آنرا در بازار میسود و در جایت بسیار را کفایت می کرد

فتح شاه که گاه خنجر بر او بکشد و روز بروز فتوح
 و بن و کشور گنج رخانه سلطنت این لایحه و بدست قیام
 که نوکران و که که ای سلطان بودند طلبه اقدار حاصل نمودند و زنی
 در این سلطنت قصور وین و ملت روداد و مستطاب چکان هم داشت
 آن همه بطلبه نیا و هری و چهل سال نضای نیت و چن و چو و غل
 و در قوم میشود آغاز حکومت چکان بقدر بر رب است
 معنی ناز که چون ملک عبدی رینه علم و دولت و اقتدار و حکومت
 به خنجر و اوران که شده بقلم آمد قید و چنان علی بن موسی
 ملک و است چکه و عاز خنجر علی جان که بعد از مردن ملک
 ایام پرستی و افات محبت دید و بود و مشغول عنایات بود
 بر خلاف گذشته لازم محبت و تربیت بجا آورده و چون بمردن
 پادشاهی سید و ایام ماضی یاد آورده و از عهد و کلمات
 که با ملک عبدی و پادشاهان بود برگشته بجزای ملک و غنای
 ملک مذکور و نهشده لیکن است بروی نیا شده و چار با ملک محمد
 ناجی که جد صدر ملک جاوید است ساخته ملک هم با عبدی

که بخواهی بسبب مقدمات میرزا احمد که بالا ذکر یافت و شته مکر عدالت
 بر خرابی ملک بعدی رنیه نگه داشته اند در محله الدین پوره که کثرت شهر است
 و قلعه کوچکی است چنانچه شهر بریده شسته اند و جامع چکان و غیره در خانقاه
 میرزا اجلاس نموده اند و درین آشوب اورمینی ملک محمد نایب یک روز نام
 یکی از بالای خانقاه در این جامه انداخت آن سنگ خطا شد بر ستون خانقاه
 خورد و چنانچه اثر آن در خانقاه قدیم پیش از سوختن باقی بود و در است
 این امر شایع شد و قی از قریب بر آنوی یک روز رسیده و اقدام کرد ملک
 حاجی با اتفاق چکان بعدی رنیه را بخاری رسانید و آنکس که بر او کشت
 بپزند و چون بر او پوره رسیده از زیر درخت انگوری میکشد که پناه شایع
 انگورش مگوگیر شده از آب افتاد چون بمو آورد و باز قصد سواری نمود و آب
 ملک زوز جان گذشت برای مخالفت و اتفاق که در حق میرزا احمد بکار برآید
 و دریافت در پیروی پدرش مدفون شد میت در بر خرابی فصل بی تاب استیغ
 انتقام نامی که در کرامت بدیند برای خوشی نام هزار اینها در محله دید که
 از میرزا ملک محمد اتو است و میان دو هزار راه عام است بعد از آنجا که در
 ملک انتقام آن نمود که فوت حکومت بن ملک بخاندان انتقال کرد و بچکان

انجی نیت که در آن روز در ایام پیش از ظهور نور اسلام لشکر یک نام شخصی از سمرقند
 در دو خانه کوچ شده با اهل محال کشیده آمد و در شب او اختلاف زیادی است
 این زبان مشهور است که در زمان قدیم عورتی از اهل آن دار و در بر هر که در آن محبت
 بهار است بجهت آب کشی هر روز صبحی داشت روزی یکی از این بخت آورد و به منزل
 میل نشی بان محبت فرمود و او را مسخر تصرف نمود و در غنچه زلفه محبت آنرا
 بر آید و آن عورت از دست آن آردای بی پروا عاقل شد بوقت خود بهر حال
 توی یک بر خلاف عادت نوع بنی آدم تولد یافت و این پسر آواز شد و گوشت
 هم رسانیده در وقت خود بر امثال و اقوان بزور و توان نفاق و غلبه پیکان
 داشت و این لشکر یک شش هفت و اسط از اولاد او است و تمام ذریه اش در
 فوت و نیز در زور بازو مشهور و بر این آفاق نه گزیده و سواهی آن هم در
 بجان حکمت که بنابر طالع من پنایده و خیر آن تو گوشت شد و لشکر یک نیز
 از زمان سلطان زین العابدین و دخل طایمان پادشاهی شد و خدمتکاری او شد
 که از یکر چون بعد سلطان حمید و سلطان حسن قزلباش سلاطین راه یافت
 ایشان افتد و دست مقام پیدا کرد و چندی عاقله رضاع کو که کی بخاندان
 سلاطین حاصل کردند آخر الامرتی بر تیره امارت و حکمرانی و شاد و مستور

یکی بود در عهد تارک شاه فریت باجواد سلاطین پیدا کردند و دختران خود
 تنسوب بسلاطین ساختند و از این هم در گذشته بنابر فتوح حال سلاطین خود و شکرانی
 سلطنت شدند اکثری با خواجی میرکس و تابانانش نیز شایع اختیار کردند و
 جمعی بر عقیده اهل سنت و جماعت ماندند مشهور است که در تاریخ بغداد و شمس
 باجواد چکان که در زمره از مبادی حالات آنها منظر شد و در عهد حکومت ولایت
 کشمیر را خالی یافتند روی از اطاعت و نسبت خانان سلاطین بر تافته و عیش
 استقلال یافتند که از دست با سکن و آشوب روح ظهور بر نگاشتند چون از جانب
 سلاطین جهان که یکدیگر مقابل معارضه نمودند بودی تردد و فراموش چکان کس حکومت
 بر نداشتند و لای دولت و کامرانی او نداشتند و اسمعیل شاه را که از اولاد سلاطین
 بقع بود و ایرانی امور سلطنت او می نمود و آثار انقلاب دولت سلطنت که
 در اکثر از همه سابقه تیر بر وقوع آمده قصد غریب است که بسبب تقدیر خالق که بر
 حکام و شهر واقع شد یعنی مردم بزرگ و عظیم شدیده و متلا شده اند گویا زلزله
 قیامت بود و عمارت مردم بمردم در زمین فرو رفته اقل خلقی از راه روزگار
 لغزی می یافتند تا به این ملک و دار بود و اوقات غریبه ظاهر از بخت
 میگویند و برکنه مراجع بایان موضع مجاهد نزدیک نندی مرکب من پوره و

حسین پوره نام و در موضع در و در طاعت بت مقابل یکدیگر بودند نیم شبی زمین
 مسوره هر دو در فرقه بجای تن پوره زمین پوره شد و در مکان حسن پوره زمین
 پوره نمودار گشت چنانچه هنوز کفیت بدن از رحمت دل برین احوال است تا ایلوم در
 مردم اینجا این نقل شربت دارد و بعد از آن اقامه انقلاب سلطنت رود و او با ملکه ملک
 یک در وقت و تیر اندازی بجای بود که تیرش تا بدو گروه می رسید و در می پود
 و در از می که اصل کمال است و در که در پشاور بود و حد کس از ایلای خانی
 در دست آمده باشد بر سر ملک نه بودی برده تمام ترک است چپ خود زمین
 حکم نمود و دست راست خود چوب را گرفت و مردم را حکم برسان زمین خود
 دست چپش هم که زمین خود گرفته است و دیگر برود و شمشیرش تا دو پایان هر دو
 در زمینش تیر می شد بجهت پوست است که در زنی بجهت شمشیر خان که قیل و کوب
 آدم گرفته بود پای خود حکم ساخته نه دست هر چند که قیل زور نمود و نه است تمام
 در جای خود برداشت حالش ازین قیل بود و در تور و صحبت بعد از چون در
 کمال اقامت در از قضا آن گوی خود را بعد از و غازی خان و سلطان بنی
 عام او ازین محرم که شدند در فکر این بودند که انتقام از ملک بگیرند و در
 لشکر تالاب دل فرقه بود افواج را در حسن نهاد که دست جاده مردم قایل و تاقه

سبب این را تصرف نموده مردمانش را که غلبی بودند کشتند چون این خبر ملک
 رسید طاقت مقاومت نمانده راه کریمیت برست چو بانی افتاد و شکست کرده حاکم
 غازی خان چک نمرد و میل در پشانش کشید و محوس شد بعد ازین واقعه در تاریخ
 بنده و شصت و یک حکومت استقلال تمام و اتفاق خواص و احوام تمام شد و پاد
 شاهی که خواهر زاده غازی خان بود علم شده بود چون این کاینی باو میانش
 در تاریخ بنده و شصت و دو و طبعان برادر غازی خان تاج از سر شاه برداشته
 بر سر او خود نهاد و پادشاهی خان مقرر شد بعد دو صد و بیست و هشت سال
 از زمانه آن سلطان حسن الدین مستقل بچکان گردید و انقلاب ملک ملت در وقت
 شیر طغرل یافت غازی خان اول پادشاهت از قبیل بچکان برستند و گوید
 نمود در ایام دولت خود نوایی که هشتاد و نه بود در عقد آورده و در وقت
 ساخته از راه چکی و دار و دو کلکن جور نموده بود و بندگان بایون پادشاه
 در جهان ایام از بام افتاده بکلد برین ملت کرن شده بودند میرزا ابوالفتح
 پسر خوانده پادشاه بر این نوایی کسی برین لشکر عظیم بر سر غازی خان آورده
 در موضع من رسید غازی خان بر روی هر چه تا قمر در موضع بگوشت کشید
 و کر از آب گشتند از کطرف لشکر من و از کطرف لشکر غازی خان در بی محاله

هر چند لشکر من پیش بود و لیکن بت و پور خان از آن پیش بود و ترس مت هر دو کشته
 هر از تن مرداری می انداختند و آن جماعت کیش ندوت اندیش پیش پیش
 و بکمال جان بازی کارزار می نمودند و بت هر یک بجای جان و نیا و جام می داد و بر
 نکلده و جوشن و برکت نهاده جان دادند از نظر لشکر من اتفاق کسی نبود
 عاقبت تر و دوسی و لاوری بجای برده مخالفان روی بی ترمیتی آوردند و کسی
 دست و پا نگذاشته و در اخراج مخالفان سی نموده که مبادا دستگیر شوند بر جماعت من
 و خود مسلح بود و کشته شدن خود را بر تقدیر میز ابوالمعالی و خود را و دست
 بی نهایت در بین کفاس اتفاق چنین افتاد که غازی خان غلبه بر لشکر من نمود
 که از او قصد کس من را می رسد و دستگیر شود و در محراب گاه به هر که
 نیز بقتل رسیده بودند آخر اقامت این مخالفان اسیر راجع به بدین گشت بعد از آن
 بایر محمد برادر ملک مس رینه و حبیب جنگا کرده بر محمد بر غازی شاه غلبه آورد
 غازی شاه قتل خود را چنان ساخته هر چند میرزا گور آلات حرب و ضرب
 بسیار کار میر و غازی شاه آورد و خود نمیداد و حبیب از عقب رو بردی
 قتل شد و حمله های بسیار کرده لاچار پادشاه را و پادشاه قتل شد و حمله های
 تعاقب او نموده و محله کرد و پادشاه در محله پادشاه قتل شد و محله کرد و پادشاه

چون مملکتی بدست بدندان غلام جهان گزید که فیلی بازگشت چون
 جیش در سیده بود آتش منقلب شد فیلی از عقب آمد و زنده باز
 بجای یکسان شد غازی خان ازین درگاه با فتح و نصرت برگشت بعد ازین
 دریا چشمن خود من کوکب از بند وستان آورده تجدید بجای کرد و پاک و من
 غازی شاه ازین امر از جا بر تخته جلالت کرده باشکر خود باقیمان را تا پیش
 استقبال نمود بطایفه دویان کبرای در است مقر این ششم در حکم فزون
 که هر که سر منغل آرد یک اشرفی از من بر دارد و پانچ شش هزار و دهم
 به منغان جنگ نموده تا فاما بیا سید می سخنان را آتی منقلب گشت
 که دامن دامن سر می آید از اتر شاه می آورند و زیاده از دهده
 انعام می بردند و غیره نوبت بجنگ سپاهان بنامیت سر کوکب کون از
 امرت کشید که دوش و ده بر استان تو کشان کشان آورده و امر بطلب
 نصیحت که در عید گاه واقع شده و بعد کمال عدالت غازی شاه که کی باز
 حیدر خان پسرش میالی چند از بیکانه بر داشته هنوز بدندان رسانده و
 که خبر غازی شاه بریده حکم قطع بد او سپرد و حیدر خان از کشیده
 ترک غازیست بر کرد و بعد ملک خالوی خود در نصحتش مکر و بجان گشت و خود

مبارک شد مادرش هم داده باز گرفت غازی شاه نصیر در چنین امور مقصود
آمده پس خود را در راه یک گاه جدا کشید هر گاه از آن راه بعید گاه
می آمد چشم از آن میو کشید و لیکن بگویم اولاد نا اکیا و نا بکرش باره پادشاه
در بستن مرغ صبا نفاذ و نه سال و دو ماه حکمرانی کرد چون از حیات خود
مایوس گردید برادر خود حسین شاه نام سر سلطنت و دولت و مملکت بسپرد
بعد حضرت کمالی که از سادات محمد صالح است بود در موضع مذکور که از توابع پادشاه
پاک است بقضای خود با شربت موسوم ملت فرمود حضرت سید حمید پندار که
به محبت علاقه خویشاوندی در پرتو باطل مدقون کردند از طعنه زنی بودند
غازی خان شهید کرد در موضع مذکور حسین شاه بعد از فوت برادر مادی
فرمود استقلال سلطنت کنیز یافت خسرو عادل تاریخ جلوس است با حسن
حسین بر روی مایل شد و امور سلطنت بدو سپرد و مشاوره ملک محمد نایب راه
زیر دست تشیع شتافت و خان غزیت را بجانب نقیب و نقد ندید
بر تافت و مردم شیعه را بسیار پیش می آورد با وجود غلبه اهل تشیع
خدمت شریعه را اهل سنت و جماعت کار فرما نمودند و در این وقت قاضی
حسین احمد شاهر خلیف مسجد جامع بود امر محیی و واقعه غریبی خرج نمود

قضیه است و در زمان حسین شاه یوسف مند و نامی از هزاران میرزا بهیم که بطریق
 سفارت از پیش بکر پادشاه آمده بود بر قاضی حجب الدین بعد نماز جمعه بی
 ادبی حجت آورد و دستار قاضی را از سرش فرو آورد و مردم ازین حرکت
 تعزیر حسین شاه ظاهر کردند ظاهر آنکه قاضی یوسف ند بر امر مردم گشتند
 حسین شاه در مجمع عدالت از دوفتی بزرگ و ایرکی تاشکس الدین دوم
 خدمت مولانا فیروز سرت بلاغی کنائی و ولد بابا اولی کنائی قلاشپوری که از
 اولاد بابا عثمان کنائی است فتوی خواست که هر که نایق بر قاضی حکم کند
 شتر عاچ میرسد ایشان غالی الدین نوشته دادند خون او بکوشند
 و از آن یوسف ند که جان نوشته رجبت کرده دعوی نمودند که یوسف ند
 بیرون مسجد شمشیر بازی بکرد و بجهانگیر او بر دست قاضی رسید و دستار
 از زمین افتاد پس خطاب قاضی و فتوی بغضان او را نایق گشتند پس
 دعوی حسین شاه بر دوفتی را بیکناه بشادوت رسانید آن روز بکب
 اتفاق مردم ششم بقریب روز سهووی که اجتماع عاچ بود بیره نالاب
 رفت بودند و شمشیر غالی بوی حسین شاه زد و بجهانگیر عوام ندانستند
 غالی دید هر دو بزرگ و در اسب سبافت آغاز وقت ندید و در شمشیر

سنی منبر بخت و فداوند و کینه و عهد است بنیاد بر ساینده میرزا مقیم بر مقام
 شیع و خرم حسین شاه را برای ابر پاوشاه گرفته روایت مهند و شتابان
 حسین شاه بخت نفوس مردم تو مشیر ساینده از افعال خود نام و کردید
 راه ملک داری و همان پیش گرفت و سی تدارک افعال گذشته دست
 علی ای حال در ایام سلطنت ایام عمر را با مقتدا و مقوم نموده بخت روزگار
 طایفه محبت میداشت جمیع اعلای اهل اسلام شنبه بابر بختان و پندتان
 و یکشنبه باشا و فقیر او و شنبه با قاضی خندان و پشینه بیهوشکار
 چهارشنبه با سپاه و تیر اندازی و پشینه با مردم اهل شاطط اهل انعام
 بر که ام از خزان حبسی حسین و مقرر کرده بود با وجود اشتغال سلطنت
 و لشکری هم میکرد و این شهر از دست چپت حایل کرده تیغ و نیزه خنجر باری
 و لایب خنجر کاری کن که جان در کاری آید و این هم از دست و آن که
 زره پوش سوار شدند و باری من حذر کنید که آتش بلند شد و از جنگ
 و قایمی که در از وقت رود و ادبیت که شاه روزی لشکار تالاب و چاه
 رفت ملک محمد نایب را بکاری فرستاده بود و خان زمان بیاد و خان هر دو
 بلیاقت و سباحت در خدمت شاه اعتباری تمام داشتند و در کسب ملک

بودند آرزو قاپو یا قوت بر ملک میبختند یکی از جماعت در آن اتفاقا قاسمیه
 ملک از کشتن باز داشت باز در حکم شاه خان زمان و بیاد خان
 نیز کور را کشند و خون شد تاریخ این واقعه است در آن اثنا بر ایتم خان
 بیست خان طبعیت آمد بدو این معنی سبب عروس مرص شاه شد بر او خورد
 علی خان نام را جانشین خود ساخت و ملکت و حکومت تقویض کرد و در
 خود در موضع زینب پور که در طراوت و نصارت گوید دارالسرور بود و قهر
 چندی جایگاه که از آن کرده جان بکند ای خود سپرد و در بنفد و بنفاد بخت
 عیش در تاریخ بنفد و بنفاد و بخت بر سر بر سلطنت نشست حسن خان بر آن
 خود را که بنگاه بر پا کرده بود خود را لایق و فایز تشراف داده و شکر
 حکومت شده بود از سلطنت معزول ساخته در قلع زینب پور محبوس داشت
 بعد از ماه حسن خان وفات یافت عیث شاه عایت سی در محل و جهان
 و رعیت پروری نمود اکثر اهل شهر را از آنی داشت در آن اثنا بخت
 سلطین حاجی حیدر خان و سلیم خان پسران نادر شاه با جمعی از ارمی
 هند و ستلن آمد و بیک علی شاه استناد نمود بر خان و محمد خان بر آن
 و سیکر تافض سلیم خان و غیره معترض شدند محمد خان چون جلاک تر از کوبه

بود یکی ازین شاهان را بقتل آورد و علی شاه ظفر یافت برای شکر شتو
 به فرج کرده برآمد چون راه پیادرسنگ را بگذشت و از بازی خود دست
 نهاد و خود شکر دیو نام را بر ای نقیب خان پسر علی شاه و دستاو طبع
 صلح بین آنخت سال لیل باج خود مقرر کرد و کت دوم باز را به شکر
 حسین کنایه و حیدر چک را نوشت و اندر راه پیادرسنگ از راه لایعلائی برآمد
 خود را در این سنگ بین علی شاه و دستاو مقرر ایم خود در بوست فتح خاتون
 و یک مظهر علی شاه بود نیز نوشتاده پادشاه و عقد خود آورده تقدیم
 بر آنخت شد از قبل و قایمی که بطور آمد نیت قاضی صدر الدین مولانا حقی
 میران جمال الدین اکبر پادشاه بود بطریق رسالت نزد علی شاه آمد و خبر
 بر او شد و ایامه سلیم خواستگاری نمود علی شاه بر رسم خواست و نیاز مندی
 سک و خطبه بنام اکبر شاه جاری نمود و میران را با دختر و پادشاه بخت
 بخت و گشتان فرمود و مولان که در حقیقت با سوسان بودند راه در رسم کشمیر را
 دید و بعرف اکبر پادشاه رسانیدند و دیگر ساله عظیم که در آنوقت رود او
 از قضاوت به متعال در وقت تبیین سالی جهان برف بوقت بازید که کسی از قدر
 نشان نداده و خط عظیم در ولایت کشمیر افتاد و برجه که گوشت آدمی در قتل

نشد

و پسند مرده ای قطره را بلی تحاشی بخور و ز پت قطره مایه یک مصلح ساز
 از طایفه فونی جو شمع با چشم خود انوختی بر آتش و بوی بکار را باوش
 از این بخور و خود را بجا جان صرف نموده و غصه تمام مردم شهر بر پا شود
 از خود و دو سال بر غیوال گذشت سال سوم در آشنای راه ز تو یک مجذوب
 سر و تن بیتی شاه که از قتل چکان بود بصفت نظر جناب شیخ خزانه قدس
 بخند افتاده و ذکر من می آید پناه طاقی شد پرسید که این امر تا چند
 می باشد تا تو زنده بمانی از آن محصول ریح اندکی آید و شد و سال چهارم
 مردم از عبرت بر آمدند اگر چه شاه فرج شادی بسیار روید و لیکن از آن
 مجذوب هر اسان بود در وقت کج شدن غل زده خود یافت ز دو جوان
 از دست و او کوئی زنده گانی فراغش نموده بصفت هر چه تا آخر متوجه خانه
 چون مجادوی استانه قدوه الشایخ حضرت بابا طیل شاه رسید ابراهیم
 برادر شاه بر عادت جدا شد بکانه رفت و منتظر برادر ماند و بصفت
 شاه بر تخت نشاند و در گذشت در سینه بنصده و پشاد و شمشیر این اوقات بطور
 آمد و نخستین علی شاه در سندن و شامین بهایه بر تخت نشست بایل پیش
 و عشرت بود اکثر اوقات را در آن بزم نشاء و این طایفه و طبع نور و زنده

بخاری و کتیری شهری گفت این از دست شمر علی جازه را بر موی خود زار
 انداخت و کند جذبه بجزرهای اوست، اما باطل بود بجزر جلدش یوسف شاه ایران
 شوم شد و دست کرده در دور از افتاد و بدینسان بحرب و جنگ دلاست نمود
 و توج او بر ویرانی پیماندار شده اند از ابد ال خان حرف کسی شنیده گفت
 جان من و جان علی شاه یکی بود و آمدن جدا آخر من پیش برادر بقر خا
 و در آمد محبوب جهانگیر یون مقام بخدمت یوسف شاه فرستاد که اگر مهدی
 در میان آمد برای تهنیت برسم یوسف شاه عهد نامه بدت بابا غلیل شد
 سید مرگ خان هر سه درار الهامی یوسف شاه در خدمت کرد و اوست که بر علی
 در ترمین علی شاه را متشی سازد و آمای او بر خلافت آن ترمین و
 در تخم مخالفت و انحراف بخوبی کاشف شد یوسف شاه این گفتارش را در
 شنیده و در راجعت باوت که اشتبه در خلعت و سلطت افتاده بر سر
 و بدال خان سواری چون غنچه با جالان رسید چون یک متوجه شد مدت
 است سید مبارک خان را با نوبی از معینه او دید با وجود چنین چشم بگو
 پس است محله بران فوج آورد و غل در شکوه انت و مقابل شد به تیر و
 رسید مبارک خان و چون سخت بند شده بود رسید بزرگشید در آن

ابدال خان از اسپاقتاد و جان و دو قاضی موسی آمده ابدال خان در آن
 در کاه بر داشته حاضر و فن کرد یوسف شاه نذر ابراهیم و شاد
 خندان و کریمان تربت پدر در مقرره جد خود رساند و سبک و خطبه بنام خود
 حکم نمود و لیکن توفیق سلوک در و شش مملکت رانی نیافته اوقات
 بایزمان و توانان بسری بر و سعید چک و علیخان و نور و چک و مسیحی چک
 واره با یکدیگر عهد بسته سید مبارک را موافق نموده خانه بابا خلیل از ترک
 که ششده باید یکراختا و نذر قریب سعید کر کشیده و اکثر اولاد مسیحی چک
 جاد و در و کسلک محمد باقی بسید مبارک خان فرستاد و خود بکاتب هند
 موسی نهاد و ملک نابی از چشم پیران جرد آمده و دوق کر خچه بعد از
 چهل روز در گذشت و سید مبارک خان در تاریخ هفدهم پشتهاد و هفت لودی
 حکومت گنبر از خشت بخت یوسف شاه شش و ده حکومت او هشت ماه و یک
 روز بود چون بسید مبارک خان نیز بسکوی و نامواری پش گرفت بستان
 یوسف شاه که در کوهستان در کین بود و شکو چک و سعید چک و مسیحی چک و کوه
 واری و در مثال اینها کشاش مخالفت و مبارعت سید مبارک جانرا مسکوم
 کس عطف یوسف شاه فرستادند هنوز یوسف شاه نیامده که سعید چک و کوه چک

پنهانی شهر را بر تیره در دراز که سبب حرب بر پا کرده بودیم یک بخت
 پشیمان شدیم و سید مبارک خان که از بسکه زیر دست پچان بود در عهد و قرار
 مخالفت یافت و صف شاه بنا جاری و بی اختیار آید و دوست حرب نمود
 نخست دواج چهار شاهی و در آن شهر یک بدت با باطلیل شد و خود بخانه
 با باطلیل آمد و در تاریخ هجده و شصت و هشتاد و هشت که از بی امام
 شاه بود و لوی دولت بر او تخت کوس و تخت و صف شاه بر کثیر بان
 تا که در نجاب جمال الدین محمد اکبر پادشاه الحاق آورد و چون تدارک رسید
 معانیات و نوازش شش ماهه سر در و ممتاز کرد و بدست حکومت و حکم
 یک سال بود عدل و احسان و رحمت پروری نمودی کرد که با در عدل و شرف
 ی و او و از انانی منسوب بدی شد که کثیر نوار که دو نیم من فی بیت کفک
 میفرستند یک شهر مرز و کمال غافل امام محبت خود بر سر بردند
 و منند و که هنوز متعارف این شهر است و عهد او بود یعنی نان کلانی بکند
 میفرستند محبت و زیر و پست شاه در بیلول بر کمر از سوار و پیاده
 گرفته انتظار و صف شاهلی بر و چون بعد از یک سال و صف شاه مبارک شانی
 احوال ملاحظه شده از تبار لاهور مبلغی قرض گرفته معتمد از معتمد و

پیاده سرانجام نموده توجیه کشید و احکام بنام مردم بر کتب عبات نوشت
و در آنجا طراره نداده و پروانی کرده و در بهار آمد و ساخته منظر نمود
و بنفشه از راه رسول بوجعت تمام در میر رسید و بخار و آب کشید و کشید
یوسف و از جانب لوتر شاه و پسر از سوار و پیاده گرفت و از
حاضر بود تا در یوسف شاه در بر این افتاد و مقابل نشاند کشید آمد
نام او بی کار برده و برب عزیت لوتر شاه شد چون راه بیاد و راجه
وید که یوسف و از نا کرده کار روی کشید که شد اعانت یوسف شاه
نام دم خود بر اول یوسف شاه شد مورد غیایات شاهانه کردید چون
یوسف شاه پسر پوره رسید یوسف خان مانیک کوز میند به راه
از راه سوختند از اینجا یوسف خان بشکر یوسف شاه شد این نام
ستی لوتر شاه کردید از راه چیره باریل سو پور را خراب ساخته بکار
رسید حیدر چک که دم میره پور بود کشید در آمد با لوتر شاه یکی شده و در
از سوار و بیت و پنج هزار پیاده روانه سو پور ساخت یوسف شاه و در مقابل
شدن نه است عظمت در فکر قرار بپند یا به چکی یا به بر پنج بود درین سخن
با بنیال بر کرد و کشید علیه الله بهر دو جهان بخاتم یوسف شاه از لوتر شاه

آورد که خود را بر باد و نه هر که را یکان کشته شود طرفی بیرون سوی پور اختیار
گفت در جای خود آرد و دست از پادشاهی کوتاه سازد و یوسف شاه دست
با بغیل قبول کرده بگیم کم من و قلیله عیلت کثیر باذن افتد شبانست از
کاب و لودر گذشتند و دست هر کس از پادشاه که بر سر است بودند بر
دست و پای کم کردند چون تمام سپاهان یوسف شاه از آب کشیده بودند
و به ال سیر که از اولاد پادشاه بود مقابل شده از انظر ملک حسین
رو بر داشته بر روی یکدیگر زخمهای کاری رسانیدند آخر غایت نصیب پادشاه
شد شکست یافت که تخت یوسف شاه کت دوم غلبه شاهی زوخت علم شاهنشاهی
از تخت پیروز سمری که که پای تخت بودند چون موضع ماره ریت رسید
پادشاه از هر طرف پیرسان راه او بود تا موضع بر تله رسید افواج
مردم شهبه و کرده که سکه سمری که از صغیر و کبیر بر نادر پیر بخشی و
سری با استقبال می آیند ملا محمد امین مفتی قبل ازین حال از عاقبت
السان گشاده بود این جهت آمده است یوسف کم کشته باز آید کیغان
غم مخور انواع انعام و منافع اکرام در غرر حال هر کس میزد و دل داشت
از مخالفان هر که را اسیر و دستگیر آوردند از خون او در کشته عیال

سینود محمدت بمرض رسیده که لوهر شاه در خانه قاضی موسی خدیجه
 بیعت شاه رعایت شریعت کرده و خواجه ملک خواجه میرزا را برای
 دستاورد چنانچه نمودند عیانفت بمرض آمد معلوم شد که کسی
 از ماور قاضی خبر نه است نشان بکمره تنگ و تاریک و او از اینجا بر کشید
 و حکم شاهیل در چنانکه کشید و بیت توت انظر است او شکست و در
 کوشش کرد و فاعبر و یا اعلی الا بصار و امرای لوهر شاه را از هر جا
 میاستند و سیکر نموده می آورند بعضی را بپیل کشیدن حکم شد
 بعضی را اخراج حیدر چک چندی در وقت و چندی در کشور کای با مردم
 ترافان دست بردی کرده میرفت آخر عاقر آمده رجوع بر ایوان سنگ
 حاکم لاهور آورده بنزد ووشهم بجا گیرش مقرر نموده انجای بود و
 بر خلافت گذشته چندان بنوالات و مطربان می برد وخت تا آنکه از
 جمال الدین محمد اکبر پادشاه میرزا ظاهر باقی از مردم پادشاهی بطور
 بلخی کری آمده فرمائی بنام پوت شاه آورد مصنون فرمان انکه از
 باز بکر رفت در شهم خود آورده احوال خویش بمرض رسانندی و خود
 ایامی اکنون بر خلافت گذشته روی طاعت باخانب بیار و الا

تو دانی ازین سبب هر اسی عظیم بویض شاه روی داد مردم بدو بر سر
که اگر پادشاه قصد تسخیر این ولایت دارد بویض شاه بیدار شده قصد
میرزا حیدر پسر کتیر خود با لشکری از سگین روانه نمود بر چندام او و زراعت
این خبر داده بودند قبول غلط بقتاد چون تکلیف کثیر از نظر جلال الدین
محمد اکبر پادشاه گذشته بود ای پشتر از کرده سابق این ولایت گردیده
بعد کمال پسر من را باز فرستاد و عذر قبول بقتاد و حکم آستان بوسی
صادر شده ازین خبر حجت از پیشش پیش دست و پا کم کرده و بواسطه
تشوین بخاطرش راه یافت باز در مقام پیشکش سابق چند خبر افزوده
پسر کلان خود بقتاد بکشاد و بختور فرستاد ازین مردم دهم شهر بسیار عظیم
شدند مردم سابق خبر داده بودند که وقت چکان کثیر از دست میرزا حیدر پسر
و در سال در پای تخت پادشاه بود و روزی جلال الدین اکبر پادشاه و بکلی
خود بختور بقتاد بکشاد گفت که بختور خان از درگاه سزاوار شده بمنست
میکنند اند فرمان ما که از قبه اول پسر کتیر بار دوم پسر کلان خود فرستاد
خود از خا بختور بمنست پای برون نکشید و داده قد بوسی خود
بکیم علی را حکم شد تا رسیدن لشکر انجایت بختور خان را از لشکر

زندان بوی

باستان بوسی مشرف سازد و همدردی و صلح کند و چون این خبر به یقوب
 شاه بلاد رسید به پدر خود نوشت یوسف شاه با وزیر مشاورت نمود
 و راه پستی گفت که اگر لشکر اکبر شاه بیاید آید و علف هم درین شهر نخواهد
 ماند بهتر است که میروم ازین تقریر انالی و حوالی صغیر و کبیر بر ناو برآید
 یوسف شاه ظاهر نمودند که از بنگاه زوچو آلا یوم بنور آبادی شهر بخانی
 شد اگر اکبر شاه از شهر برآیند تم تور بکانه درین ملک وری آید با
 و بوریانی آرد تا قیام قیامت بحال بخوابد آمد یوسف شاه بظاهر و لاس
 با باطن میل رفتن داشت درین اثنا خبر رسید که باو شاه همدردی و
 بحال نوبت شد یقوب شاه روی کردان شده و کثیر آمد و زودی هر چه
 خود را از گاه کاجاری گذراند و از جمعی در چنگ که میزد و نوشهر و در
 تصرف او بود و راه دیگر بلاد رسید و حکیم علی در نوشهر و خفاک شد
 و در چنگ و لاسانوده و کثیر را بی سخت یقوب شاه پیش از حکیم علی پیری
 رسید و چهرش نبوت که حکم بخش نباید که چو ایامین حرکت که حبش
 از پنج اکبر بادشاه شد از کتاب نمود و شغیان مانع آمدند باز سلام وی کرد
 تا حکیم رسید حکیم را با بنما نمود استقبال نموده بنظیم تمام در حویلی رسید علی

آنکه ماه انوار اکر ام و از بجای آورده گفت که همراه شایسته خان
 دست بسته میدیم حکیم از اصل کار و وقت شده بگویند و اس را برابا
 چاه هزار توار و بیاده از آنک بر او باره نمودند و ستاده اینجانب
 شاه رسانیده اند حکیم را در خدمت کرده و توبه علاج شد و قصد پای بوی
 نمودم و هم کثیر و فضلا خواص و عوام آمده و باز التماس نموده اند و بمن
 یوسف شاه رسانیدند که بغل راه اند بسم تا به کشته شویم از غربی
 در و بوی به جبهه شمشاد می یافتم در وی آبادی دیدیم اکنون باز ویران
 ساختن از آنوقت و در آن صلاح کار نیست که در کوهستان رفتن
 کرده عنان لشکر منل جویم گردانید که درین اثنا خبر رسید که در جبهه
 در آن لشکر منل رسید و از و چند و کها دره گذشت یوسف شاه به باغ
 رفیه در باره و توبه شکر خود را به پاینده تشرار داده یوسف شاه
 شمس خان چک کو به واره و سر ملک چا و دره و هر اول و علم شیر خان
 ماکری و غیره هم چند اول شده یوسف شاه با ام او سر داران دیگر از بجای
 توبه کرده روی بجایه بغل نهادند و چکها شده که به دستم در آن ملک
 از آن می برده اگر کیو و طاس حاضر میبود و از آن واره و یکم از دست و غیر

خون بخور و دشت به چنان خون روان شد ز دشت بزود که چون بل رفت
 ز جان های مرد و چاک جاک کشید برنده فرق نیزین را بدر بای خون
 کرده غرق در سنان آتش گمین برافروخته و بر مرغ را و بر سوخته
 با وجود ایام سر ما و کیرانی غلبه یوی پای جلالت شکم کردند که لشکر خلیفه
 در راجه پشته با وجود آن کثرت بهرت گرفتند و کیرانی بشکر نعل بجای رسید
 در مثل آن در کشمیر کم یاد داده باشد میگویند که یک آمار پنج ده روزه
 رسید و شکم اسبان و شیران را پاره کرده آب میخوردند و لانا آمد و در
 و اقبه حب حال کشته است لشکر که نظر بر جلالت میکردند آب نان خیا که
 کردن خود و زاری کردند و زمین از بانه می کردند و باز بر پا که شاه
 رسید قاصد یوسف شاه که در ضمن نامه و پنجم دشت فرستاد اتفاق
 این هر دو باطلی موهما به دست یثوب شاه افتاد میخواست که حکم نعل آن فرمایم
 از قاعده دور دید که دست پذیرد فرستاد ازین سبب مردم را بیدلی
 آتایمیدی رود داده یوسف شاه بیکر پناه با وجود آنکه پانزده هزار سوار
 او بهت و پنجره پناه و هفت هزار بندوق بی تیار غوره بود و لشکر شده
 و علاج طبع بشکر نعل کردید و بیای خود در خیمه سید بعد بطور این با نهم

۱۶۱
 میترید شاه با اتفاق با باطل طلب صفائی که بر یعقوب شاه و مردمی در برابر
 از جازفته بر صف قتل قائم مانده نوی قافیه است که مغل شک نموده که از
 جان جنگ اندر شکم های پاره نموده جای نشستن خود میکردند بجای
 غله گوشت آب و شتر میخوردند و آنچه در گورلا علاج شده طرح صلح با یعقوب
 شاه انداخته روی بگریز نهادند و بطلان از گشت نوبت و چون بجای رسید
 یوسف در اجلاس ساخته پیشگاه خلافت بکر پادشاه رسانید و تاریخ خلافت
 نو و چهار یعقوب شاه با فتح و نصرت و استقامت از پای تخت کنیز یافت و تلج
 حکومت بر سر نهاد و سکه و خطبه بنام خود جاری ساخت تا مدت یکسال
 شش ماه حکومت کرد لیکن او ضایع پسندیده و اخلاق حمیده داشت و
 پیش او عرف کسی را اثر نبود و از بسکه خدمت شریعت مرقت کاتالیت
 قاضی موسی شهید ابدال جان را بطور خود و فن کرد و از یوسف شاه پرسیده
 آیا تو هر شاه را در خانه ایشان یا نشاند و حالا که قاضی خبر داشت و
 بعد از مقام با قاضی بخشید در میان آورده و خلاف رای ارکان دولت
 نمود و مخلصان قاضی بر خصوصاً مسکین کوب واری و ملکدین چادر و
 و سلم شریفان و علی دار و غیره سهم سرداران که بر سر ششمه و چه دل

با بیست و شش شاه نزول نموده بودند بر بیست و شش شاه که می نمودند که چون گفتند
 بیست و شش شاه مردم شهر را را می داشت اکنون حرف ندید با قلعی شهر در
 میان می آمد و مهاد قلعی نرم و گرم گفت سر خن بست به شدت و بیست و شش
 بر خن است آن پیش می آید چنانکه ذکر قصه بند و ستان کرد و گویند
 ملک حسین مانع رفتن آنها آمدن معز کرد اندک زود تر به سر نکر خواهم
 گرفت و با بیست و شش شاه بخت بدست خواهم آورد و بیست و شش شاه در موضع
 چون پاک بود که این بر حش او بشنود محمد حسین را از حش غایب
 شورت پرشید گفت زودش که شیر نگیرد که سری نکر را بگریز شاه خود
 بر زودی تمام در سری نکر رسانید در نوچه بگویش بود و گویش نموده
 بر حش یک و غیره جانب یک آمده بودند بهار او بر آن خن مستعد حش
 بیست و شش شاه روز مقابل و مقابل بودند در میان آمده طرح می نمود
 قرار دادند که سوپورج کامران غلق بمی یک و غیره باشد و باقی بیست و شش
 سلم دارند بنابرین قرار از سری نکر بر آمده بوی سوپورج رستند و مردم
 این دو شیخ و اهل شیخ را که هر مرتبه باعث اتفاق و فتنه میشدند میخواستند
 باشند ملک حسین چاره مانع آمده که آن خود را همراه داده هر دو را

و است تا چون هم دو بر سر کشت خود شاه جوان جان کرد و توبه
 بنفشه که بنده عقین نموده غمی یک و غیره از راه طبع سری بارشیر آمده
 و بر دست شده اند از توبه شاه با قاضی موسی صرف مذہب در میان آورد
 و علامه روح الشیخ نمود ملا عینی را مقصدی بخار قرار داده خطاب بر خوان
 رسوای ازل و ابد ساخته بکلف نمود که فقره علی دلی را و اسل اذن سازند
 و چند صدقین کی در خلافت نیت و جناب مرقضوی شاه ولایت اند چون
 چون اهل شیعه این عبارت را بپایان ترویج مذہب خود و دلیر سبای شتر کردند
 و مکتبی برین قدر بستند زنده رفته بخرابای دیگر می شود و راه خراب
 آید با مقصود می شود و قاضی اصلا از خلافت شان تر سید و راضی بر خلافت
 است معول اسلام کرد و بد توبه و برکت با وجود جمع امر او فضلا قاضی
 برکت شهادت نشاند سعادت یکنای دین و دنیا رساند میگوید که لا خیر
 مبارک حضرت قاضی را بر دو قیل لیه در ششم میگردانید چون بد غایت
 ایشان رسید و الله ایشان بر آمده بخره خود را بطریق مشار بر کرد و لا خیر
 کرد و امید شکر الهی بجا آورد که در راه حق نبیندند همان روز که واقعه شد
 قاضی شهید رود و او چنان رعد و برق پیدا شد که اکثر مردم از ترس این

چنان شدند مخصوصاً ازین عیدار وزیر پادشاه مع کس چهار کس هر وزن در
 خانه بیست و شش و از آنش برق خستند خدمت قاضی موسی از اولاد قاضی میر
 علی است و بعنوان کالات علی و علی ارشد و یامن مدد از عید قاضی ابراهیم
 تقضایای کثیر تعلق بخانان ایشان داشت و در اخلاص ایشان هم پروردگار بگما
 علی و مالی و عرضی و باقی که است باجلد بعد شهادت قاضی موسی شهر
 بیست و شش متفرق شدند و ولای غلاتی از و بر گشت و بزرگان و اکثری ایشان
 حرکت کردند خدمت پادشاه و او خلایق بقصد زیادت بر این خود بیان رفت
 و حضرت جامع الکالات شیخ بیست و شش مری جامع اکابر و روسا و فقر
 حرکت بکر شاه شدند بارت تصرف کثیر بکثیر با ولایای دولت پادشاه و در
 و عید و قرار بجان آوردند از جمله نوایش و محمود که بزرگان کشمیر مقرر نمودند
 و در هشتم بود که درین مقدمه بزرگ و غلبه ایرانی از جانب حکام نیاید و در
 و اعلام و از مردم کشمیر متحمل نباشند و مردم کشمیر را از تکالیف مقرر دارند
 با وجود این رعایات در امور ملی قوت اقتدار تا بنها نهند و غیره و اکثر
 بسیدی بجان آوردند بعد از این عید و بجان بسدگان بکر پادشاه
 بجز مردم متوجه کشمیری نپذیرفتند و کس از کشمیر کشمیر نپذیرفتند و در آن

آینده مشروح می شود این طایفه ای مذکور از فضلا و شعرا و عباد خود بودند چون
بصره فقه گوئی مذہب اهل تشیع است نسبت لعارف نامی حضرت مولانا عبدالحق
جای قدس سره نیز بی او بی کرده نظم بر بیان داده با خود مذکور شد
تحتی مخانه باکره مذکور شد و هنوز آن ابرقت و وفات نامی و مخانه با
بهر وفات و درین ویرمده شمس بی فیت نامی کفن بغیر از این نیست
علاکه این اهل بخت که مقتضای لب و دهن خود مخاطب به تر خوانی شده
نمیدانند که مراد حضرت مولانا مقتضای مجلس برقص انبیا و ائمه اهل بیت و
صحابه است که ظهر مثل آن درین زمان صورت نداد و اگر منظر انصاف
دید شود در هر طایفه از اهل عرفان و اهل علم و متخذان تفاوت
در رضایان شده است لاجناب البتہ مثل سابقین نیستند بلکه سخن در ورنیت
این تفرای قسم است که چون کفایت عی و مخانه با هر وفات نامی
گویند معتقد نیست که سابقین مثل لاجناب از رفیق محروم مانده اند و در و
ای کبر شاه قسم سوم در ذکر و اوقات بیشتر از ابتدای تسخیر سلطنت
طیقه جنته تمیز به مخفی نماند که درین مرج و موج و خوف و رجا از جانب
اکبر بادشاه محمد قاسم خان میر محمد بغیر مقدار شش هزار سوار از اهل اوج

پیشکش کنندہ

پدید آمده از ام ای کشید و حیدر یک ولد یوسف یک و بی دیگر از بزرگان
 این خاندان و جناب حضرت جامع الکملات شیخ یعقوب صرغی قدس سره
 و لد شیخ حسن کنائی که از صرغین محترمین رحمت فرموده بودند را پیش
 فرستیدند منزل شیخ غفر الله بعد از استماع آن لشکر بکران متوجه
 مسیره چور شده و در راه از غایت تقرب مردم سپاه کشیدند و باقی
 زده روی بقاسم خان نهادند یعقوب چون باری خویش برگشته
 و از بکشتن از مصلحت دانسته چون برگشته رسید غیر از معدودی سپه
 بنام سپاه کنائی الحقیقت حکم گاه داشتند با او نماند و روز دیگر لشکر
 به پیرم کل رسید و از آنجا خان تدرکور شیخ یعقوب صرغی بقی توابعی که
 از کارکنان محسن بودند همراه لشکر داده که پیش فرستاده سری نگر را بگیرند
 و در راه حسن خان و سکی چادر و کسی کنائی از راه حاققت بیاد و خان
 موسی آمدند آهسته کرده بخمال اگر لشکر منحل باین خبر برود و در مسیره چور
 حسین شاه و لد رینه شاه را بر پشت نشاندند و از عظیم غافل ماندند و بی
 توابعی خوشوقت شده باز راه مسیره چور گرفتند مثل اول در موضع یاد
 ماندند و روز دیگر مسیره چور رسید چون حسن خان را پادشاه ساخته بودند

از دست سب و کار بفرمایاده بعد از آن سب یک را بپادشاهی برداشتند
و این خبر بشهر رسید و خبر خان پسر کلان سب یک که از شان منصب و تهمید
ملکی بود بنابر منصبین و دولت ملکی بدی بل را آتش کشیده و خانقاه
بدی بل را که خست به دولت یک بود نیز آتش زدند و در آن شهر را آتش
المنتهی نزد ساخته و تیغبار آتش شده یعقوب خان که کشته شده بود
و در اینجا قبایلی یافته باز مر حجت نمودند و در برگه بر یک محبت نمودند
با اتفاق یعقوب خان متوجه بآن سمت شده بود آغاز محاربه نمودند و آخر
مهاجران کثیر با پادشاهی شمله کرده مردم کثیر را متفق ساخته و اسلحه کشیدند
بفرستادند تا به داخل تمام حالت و ایامه خان و حسین خان و حسین ملک
و غیره مقدار هفت هشت هزار سوار و پیاده بپوشیدند و مردم و مل
تروس فتنه جویان قدم از شهر بر وزن کشیدند تا آنکه یعقوب خان و چند
کوت بشنون بشهر سری بفرستاده اکثر خانه های مدیه مهربان شدند تا
نزد خانه تمام خان را نیز خنثی نمودند و مردم شکر او باین حرکت تمام شدند
و کسی از غنیمت حال مقابل مانع نشدند یعقوب خان از راه او بیاورد و مردم
در حکام محاربه و لشکر خود را رفاقت کردند و عقل رسانید ازین علم مردم

بسیاری از فوج او متوهم شده قدم بر فراز نهادند یغیوب شاه بهریت
 علی روی نمود و حیدر علی که در قید قاسم خان بوده بغیر رسید و مردم
 مثل قوت یافته هر جامع از دلاوران کشید میزدند و قتل عام می نمودند
 و مردم بر می یک تخت نشاندند تا مگر کسی یک پای دلاوری محکم کرده در
 دیری داده بود مشهور است به بیعت و بگویند و غبت و ملک شمس علی
 شمس کس را بکشت با وجود کثرت اعدا خود را از جنگ آیدان خلک
 کرده و بکرنا که از کوهستان کارج بدستور قلع و عمارت افتاده است نهادند
 یغیوب شاه بام افرا بر فراز نموده بجانب کشتور رفت نام و شانی از
 از چهرش یوسف شاه نماز شکر که پیشتر در وقت فرار سلطان یغیوب
 بیک ترکمان ولد فرایوسف ترکان که از سلاطین ایران بودند گفتند که
 حروف را بنا بر جن اتفاق مناسب ای درین وقت بخاطر آمده و شست
 به از یوسف ترکان دیدم به از یغیوب آثاری از عزیزان یوسف ارکم شد
 چه شد یغیوب را باری از رستان مردم اکبر شاه بغیر است تمام در کیم کرد
 اثری از غنیمت ظاهر نموده یوسف شاه وقت بسیار از کشتور آمده با جمعی با او
 بگو از بار اقامت کشود کسی یک از کرنا داده بخبره او در فروکش نمود

و تا طریق بجایه افتاده هم غمزه کشیدند یقوت شاه بر سر کوه سلیمان و کجا
 یک در قلم با یکجای گرفت مغل که غنش بشهر در تصرف بود جمع شده و دو
 و قوت شدند یک بجای از راه موضع پانده من و بجای دیگر از راه آیت کی
 بشهر یقوت مقابل و لاوردان طریق کارزار با تهور و اقتدار کرده جمعی کشیدند
 از یک و یک مغل مغلوب شوند بناگاه در چشم نرنگ خان که داشت لشکر
 شاه یک تری از غیب رسید افتاد و جان بداد لشکر کشید شکست یافت تمام
 خان با فتح نعمت بشهر رحمت نمود صبح دیدند که نرنگ شاه یقوت شاه بر شا
 متوجه شده پای در شهر قایم کرده تا اگر یقوت شاه بسوی یک نوشت ملک
 من جاوره را دستاورد و بر سر یک کرد روز دیگر یقوت شاه ترسید
 در با یک آمده باشکرا و پست معان مقدار هفت هشت هزار سوار بر
 بجنگ رسیدند و صفوف محاربه بست کشیدند چون یقوت شاه دید که مرد
 من غلبه آوردند بر این سید مبارک شمی یک را گو یک دستا و سامتی
 چند دلاوری نمودند اما بازی یقوت شاه بازی درست نشد هر چه
 یقوت شاه بنجام استقامت از ثوابت مقابل شد لیکن مدتی بشهر می آمد
 مغل را اندای ملی و جانی میرسانیدند و مردم مغل هر کرای یا غنشدند

ی که روند و جانی

که فرار میکردند متی محبت طرینین بین احوال گذشت تا آنکه کثرت رسوم
 که جمال الدین اکبر پادشاه رسید که لشکر فعل از شهر مینو اند برآمد اکبر
 پادشاه میرزا اسید پوخت خان را صو زرا با محبت که وزیر پادشاه
 سابق بود با باخلیل نیز از اهل تشیع علیه الله که بر قافیت یوسف شاه و پند
 از قافیه در اردوی اکبر پادشاه همراه داده با محبت و پنج هزار سوار
 روانه کشمیر ساخت میخوب شاه باین خبر با امرا و کتکاشان خود که
 در چو چک برادر شعیب و در روی یوسف خان خود ملک سبک گفت
 که در چو چک با باخلیل متفق خواهد شد شعیب چک مقابل اینها و پو
 خان بر سر قاسم خان رود میخوب شاه این تدبیر پسندید و
 گوهر چک را دستاورد و هم اکبر پادشاه با اتفاق بهرام نایک بنده
 شاه راه از بهرام کله از راه کنر بل و در روی کشمیر نهادند چون بهرام
 پوره رسیدند بر اسرار لشکر چکان افتاده از قلعه ای که برآمده
 متفق شدند امای کشمیر با اتفاق با باخلیل و محبت و میرزا پوخت
 خان را امیدند و مجبور میباشند تا آنکه بسبب اساع اخبار مختلفه
 خود مذکور جمال الدین اکبر پادشاه اعا که نصرت ماثر حرکت

هر روز و آنست در ولایت کثیر و لذت بخش و تبارج سفید و نودست
 از دال فرمودند یعقوب خان لا علاج شده خود را در لشکر کثیر اثر رسانید
 و سازای نمودن کفش ظل الهی بر سر بسته بجهت بوی شرف گردید و گویا
 متعلق به طایفه چنانچه گرفت کبر پادشاه خود هم اصلاح کرده و مقدمات
 و کبر نصب فرمودند و منت نهادن بکین تاهت با خروج بچکان بود از سر سو
 سرافرازی و سرکشی می نمود در آن اثنا بکتابه میرزا یاکو کار بیان آمد
 ولایت کتابت و العارین شیخ با باز الی قدس سره العالی
 شده رنج فرمودند و حال این قصد بجای خود مرقوم می شود و انقضای
 بر گوشه کسی از بچکان سر نشویش بر میداشت و تشویش در مردم پادشاهی
 می انداخت تا او سبط سلطنت نورالدین جهانگیر پادشاه سینه بزرگ
 و یک ملک بی غلل بود بعد از آن پادشاه با تمام کلام در وسایع
 تر و نود و از شداد با اصلاح آمد اگر اجمال این حکایت را بر آوردن
 موقوف داشت به فضل خبر بر احوال سادست و شایع و علما و سراسر
 در زمان ظهور دولت و میرزا حیدر و پسر بچکان تا آمد ای تاجر طایفه
 چنانچه در شیر شرف حضور شد تا در آنوقت انتقال نمودند و بقیه

می شاید حضرت سید کریم از آن زمان آن متوطن هندوستان بود
 چون بعضی و ایلیان کثیر از بنی عام خود منقسم شده طرف هندوستان
 افتاد و سرانخ خادمان سیادت و ولایت که سجناب الدعوت بودند
 یافت و مجوزاری و خدمت آن همین بزرگوار می شناسانید بعد حصول
 سعادت قدس عرض مطلب سجناب حضرت سید محمد و قرار اجرائی
 احکام شریعت و رفع آثار نقص و بیت گرفته ثبات حصول مدعی
 و داد و بعد از این مطلبش بوجوب التماس او خود هم روی عزیمت بجانب
 کثیر نهاد و در بخار سیده وید که هنوز که آثار خلالت ظاهر است
 کرده بود و انداخت و در حال نکاذب خدا در جان خود باخت و مقرر کرد
 ملک و تاریک ساخت بعد آن حضرت سید سکونت درین دیار اختیار نمود
 یکی از هیایان بنای خانقاهی در محله نوره بخت خادمان نمود و اهل ملک
 سه هزار مرد را برای و خلافت درگاه مقرر کرده بود چند روز خدمت
 سلطنت آمده چون در محله است باطنی تفاوت دید با اختیار خود دست
 از آن کشیده اکثر بزرگان عهد مثل شیخ محمد ام عمره قدس سره و غیره
 و خدمت سید هم انداخت و ایام معنوی بودند چون حلت نمود

و در روز حضرت شیخ بابا و الدین آقودوم قدس سره محل فیض و مفضی است
 و در آنجا شیخ سید محمد و خود از ولایت توران آمدن ظاهر انوار
 زری است و در کثیرنظم نو و در عهد سیم چک انصاف القصات این شهر
 تا لیفات معیده دارد از آنچند عتاید نصریه تمام ملک نصر الدین چک
 اصول و فروع اهل سنت و جماعت رساله جامع زبان فارسی تالیف
 کرده و در کتب امانت و وفات بسط بسیار دارد و لب خود را در رساله
 مذکوره بکتاب الطحطاوی هر وی که مولانا محمد نام داشت میرساند متصل
 مسجد جامع در مرکز سلطان زین العابدین مد فوات جانم و فیض معهود
 به سجده گاهی و ولد بانوئی کنای معروف بیلطیمی در جوانی سفر کرده و چک
 رسید و بعد مرثیه در او و بدرون تحصیل علوم نموده با خضر علی نام
 جلی در مقام تفسیر حدیث کرده و مخدوم الملوک اکبر پادشاه کرد و او
 چون کثیرنظم اصلی بود و معاونت خود و مفضی عظیم شد امرای مجامع
 بحال دیانت و ارادت مضمونیه در خدمت حضرت مخدوم حمزه داشت
 معلیم باطنی گرفته چنانچه شیخ بابا و آقودخاکی در روز و المهر بدین می بود
 است مولوی غیر در از غیر زری نفس او را زود و در آن تاج نور و نور

فرشته است. در عهد پسر شاه از دست رقص شهادت قایم شد
 در زمان کوه ماران نزد یک دولاب محسن مسجد سنگین شاه در
 بغداد عمر مبارک داشتند از علم خود تاریخ عند الشهادت خباب حضرت
 شیخ بقرب صوفی در تاریخ او فرموده است زبانی تاریخ آن در دین حد
 گفت شد از پیر دین ملا شمس یکی از فرزندان او ملا عبدالوهاب
 داشتند و صاحب تالیفات بود در معارف و فنون علوم عربیه تالیف نمود
 حاشیه نوینی و شرح و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 نام او ملا یوسف بود یکی از سلاطین اورا مخاطب بالاس ساخته شاکر و ملا
 بود با حضرت جعفر خضر ملاقات مکرر ملاقات کرده و تحقیق بعضی نکات
 علمی کرده و معنی بوده و باین روز کجا بدرجه شهادت رسیده و چنانچه فقیر
 شهادت هر دو بزرگوار در احوال حسین بن و تقرب یوسف مندر و مرقوم
 شد و چنانچه بزرگوار است از بخیای این شهر بود اکثر عمر تحصیل علوم نمود
 شاکر و در ربه مدرس سلطان قطب الدین فضل مسجد مرتب کمال رکنا
 شرفی جوی مار بود و او آخر عمر راه حرمین محترم گرفت ابد او
 حج اسلام تحصیل شد و اجازت مدتی از فرائد و اکابر علماء و محدثین بک

مسطور کرد و در خدمت مولانا علی قاری را دریافت بلکه بصحت حضرت
 شیخ این حجره می رسید اجازت بخدمت حاصل شد و چون بخدمت رسید
 فرمود که نشسته اند و اختیار عبادت و عزت اشتغال نمود بجهت قوت
 علاج کب پشم ری می پذیرفت بسیاری بقیامت میگذرانید و نوکل از تو
 بر رنج اکمل را میداد و در علوم دینی هم مکتبیت و در واقع و باطنی
 در سال هزار و هشت و شش جلالت فرمود و رحمت ابدی رحمت و استغفار
 اولاد و محادش بحالات صوری و معنوی فایز شدند و در ایشان طریقت
 شریقی پیروز حضرت افروز و حسین بخاری تکلفی واقع است که بی شائبه
 بر روی ایشان و شیخ ایشان هر یک کس از میان از قیادینی که مذکور شد
 بعد وفات مرشد استقامت بر جاده شریعت و سجاده طریقت بودند
 چون زیستند و خوب گذشتند حضرت محمد و مولانا سلطان شیخ خرمه
 کشمیری ندس مرده وطن آنجناب موضع کمر از بر کشته زیره کمر است محض قیام
 و صلاح را بشی پشتر رسید و در ضمن میل خدا پرستی و سلوک را بصفت
 بهم رسانیدند و در تدریس عبادت و ریاضت و انواع خدا پرستی و سلوک
 را بصفت و انواع وظایف و طاعات که از صلهای وقت استماع داشت

میکند آید اکثر تربیت از غیب و خواب و سادگی یافتند
 گفت او پس بود چون جناب حضرت سید جمال الدین بخاری قدس
 درین شهر رسیدند با شاره چندی در مدت ایشان رفت بکمال غنا
 و الطاف اینک باینکه مخصوص شد شاه آداب ملوک که بود عقد بقدر
 و بشهر بشارت عظیم شد در اندک زمانی قوت استعد او کسند او او
 علی الاکسب فرمود و بعد از حیات مرشد با جارت و اذن آن حضرت
 باستقامت علم کسب نموده روح و تقوی و ارشاد کردند مصدر عالیا
 عجب و کمالات کسب شد با وجود آن در ریاضت و تقوی و بغیر عباد
 شاقه روح قدم داشت اکثر بار ضرب تمام شب بجهنم کسب ازین جهت
 کمتر مبارکش تمام که آید بود هرگز از حرارت درونی و نور باطنی
 تمام داشت شب و روز باه و ناله میکند آید و در حل عقد و ناله
 طالبان چاره سازی در ماندگان و بی مکان و احاطه زمین و زمین
 نور و عادت و جدیات و تصرفات آتی بود از آیات نبات الهی
 و علم الطهارت و غیره اولیا حضرت شیخ بابا و او و خاک که اکمل اصحاب
 است از شیخ حضرت شیخ محمد دوم مرید ابد الیت و شسته آخر با جمع سال

علی منیر شود و ذکر جمیع بطریق حضرت سلیمان یسوی یکدیگر و تحصیل احوال آن
 قدوه اهل کمال در کتاب ورد المریدین نصف اعلم و اعلائی مذکور گشت
 دیگر از خطای ایشان است این چند بیت ورد المریدین بشما و بر کار این اهل
 انوار سیر کرده عالم ملکوت بهم میرسد را از بار و راهوت من جان او سیر
 شده است به روش در دم غلوت اندر بکنیم حال اوست : او در عالم
 ملکوت بهیمت در شده است : سالها شد حضرت ارشاد و بهت بافت
 : حضرت ازین بی و بابائی و لکن شده است : هر هر که بود غلی لازم متن در سالها
 : قلب روح دسر اوزین روی سخنظر شده است : نسبت محبت قوی او را
 بسی شد از آن : که به محبت محضی زاده از مادر شده است : تو به و زهره و فنا
 هم توکل خلق خوش : کرده و در از غلت قیاس حق او کرده است : در تو هم
 روانه داده غیر شیرین شده : در وقت صاف اندر رضا شکر شده است
 همچنین در واقعه هر لحظه از فضل خدا : بجهت با اولیای اعظم و او فرشته
 یک کس از هر کی گفت و کرد و دعا : در روز ربهی زین روحی انوار شده
 چون شود تا غلبات عشق شکرش : از مزاج و خنده لکین بخش این اوست
 روکرات از پیش گفت قلب گفت قبر : در میان فلان هر لحظه مستغرق شده است

اتم که مانن ز نوع وقت و بی حرف : بدمان مخلص را بجزیه بکشد
 از ساع چنگ و بی کاره ز روی رخ شمع : که جبر و کماله شود از تار و زخم
 از دعای سنجایش بزند به سیر کور : خاصه آن کوی که آن فتح امداد
 نیست در محفل حقایق گفتنش : فصلش : از حقایق بر اگر چون بدو خورنده
 ظاهرش خندان و بی گریانش از غرض حق : بدو بگوهر بدو کوزه و از
 محضر ارشدنیه صاحبش منت نیست : که چو کل از خطا خشن بخند و بخورنده
 تا یکی که خورشید بی اختیار و بی : دوزمان از زمین بگش : بیرون برشته
 خورشیدش زمین و آفتاب اکثر بوقت محبت : تا بدو قلمش بگره بانی خورنده
 تاریخ وصال که است مثال حضرت محمد : هم العرفانین آیات که زاده فکر
 خدمت شیخ و او است مستعد میشود : بی شیخ مرده مرشد و الا که مرشد
 در بیت و چهارم از صفر : رفت محفل یافت و صل کرد کار : عاقبت
 و بقا و چار : محفل گفت از فوت مرشد آه میباید کشید : نیز از و ارادت
 شیخ با و او دغالی قدس سره و تاریخ وصال آن مرشد بکمال مشهور است
 است بی تاریخ وصال سال محمد دوم : مناسب یا قلم محمد دوم مرگوم : شیخ در
 اینابر کمال بعضی و عداوت انتخاب تاریخ بی او باریه مقتضای حال خود یا

بودند سیان آنرا بطاعت شیخ پاک درست نمودند چون این تاریخ از حضرت
 پیر چون بود هفتم موف وقت تحریر احوال آن حضرت همان لفظ را
 کرده شیخ با کان گفت طاعتی حضرت محمد دوم به صاحب فضل کمال اندوخت
 چند در محل خودی آید حضرت سید عیسیٰ شای از سیادت عظیم انانیت
 سید علی حضرت قادریه مرید میر سید محمد قادریه است سیاحت روم و شوم
 برسد بسیار کرده چون کثیر رسید تا حضرت شیخ الطلح بابا داود خلکی ایشان
 در هم دیگر با هم محبت داشتند و از یکدیگر مخطوطات مستفید شدند و اجازت
 نمود یکدیگر دادند جناب حضرت به صاحب دروغ تقوی بود و معتقدی طالبان
 باطن است میگوید و در توحید و تقریر قدی داشت هرگز نفس مستی اورد
 سالک میکند اشتیاقی بکلی بسیار بود و خود را بقدر طاقت آید استیلا
 در سال منفرد و نود و دو کثیر را بقدر خود فرین فرموده در جوت طالبانی
 خدمت شیخ بابا داود خلکی کرد نشان خدمت قدوه العرفانیه نازک را که
 طبع اصحاب بود بانسان سپردند جناب در اوراق آینه در ذکر حضرت
 میر نازک صاحب قدس سره العزیز مفصل قوم خواستند حضرت سید
 جندی در کثیر کند آینه خدمت سید که میر جندی اولی بود بظاهر

در اوت بدین سید نعمت الله مصاری که از سادات با کمالات بود و بر
 او از مجلس سفید شده فرزند بزرگوار حضرت میر غفر الله بن اندرانی است
 این میر سید ابراهیم بن میر سید محمد بن سید محمد در سن ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰
 حضرت علی السلام در خواب به من این راه شد ترک ملازمت امر
 کفر نمود و در خانقاه سیادت اندر آید و از او فرمود رفتن اجابت
 در عورت و مرجع غلابی کاینک شد غایب به سید نعمت الله رفته معنی
 حاصل بود چهل سال عایم الله هر ترک حیوانات بود با شاره حضرت سید
 و تا فرین با و قریه سید عبد الله بن میر سید حسین فی مناکت خود به سید
 شش دفتر مژگن شد و الله با حده امن همیشه میر سید فضل الله بن
 سید ایل و است میر سید حسین معنی بر او حضرت بابا میر ولی است که در وضع
 بی بی پوره مدنون است ذکر می چند از ایشان است درین ساله مردم خود
 همیشه حضرت در خانه شش بابا و او و خاک بود در دست بر وی پیش
 ششور است که از چند آنکه از پیش از صد سال از ظهور انصاف کمال خبر و
 بود آفتاب در غم سن و ذوق خدا پرستی بهر ساینده شغل بطریق ریاضات
 شد و بی بود بظاہر کسی انصاف و صمیم الله هر قایم ایل و آخر عمر گذشت

در این کتاب
 از سید شمس الدین
 در این کتاب

و خوروی مطهر کرامات بود که میگویند که خدمت همان بسیار میکرد
 روزی بعلنی در خانه اش نشین و شد و الله من گفت که می رسید
 غلبه و ج بر دو خدمت بر روی پیشی با بزرگان آورد و اگر می را برای
 در ستانده و غلبه و ج را چاره دادند و اگر می را بود و می را برای
 در همین حالت غلبه و ج می اگر آرد و سالم من رو گذاشت ازین دست
 بسیار بطوری آرد و من خود کوکن من پیشتر بد که این انعام بوده است
 که در آن قدم است و اوشت آمد تا بجهت خدایت حضرت مخدم العرفا
 شیخ خرمه رسید و بهر اندوه و بیکه کردید مشهور است که بعد عمری بشا
 حضرت مخدم و انسل طریق ششم در دیدم شن و بفرقه بران گرفت باطل
 از عجبین کار بیست و هفت برورد و کار بود اسرار معرفت و انوار توحید
 بیکانه فرید بطور آمده است و بر و حانت اما عظام بسیار فایز میشد
 و روح اعلا شیخ بابا و او و غلک از کلمات و حکایات و در آن من
 انصاف خود منظم و تر بسیار نوشته است چون رحلت منمود و در
 سلام آباد من یافت تاریخ عمر و در فصلین بابا و او و غلک
 غرض دین بود اندرین کتب اندر عهد خویش از سر تو من شیخ دین بود

سال ۱۰۰۰ اولین روز به و یقیناً این سال بود که در گویان محبت رفته بود
 مگر کار در بر و مفا و سالن محبت سال و چند ماه سالهای عمر او را اگر شمار
 ایامال با هزار تمام نورش کل معنی و قوتهاست است شیخ از در پیش از
 اظهار مان سلطان وقت خود بود و بقر و شدت و غلظت طبع شهر داشت و
 سلطان در جای روز طلب او را میخواست روزی در آفتاب سیر و شکار
 مجورش بیکلی که خدمت شیخ ملک بلی سکونت داشت و افتاد مردم بهر
 و در ترک داشت مجنون به جای خورید و دید که در وقت شیخ سحره بر آبی
 و بوجوش کشیده اتفاق غرضی بر صحنه شمالی قلب که شیخ ملک بلی نکست
 غرض نکست که ظاهر از مجنون در شنیده راه ظلم خوراه یافت که نکست
 بفغان مکی شیخ نور در شنیده جابجا در این در خدمت شیخ حاضر
 شد و جزیه ای یافت و ترک گشت که شیخ او را تمام شب بکارهای ترک
 عبادت امتحان فرمود و آنحضرت بعلوم کار باطن خود چند روز تربیت
 فرمود و او را قایم مقام خود کرده بود و یکی در گذشت شیخ نور در رفتی
 بجای مرشد بسیر برده چون آوازه ظهور حضرت شیخ قره قلعه دوم بهوش
 رسیده دست از شیخی کشیده بجهت تقیصیل بجایای سوک بجای حضرت مخدوم

و دیده عجب قدرت و ارادت بر دوش گرفته در آمدن مانی بر آفرین
 که و فوق یافت و صاحب حالات عجب و عجب شد مولانا از این شریف
 پیر قدس سره علم علمای دهر و مرجع فضایل شهر بود روزمان
 سبب حق گوئی از میان علمای نیاز داشت بحث ابا علمای مکرر و غالب
 به لالت خوابه داد و طوسی کشتا کردش بود بلا زمت حضرت مخدوم
 و محبت اول با شرف خطره که از فراش و لباس آنجانب در دوش گذشت
 و کار شد و جویه آمد و بر آن استقامت و زید و وقت راه شد بعد
 شباهت میرزا طاقت نیاز و در راه مرین گرفت و هم با محاطت نمود
 و آموخت حضرت مخدوم شیخ احمد قاری خلع و حیدرم سجانی شیخ
 طمانی است که از مشایخ بر این طریقه شهر در بیت و نسبت خود را
 ابای کریم خود شیخ الاجل شیخ بهاء الدین زکریا میرساند و مخدوم
 شرف سیاحت بسیار کرد و برین رسیده بعد آوایی از راه ولایت
 آمده در لاجور تحصیل علم قوت از خدمت شیخ احمد که در اکثر علوم آگاه
 در طریقه قادریه از برین راه بود و عنان غریبت بجانب لاجور
 آفرمودند بی تعلقی در اکول و موس میگذر ایستاد و خود کم اخلاقی مردم

بعضی فرست بطالبان میرسانند چون جناب بابا داد و خانکی و زریات
 محبتات طمان بهر رسید که غازی خان حاربه با بعضی مخالفان که از
 هندوستان آمدن مشر فیض حال نوشته بودند دست در دوزخ و توبه و مدد
 از محمد دوم احمد نمودند و عابدت اجابت رسید و غازی خان مغفور
 تصور یارگر و خدیز در غیاز و میناف او را قبول نفرمود و گفت که قاتل
 و دانه شادارم و بعد تقدیر چنین تکالیف روی شیره دیگر آدم و عابد و غزا
 از حالات و برکات محمد دوم بسیارست مغر آثار پروردگار بود و چون حلت
 فرمود در محل قطب الدین پوره در معمره که الحال هر وقت بمقام محمد و مانت
 بافضل مسجد بکنین حکم که بشویر بنو مسجد است معمره واقع است و زنده ان صاحب
 و کمال داشته و کوی چند از ایشان در محل خودی آید ان شاء تعالی حضرت
 شیخ بابا داد و خانکی قدس سره از بحای کشمیر بود و تفصیل علم ظاهر بحال نمود
 بخدیو الهی در خدمت حضرت محمد دوم الهی قایم شده و او اودقت و است و
 خدمت داد و در ایام فانی بشیخ و ترک رسوم و عادت و رفع تنگ و ناک
 بمکه کمال رسانیده صاحب تصانیف عظیمه مثل ورد الترمین و شرح آق
 اسمی بر شتور است بکنین و تصدیق جلایه و سبیل علیه و غیره انبیا از دوا و ای

امیر مستقیم سید السادات سید میرک قدس سره که از سادات مسلم
 الهوت این دیار اند حاصل کردند از ان عقیقه اولاد شده و محرم اسرار
 بزرگ و ار بود و شایخ دیگر هم محبت داشته مثل سید السادات میر سید احمد
 کرمانی و مولانا شیخ احمد محمد دوم قاری و میر سید اسماعیل شامی که اجازت
 خرقه قادریه از ایشان یافته و سند خرقه بشر در وید هانا از شیخ گرفته و در
 خود در علم و عمل بی نظیر بوده امر معروف و نهی منکر بسیار فرموده و اکثر
 محبت آن در حرکت بوده مگر بطنان نیز زیارت حضرت خود رفته و بجا
 بعد زیارت که مشککان کب فیض باطنی و بقایای طریقه و خرقه از جانب
 آن است فرموده بکشیر آمد چون قاضی دسی از دست این شیخ بشارت رسید
 باز راه هندوستان گرفت و در حق چکان دعای بکر و بشارت قلع و قمع
 بنیاد و بنای مردم داد و هر اهشکر اکبر بادشاه معاودت بکشیر فرمود و در
 مرض بمر سایده بود بان سال در کشیر سیده طاعت فرمود و بمر مقدم تاریخ طاعت
 او و معمول محبت است اول در اقام آباد معبره این مقرر شده بود ثانی لیل
 انصاف بشر آورده در معبره مرنده خودش دفن کردند و بعد فیض و بشارت
 بود و قسم معروف گوید که در ایام تحریر این اوراق در حق بجز شریف حضرت

با او بدست آمد چون تحریر آن مناسب حالت دین ساله نقل آن قوم
 و آن نسبت این ذکر نیست بلکه بر آنکه در سال هجده و نود و یکم در دور مبارک
 سلطان محمد یوسف احمد الله تعالی در قزوین و دره پوره که در شهر خطباء احمد بن
 و احمد میر موسی صلی در وقت و میدان صبح برای استعدادهای هر طایفه کردند
 بر کنار بومی رفت و در آنجا مردی معتبر طبعی بود که یک پای بر سنگ نهاده و یک پای
 بر سنگ مانده بعد از آن آن پای را نیز بر سنگ مانده چند گام پیشرفت و از نظر
 آن غایب شد و آن ناظر خیال کرده که شاید من عزیز دین قزوین همان کسی بود
 که مسجد این قزوین را بنا بر وقت من بمسجد بروم تا با او محاسبت نماز او کنم
 چون مسجدت در این یافت و دنیا ساز خود او اگر در آنجا همان جاکه او را دیده بود
 رفت و تقصیر کرد و دید که آن سنگ که قدم غیر از بر آن سنگ رسیده بود و محو شده
 و نشان قدم در سنگ پاره فرو رفته است بعد از آن ازین واقعه باطل آن قزوین
 خبر کرد و به کس بوی خوش آن قد کاه کشیده اند و اثر قدم را دیده اند
 و هنوز آن اثر نمایان است و دو مرد صاحب اقامه که صدق ایشان اگر محراب
 شده بود و دستخاره کرده و خبر برای تعلق اگر صاحب این قدم کدام بزرگوار بود
 هر دو بشارت یافتند که آن عزیز حضرت سالک بنام علی المدینه و سلم بود که

بقوت عجز و خو بار و ج و بدن این ولایت بطریق سیر آمده بود و مظهر
 جبر از عجز است و طایفه ای مدعی است که حضرت رسالت صلی الله علیه
 و سلم با جبر و روح بر جای می نمود در قطار زمین و آسمان سیر می کند و الله اعلم
 تا اینجا کلام حضرت است که بعینه در عبارت و خط شریف ایشان نقل کرده
 استم این عجز و جبر عظمی که یکدیگر نیستند که ظهور نوی در آن وقت محقق است
 و نور این ملک که از سلطه چکان بجزایی رسیده بودند است و بر این رود
 که جان سال بدین سلطه و تعالی آن از چکان اتفاق افتاد و اعظم مظهر
 می باشد و حضرت شیخ زکریا قدس سره آن حضرت از ترکان آمده و در
 رسیدن خاص حضرت محمد دوم اعظم شیخ حسین خوارزمی بودند که قبل از خلافت از خفا
 شیخ محمد شریف حاصل نمودند و مظهر کالات علییه شدند و در وقت اسلام با اتفاق
 شیخ فطیل آمدند و ثانی کریم سر نمودند و سیال بنمودند و در آن کثیر را تقدیم نمودند
 فرین نموده در خانقاه علمی سکونت فرمودند تا مرجع خاص و عوام بنی شدند
 استماع بسیار غالب است و حق در اوقات نماز بلکه در ارکان آن تحریر و
 فرمودار میشدند و در هنگام نماز ایاد کار که میان مردم کشید و گمان که بباد شاه
 اتفاق شده کار بفرقه عظیم بنامیده بود و بنام شیخ خود توجیه نموده فرقه فراموش کرد

بتقریب آن تئیمه محصلان دین و ملت شریعت مسموم شیخ رسایند و شهید شدند
 و کسان ذالک فی عامی عشرین مغرب به کیم از یک شیخ کامل از پنج است و در زمان
 ایشان آن حضرت اکثر اکابر استفاده از خدمت ایشان نمودند از جمله جناب
 سراج الملت سید الدین الرضی شجاع و اما آن حضرت خواهر محب باقی قدس سره
 که در آن عهد بتقریب رفاقت امیر الامام شیخ فرید کبازی کشمیر العبد و هم خود
 ازین فرمودند و جناب کسب فیض بخت آلود سال از خدمت شیخ مدوح نمودند و اما
 عیال استغراق آن حضرت حاجت راه افاده طالبان شد به کیم در غرار
 فاضلین الا نوار سخن خاشاکه معلی آلودند از کمال اولیای عهد بودند همچنان با او
 گزیده در اور تابوت مرده قرار داده شیخ را تحلیف جنازه کرد و حضرت
 شیخ جنازه جنازه بگرد و بنا کند و است چهار کیم خوانده اند آن زن را
 مرده بر آوردند بر اینیه خواهر و خواهر مسموم است و است شیخ یعقوب سنی
 خلف شیخ من کنائی حاجی است که از اکابر کشمیر بود و در بغداد و هشت جری بود
 مسود آمده از مصر سن آثار فطانت و تیرانی و بزرگی ظاهر داشت درین
 بخت سالکی خط قرآن کرده از خدمت مولانا محمد ابی کوثر که در حضرت مولانا
 سبای بود استفاده علوم نمود و از ایشان محافل بکافی ثانی شد و در جناب

سر نهادن حضرت افند خا نصیر که از عرفا و علمای زمان بود و کوشش کثرت
 کتب معلوم فرموده بیاذیه الهی که راجع مبارک حضرت علی ثانی که مملو به کوشش و
 خدای پستی برسانیده از آنحضرت در غایت عالی که سر برآورده باشد و
 خدمت حضرت محمد دوم اعظم شیخ حسین خوارزمی ثانی عازم حیات شده و
 همانست و الدین استوار که میانه بود و نوی نوی کرد بلکه آهنگام در و
 قریناب علی ثانی نامور شدند و از راه با تبال با چهار رقی رو به کشیدند
 در راه عجیب و غریب از آنجانب میبوی و در قاجون بهر قصد که وطن گشت
 شیخ محمد دوم بود رسید چون در و از آنجانب گشت و بر آن درون نقش
 و آن حضرت از آنطرف ایشان را طبعه و نورشها و نور علمای بختگاه گرفت
 نور متعین بودند بیا و منا و کتوفیق عالیه یکی از آنها میشد حاضر آمدند
 که دم فرمودند که کار این جوان علیحد است مانور تر میش میکنم بعد تعلیم باطنی
 که از چکل بهرزم آورده باشد در جهان آثار و او خلوت و در یمن و رایام شد
 سر باشد و نامور پاک کردن منوهای ملکشان شد چنگاه و خدمت حضور
 و او بجا به و خدمت داده نظر بر رعایت ظهور فرقت و الدین بعد از آن
 ارشاد و بهر کفر شد و در رسید بطن اوجاب ارشاد و خدمت خدا و او بر آن

فرج نوح سالکین و جوق جوق طالبین باستغاده رجوع شده عالی مستغنی
 خدمت و محبت بخدمت پهلوانک شد حضرت ایاز ابد مدتی باز سودای او را
 خدمت و محبت مرشد آفاق بگذراند و عازم اعرام حرم ملاوت گردید
 هر توبه حضرت مخدوم بحرین حرکت نمیت داشتند بر او نه سلطان متوجه درین
 زیارت برود و کبر شد در راه فتوحات بسیار بخت ابرار در روزگار حاصل نمود
 از آنکه مصافق شیخ ابو سعید معتمدی بر ساطع شیخ علی سلطان او همی که بر او
 شیخ ابو سعید میرسد و زیارت مشهد مقدس بود در فتح است و ملت قتل سینه که
 در عقبه ابرار این میگردید و بابر نصبت که شاه طرابلس صفوی در آشنای ملاقات
 در فرموده و ظهور کرامت دیگر و تفصیل سند احادیث برویات مختلفه از
 خدمت زبده المحدثین شیخ ابن حبیب و غیره در بحرین و باطن جو مبارک
 حضرت امام الاشتهار بوجیه کوفی در بعد از محبت شیخ الاناج سلیم حبشی و اجازت
 طریقه ایشان و عطیات دیگر که تفصیل آن در اثر است الا بشمار است نیز در آن
 وقت و کرامت الهی کثیر رسید در وقت سبب شورش و ایوان انجا که
 بنیاد و بنای ملک و دولت را بر باد داد و از کثیر محل احداث افتاد شد
 حضرت ایاز متوجه شده بظاهر و باطن سی و مد و نود و ملک ابر و دم بکر باز

توفیق فرموده و بموجب آن یک که از راه تفاوت ذاتی مقدار امور را
 مشروع شده بود نیز رسید و حضرت ایشان بعد از اتمام صلاح شهر را
 حفظ دل خود باز فرمود من اختیار فرمودم در اندک زمانی معاودت فرموده گشت
 تفسیر و تفسیر و تفسیر که درین شهر بود آوردند مردم را مستفیض ساخته و غلبه
 عسای بهر دو از دهم و پنجمه و ستمه بهر دو بهر علت فرمودند شیخ اعم بود
 تا پیش میفرمود در انشای تحریر و ترجم این تارکین شیخ اهل سجد شیخ اهل الدین
 شیخ ابوالحسن شیخ کمال شیخ قیاس شیخ قیاس شیخ قیاس شیخ قیاس شیخ قیاس
 از آنکه تفسیر قرآن که در غایت غر و لطافت است اما با خبر رسید و
 مسلک الاجار و امان الله و ابللی و محزون و مسازی الموت و مقامات شد
 که هر یک معانی منتهی کو لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 و حاشیه نوح و طبع و تفسیر و کسب و آفرین در اوج و شرح و تفسیر
 و سبب او کار قدری از شمار آن حضرت قوم میکرد و خلقای حضرت ایشان
 بسیار اند و جمیع محض و مذکور می شود و آنچه ظاهر و غیبی تقدیر هر روزی از او
 بود از قبیل ایشانها و در بوده بخارت سی خدا پرستی و در هر دقوی میبود و
 شهر نفس این شد که در اتفاقا جاده شخارت و هر روز بود در انجا و تفسیر

انشاء الله و مطلع فر حضرت شیخ عبدالمکرم که از اولاد حضرت ولیای شیخ بر
 الدین و کربا رسیده بود و عنایات خاصه دیده در حق بعضی فرزندان خود
 که در کثیر ریاض بودند و عاقل و استجاب شیخ دعا کرده بخواست خواهر ابراهیم
 خواهر ظاهر رفیق را قبول فرموده و مورد عنایات و الطاف نمود و حتی کس
 احکام طریقت و آداب خلوت و اجازت بیت و آله او کرده قرار کرد که
 حاضر باشند قبل من قبل ملا علی خواهر بزرگ بعد استماع این اخبار بزرگ و
 بزرگی که در محله کسب قوت حلال بستر گذشته ببار میرفت آخر الامر
 باشاره حضرت خضر که حدیث شریف القاع اسواقها یا دوش را ده از دو کانه ای
 برخاست و زرعیت اختیار کرد و قناعات را بخترا میداد بر یا خاست
 و مقامات عالی رده نهاده از عجایب روزگار بود و او ضایع و خلاق
 داشت چون حلت فرمود و طاعت و فرزندان پرستند و آراسته گشت ذکر
 مهندی آید و در محله فتح کمال آلوده است میلانا و او و کسان از بجای وقت خود
 علم علوم صوری در خدمت مولانا شمس الدین بال نمود عبادت انبیا و رفیق
 و سالک و زمره خاومان حضرت محمد دوم شیخ خرمه یافت و بر او علی سالک
 سلوک تشنه و از قبولان انتخاب شد و باعث و مظهر هدایت گشتی کردید

شاد و در این زمانه نوری نوره بجا بشیخ رسانیده بتی با فاده صوری و تنوی
مستول بود و در آن وقت حضرت میر سید فرزند ارجمند حضرت میر احمد کرمانی
مصاب مقامات و حالات بر بسته و آراسته در شریع و تنوی قدم بر
والد ماجد خود داشت ظاهر او پیش روی مغیره پدر بزرگوار آسوده است سید
جمال الدین از خلفای خاص سید احمد کرمانی است در تصوف قدرت علمی و
و مروج سلک بود وقت در خطبه علیه آسود حضرت سید محمد یحیی در آواز
عبد بجان شکر بعد و هم خود درین زمانه و چون چشم ظاهر و باطن از دیدن
عیناری پوشیده و اصلا بجا نباشد بیدار مشهور پس بوش شد حساب
که امانت عالی و حالات سایر بود و ترک و از او بیکه از این مغیره
ایش در محله جل مشهور است از نو بزرگ با یک و دهر در وی زوری غلبه حضرت
سید احمد کرمانی است از غنای این بود و بجا بود الهی را و ناشای در دلش
جا کرد این پست را و دیدن شمس عراقی مراد و او بنور طیارش و پیش
بود خود را از منوبان بابا اسمعیلی شمر و در پیش شیخ مستور شد و در
مروی دو چارش شد از اصل کار آگاه و منع رفیق جدی بل خود در ولایت
نجدت حضرت میر سید احمد کرمانی که در محله بل لنگر نزل فرموده بود و

سید احمد

بحر و طاعت مأمور با ستاره شد جان شب دید که سرور وین و دنیا علی
 اند و علم و علم میر و نذ و شیخ عظام بهر و دید رسنه در کردن کرده شتی
 میکشد او هم با هم عالی رسیدان در کردن کرده شتی بهر و چون برهن
 سیدم شد رسیده فرموده اند الحمد لله علی المین ارشاد و در کردن
 کردند جان روز و دست در مال و متاع برداشته به راه باطنی مشغول شدند
 بقصد و در نشن از کابجی نمود که در اندک ثانی غبطه جهانی گردید چون
 نزدیکی مذیب رقص شمع درین شهر شوق یافته بدلات با با اکثر این
 ثابت شده عاده تشنیه میکردند با لیل خدمت و بافتنی جناب حضرت
 سید بل و جان بجا آورد و اما اجازت ارشاد از خدمت میر رسیدن فرمود
 زاده یافته و صحبت سید بلال الدین غلف النملی بسیار شناسنامه و بزرگان
 هم مثل حضرت شیخ حمزه مخدوم و شیخ محمد قاری و غیره با نابسیار
 و حضرت مخدوم شیخ حمزه که ذکر خیرش میکرد و از علو استعداد و من جمیع
 با بسجود ادای سنت ناکم نموده فرزندان صالح که همه اصحاب باطن
 بودند بطور آورده و خلفای بسته داشته و ذکر چند در محل خودی آید
 نموده فرموده فراموش نمود و است خواجه ابراهیم کلبانی از غنی

برای نظیر بوده با فرار به ملو شاد کرد و او بوده در سلک مردان حضرت
قدوسه ابو اعلی بن سلطان مخدوم شیخ حمزه از نظام یافته روز هر خبر بر یافته
مشغول عبادت الهی شد و در چند روزی که در آن زمان بر منصفه زور کار جلوه
فرمای امر او بودند غنی شاه از مجادوب وقت گفت گو به بسیار داشت
گو یا امینی رکن بود و در زمان حضرت مخدوم بطور فیهو اشغال با ما و او
شاهی در جنبش غیر نشد و تحقیق امر از غیر بودند و زال منصفه و شاد و دیگر
پیش از رفتن خود خبر داد است و معبره حضرت هر وی ریشی با یاد سلام با
جایان زبانی شاد و چند چکان است بر او رسد و یک در زمان علیخان
نوکری میکرد و در نوای یکی پوره که سو پور یک منزل است با یاران محبت داشت
برقی از همان افتاده خانه مستی او را بر باد و او منی میوس حرکت بود چون
فی الحقیقه کمال آید بر من و عریان میرفت و اظهار معضات میکرد و میگوند که در خدمت
حضرت شیخ مخدوم حمزه آمد و رفت داشت و یک پاد محبت نمودند که در حفظ
در خدمت گذشت که در احوال علی شاه نوشته شد منوب با و است و سب
ظاهر می مردن علی شاه بنده او بود معبره زبانی شاه در مشای کامر است
میان با کشا عبد الرحمن نام داشت عالم دوران و در گویند زمان بود آخر نا

چند

مجدوب شد معارف بلندی گفت و گفت صفات دشت در اوایل سلوک
 در دشت یکدیگر و چون باز مشغول میشدند که او آن خود قلمه میراندند و خطایکرا
 چنین امور شهری یافت رنج و خطا بدید چون کشید در جانیست مجدوب
 بسیار باوب و نیاز مندی با بر بند غیرت شرب را که را بشاره او صورت شرب
 دیدند سر گذشت مرست بود چون غلت کرد در محله انوری آموذش و بیج
 دیدن مشهور بیاد شاهی از مجدوبان مشهور مجدوب بود بازش حکم میسر ماند
 و در خطا بدید مرست توصیف و مرست را صاف و شفیع میگفت در خطا
 صفات و مرست جدیات گویا عالمی بود چون قلمه در محله که او آموذ
 بعد وفات هم جلال از قبر او ظاهر بود و هر کس هم در دوزخ میگذرد و مرست
 بنابر سید زنده شد مجدوب شریک می داشت با وجود آن کار فری
 بوش و هرگاه استغفار حال از دوزخ میگذرد مجدوب بجاوران کرده بود
 یعنی راجع چنین گفت و هر کس چنین خبر داد و دلیل با حق قسم ظاهر کرد و در خطا
 گفت هر چه میگفت بطوری آمد و در انواری بالای شور یک آموذست و در
 چندی از شرای که از ابتدای عهد پیکان تا اوایل تسخیر سلاطین جعایه نرم
 آفرای کنال و چین برای بسرای قتل و قتل بودند شاه فتح انداز مرد و امیران

شام چون بصره گشتی نقاب را تاب نیار و دست نقاب را با طالعیت نهاد
 در زمان حکومت بجان کثیر رسیده با حکام اینجا ششای در زیر چون نقاب
 علم از استبداد انواع کمالا بر استبداد بود و بوی بی سر ساینده دور و بی طبع
 از قرون در گذر میزد و تراغ امر او قنار باب و اعیان مصالک بسیار
 چنانچه قدری ازین حکایات در اوراق گذشته قلم عبرت رقم بر حکایت
 تا ایام تسلط اولیای دولت اکبر چنین برای کتب سی بود چون علت کرد
 محله بابا پوره در غرار با طبع آل بود و در فنون شاعری ما بود و طبعش از
 حسن نبی ظاهر صورت گذرانش معلوم است این بیت از تعلیم آید شعر
 از سر گویند با دیده قری رود و شعله در دل با بر لب شک بر سر می رود و
 حرف شرح در دل که شایب کم با خون ز جبهه تا دمان محشر می رود و
 شعله در پر و پا و اندک میل آید در خرد و اگر گویم آنچه مارانی تو بر سر می رود و
 ایضا از دست در حلقه مار زه نور نباشد با غم زدگان را دل
 نباشد با بی روی تو چون کم از دیده نظر را که زوق نماند تو منظر نباشد
 گویند دل چون سر نمیر خداده بگذارد که این غمده مقرر نباشد و لایق از محاسن
 کمال و شعر با قیل و قال بود از ولایت بکثیر آمده و شش صحن شاه قری داشت

در سبیلین بوی بی روی روزگار نظیر بود کسی در وقت مثل او نوشت مکرری
 هم بسبب چینه میکرد این وقت از او می نوشت وقت تحریر چاد آمد نظم کجاست
 چه بی و کف من غارت نوشت تا این گل تازه بر آن گوشه دستار نوشت تا سبیل
 و ختم نوادم از قلع چو آب زندانش بدم ادا بعد نوزون منم سبیلین
 و ششبهه خوب نوشته کدلی جایی که الحال شایع علی مردان خان است ساخته
 ظاهر اسکن جکه مدفن او هات و این میر علی هوای میر علی قدیم است که واضح
 است سبیلین بود و در عهد میرزا انج چک در توران ظهور کرده چنانچه این
 که بوی غیر سبلی نانی دیده شدند حالت رباعی نیست

مولانا نامی از شعر او معراج حسن خان چک بود مردی فقیر و گنا سرخوش
 بیک میشت با اگر در شکست قدم کرده بوستد چون لاله با پایله در اتم
 از آری طرب شوق افزای اهل شور و شب بود مقضای مقام این چند
 درین مقام هر قوم شد بیت عروسی است ای شادی آیین او که خوان روان
 بود که این او با عاشقش هر روز بانی دهد و اینر توست ز در جوانی و بد
 بر بیدیت چون خود را که کهر نای آتش که بد اکنده نشان هر دین نر از

بر کرد و غیر تو طبع نشود و از دید نقش بر تو نوز ابل نشود و از دوست چو
 از زید ظاهر می باشد اما میان تو و عایل نشود و دستم بریده یادگار آمدیم که
 در کردن نشان چو عایل نشود و ملاقاتی با نیز از سر ای بین شاه بود و در
 گستانی و عروسی بسیار است یکبار و خلعت عیدین این رنگ است و عی
 کرده بود و برای شاه نوشته است خلعت شاهی مرا ای پسر بد باین رسیده
 شاه در جواب نوشت به اینچنین کم فخر رانی آن رسیدنی این سید مولانا بهر
 عبد علی شاه بود و استاد خوش فکر و است برادر فضا یل علی جم و شت
 بیت و محبت حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرام الله تعالی و جسد از شمار
 و خواجه حافظ بلو که کا و کثر آمدت مرتضی پادشاه عالی است به این
 هیچ شمس و دوش می است مولانا محمد بن محمد او و بود و ش کیمت در
 سلیم و هیچ مستقیم در عهد پادشاه بایه اعتبارش بسیار از خود با و صفی
 بر و بر فضل و کمال بگویم شرم اشتغال است این ایات از بیت شعر بر ش
 منت آتشی خود بخانی که کرم را بگویم و از کجاست با جهان که شده من اگر
 بر جبر است به سر و دلی که بگویم از و سران کجاست با درین حق چه چکانه
 ولی به سلیم من آتشنا بگویم آمد و بر من کرد و کردم ره که خرم نماه که

شرم می آید این رباعی از دست : من خنده تم طبع عاشق ناسازد :
 مگر چه که بدوی دوم چون غماز آید ناله که سرگوش بکانه پنجم : من در دلم طبعی
 محرم در این رباعی نیز از دست : ای سینه زود سو آس تو ام نارسه استان
 ناز و کجاست در کارستان نایبی بد کده از چشم تو بارستان : در کجاست
 از تو نارسه استان : نیز این رباعی که در تیرت کشته است : در دوشم پنجم
 دل نهان از مردم : دیدم به پشت بلک کثیر دوم : خلک ز عجز و شک گنده
 آبی ز صفا و جو و دانه کم : در محله از دست مذکور است : بیرون استایه
 سید جمال الدین بلبل چون سلطنت ملک پذیرخت نظیر صانبا الله تعالی
 از تیرت الله نیز بخت شامت نصیب و از تیرت از مردم یک که
 یکی سی سال تیرت لایت زد و من شال بودند باولهای دولت
 بگریشتن شال و نام حکومت محمد قاسم خان میر کمر تعلق یافته سپاس
 کشید خنده کرده شیده بعضی گفته جوین گفته اندیش و قلاع در جهان بار آور
 افساد و احوال در آمده و بعضی عاقبت اندیش نمود احوالت ناظم کرده اند
 بعضی حضور در تیرت یافته اند و بعضی دیده و دانسته بر اهل بی و فتنه
 دیگری نشانی اند و فتنه میرزا یاد کار بر خنده آورند و حال بن قصد

سرچشمه
 سرچشمه

چون بعد مرعیت اکبر پادشاه و بغیر قاسم خان میر بحر صوبداری کشمیر میرزا
 یوسف خان که از امرای اکبر شاهی بود تعلق گرفت یکی از مشایخ و بعضی از
 مورخان بر او اخته و کلب شورش و سرکشی را با بیایه کاری استاخته و با
 وزارت حضور شد و محمد قلیخان صوبداری یافت قاضی نور الدین و قاضی علی
 که بجهت ضبط ایالت و جمع تملکات خالصه مقرر بودند بنا بر مخالفت مضایقه از
 حیانت که در صورت ظهور توفیر محاکات هم افتادند و کشته شدند از سرانجام کلام
 مورخ خود خارج آمدند شیخ حسن بیک نامی بجا داشت آنها را حضور تعین شده شیخ
 مشار الیه کشمیر رسیده مقرر نمود که عطف به سپاهان متعینه از انقد داده جمع مکان
 ضبط نماید این معنی موجب تردد و خلل احوال علی که توفیر است و حیانات در
 میان داشتند که دیده می شود و بر داشتند و جمعی از مردم یوسف خان که
 در کشمیر مانده بودند تخریک نموده که قمارقین و زویب فرموده با خود متغیر
 میرزا ایا دکار که غور داده میرزا یوسف خان بود سلطنت بر داشتند و در
 بر مردم پادشاهی گذشت اما توجیه جانت حضرت شیخ با ما و الی قدس سره
 انصافی که خود قدوم در این مجلس نجوم فرمودند فتنه امروز فرودشت اخراج
 طرفین در کین یکدیگر مانده میرزا ایا دکار را یو پور فتنه جمعیت می رسانند

با طرف شهر آمده باز از سر کنی با کرم ساخت و خیال خام پادشاهی مصلحت در سر
 شوریده خوانده است و مردم با خطیبهای و صاحبی اعتباری و نایبای
 بخت روزیکه او در کثیر باین امر خطیر شوق شد بندگان اکبر پادشاه با تکیه
 از لایحه پور او و کثیر کثیر فرمودند و پیش از حرکت خود خدمت امیرالام استیج فرمود
 بخاری بخیرش را که از سادت هیچ است ام ای عظیم این بنام توین و در
 خود و این کثیر نواده بودند میرزا کار با اتفاق توین با کار نظر بر ایام شتاب
 و انداز طرق کوشستان فارغال به نوازه احوال و پندار استیصال در فکر
 مافقت مخالفت افتاده چون کسان پادشاهی مظلوم شدند چنگ بکند که در
 الحین خود از این شهر برآورد و دیگران چندی پس و چندی فراری شدند
 اکبر پادشاه در راه این جنس بارها کاشینده زین غان گوگرد از راه چلی
 و صادق غان را با قوتی مثل از راه پنج و شش می رفتی با بطریق ایضا
 بر راه است مقین کرده و خود هم بالشکر منصور مثل در قتل جوهر نمود و چون
 خواص مردم کثیر و قهوه سکنه این جنت نظیر را می بیند محکات خود نموده
 پنج فرید که با بعد و دی چند توبه بر سر پوره با طهار و رعیت بسیار رسیدند
 شافیه او توبت و لیری می نمودند و می از مردم بختان از افعال مظلوم

شده در کتاب

شده در تعجب میرزا ایا دکار افتاده بعد حبس و بپوش شده بودند
 یا نه بر دوش پادشاهی که کرده آنها را باز خان یازی و ابراهیم خان که
 و غیره که هم بودند آن واده میرزا ایا دکار در ابدت آورده بقتل رسانیدند
 سر او را از نظر پادشاهی گذرانیدند اکثری از معتمدان نیز از سیدند
 و جمعی را به فرار یافتند و بعضی مور و نحو و تقصیر شدند تا احوال یوسف شاه
 سر واران دیگر از قتل چکان ثبت که بعد استقرار سلطنت بخاندان مجاهد
 اکثری را که از در باب دایم داشتند و حضور فتح که یزی غلط که شدند
 از بخت یوسف شاه با توبیخ خود بیست و چهار سال از ابتدای شیرگیری تا اول
 سلطنت بهائیری و حضور مانده و خدمات عمر و جایگزین یافتند این حالت
 و جندی از دلاوران این دیار نیز در وقت شاهی بودند و در محراب سامان
 خمر که از پادشاه روگردان شده و بیعت دوست نمایان از یوسف خان
 چون او بطور آدم چون پادشاه در لاهور فتح کرد یوسف خان متر شمول
 در کارهای سلطانی باغشانی میکرد تا بایس و نحو و در گذشت اولاد او
 یوسف خان با رفقای خود بصورت امر گذرانیدند آخر تا یقین اکثر آباد
 مدید شده و جندی خواه بر با بزرگ بودند و تا الیوم نزد و جانشین آنها

هر دو هم شدند و دستور بگذاشتند و دلاوری بود و در مصد رکاری ایامده شدند و با
 بر سر اهل این سخن میرویم بعد تخر ملک بکر پادشاه را به تودر مل با بر ای وقت
 و نام و بند و ملت او و خرج و ضوابط دیگر در کثیر کد باشند و بنای غلو با دی
 کرد و کوه ماران و دود و تاخت که در میان آن واقع است و سال هزار و ششم تا سال
 رسید و در حکومت یوسف خان کیسان بنای عمارت بر کوه ماران جانب شمال
 کرد و ای از او بود بعد از آن بکر پادشاه با طهارتستان و لوی بخار کثیری که پیش از
 جای خرد شد بر رسم خود و از تغییر یوسف خان محمد قلی سلطان صوبه باشند
 او در دهانی کثیری نهاد و مردم که از هر طرف می رسیدند سی و شش
 خود و یازده سال نظم و نسق گذر آید بعد آن از قیوم مشارالیه در هر از
 سیزده بجری برز اعلی بکر نظامت کثیر سر افزای یافت خط عظیم در زمان
 رو داد که عالم خلقت و بوبرانی نهاد و خرابی ملک کالیات توقف از انبات
 یازده کار است و ده سال حکومت رانی کرده و در نظامت او در سنه هزار و چهار
 بجری بکر پادشاه طاعت کرن شد شصت چهار سال عمر یافت و پنجاه و دو سال
 سلطنت بند و نستان و فتح بلاد با قهتار کرده ای و صنو و ابطا و قوا عهد نمود
 انفسشید ملایک نعمت بکر شاه تاریخ است ملا نظری کثیری چنین تاریخ نگار

پادشاه دیگر که چاه و دو سل، عدل و نظم زحل سیاهی شود، هر کارش
 رنجش نعل اند، خضر و زهر که درون سیاحت، انکبان با و اهل برکت
 خورد و عبادت خانوس برآم آری بوخت، دولت شاییش چون عاکر و کرم
 نمره زو که درون که خیر بجای بوخت، انظر از صاحب قرآن تبارج است
 تحت ازین حضرت صلحی بوخت، احوال حضرت که تا آخر عهد دیگر شاه در
 شیر بر روی روز کار بودند و در اوقات رحلت فرمودند بدین بوخت است
 بر روی بیابان از مرقعاتی بود و در سلک تربت یا تکان زبده اکر تا منین
 بر روی ششی یا باره یا فیه روی از لندست را تا بر تاقیه کی دل بر نفس کشی
 بوخت او نهاد و او را یافت و عبادت و او چون رحلت کرد و نصیب
 در خیره که حضرت سید ابی محمد زینبی اند مقبل آن مدفن یافت
 منظر فیض و الجلال و جلال تخریر روز کار و علامه امرار بود و در علوم دینی
 عظیم داشت با کمال شغل علوم خاطر مبارک را اکثری بجانب بی منازل راه می
 در اوت منویه در شکوت و در خدمت عارف ربانی یا با فیه الله که ذکرش
 درست نمود و شب و روز عمر اسعد خود را صرف درس علوم ظاهری و باطنی
 در محضر حضرت شیخ الشیخ نورالدین ظاهر اخص کس داشت ششی بر وی

منوی

ک

سرور عالمین علیه افضل الصلوات و السلام مشرف شد غریبی را دید که در پیوسته
 آن حضرت زینب یازده است حضرت رسالت فرمود که ای جمال این شیخ نور
 الدین است آگاهی که این گروهی کرد باطله اکابر شایع وقت مثل حضرت باالفیض
 شیخ اسمعیل بنی و مثال ایشان از مدت مولا مستغنی بودند و مذمت جانی هر که
 میل بود گوشت کمر بخورد و گریه بی خلقی و فروش برای میبخت بگویند یک
 همیشه با باقیع الله و عقد مولا نایز بدستور برادر گوشت مولا مالک الدین
 بود چون خلعت نمود و کشیمه نمود و العلم عند المصلح الا نور لا یرال غیره
 برادر مولا جمال است محال و قاضی رکن صفای بر نسبت علی غلبه است
 چنانچه برادر عالمی قدس رحمت توی راجع بود با مصف آن مجتهد علم و عمل در
 متوی بود علاقه و اما دی بکمت با باقیع الله بار اوت معوی جمع کرده
 باطن در محبتش نمود و بعد در خدمت بابرکت حضرت خواهر الشهدا امدادی
 که از اخفاء و مجاد مغرب پروردگار حضرت عید الداعیه است رسید و بهره
 کمالات کرد و در شاکوت لا نور افاده علوم بر ابراست و عالمی از فیض عید
 نصیب کمالی بر سعادت درس حق و حکایات انوار در رسد او مشهور است
 و برایش در انظار مذکور حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد بن محمدی غفر له

از این حال کس لوم و محبت او کرده و علای بسیار مثل لانا عبد الحکیم
 شاکوتی از خدمتش مستفید گردیده چون اجل خود را رسید و لا پور
 حلیت نمود و با کجا آلود در سینه هر از و خنده آریخ و صالح چنین است
 طبعی حق و قیاس اولیا مالکال شمع بیکریم از طبقه آریخ و باب خود که غیر بود
 برای و سعادت نامشای هر یک شاه فتح اندیشه و جزیه هر سامیده و بر میگردد
 از باب کاشنه بود برای ستر حال توت خیال هر یک برای میکرو و یک یک
 یک یک بغیر امید او در ایام خط که شدت بود و کشتی از استفا و کشتی
 نمودی از کابرد و جواب اشاره سر در کانیات را با سندهای توبه از
 بعد از کرم یا فشد و جب آن مردم رجوع با و نمودند و البتة و غیر بسیار فرمودند
 و بعد و عابد و محضول پست یعنی موجب ظهور شتبارش شد و بعد از آن
 پوره بر سر نمکدان نموده است حضرت میر خدیو خلق اللهای جناب حضرت شیخ
 صوفی است در سفر دوم قیام محاسبه احوال تربیت او فرمودند و بر محاسبه
 رجوع نمودند و بعد وصال حضرت ایشان هم قیام مقام بود و غیر از یک
 نام سال نمیداشت در ابتدای بکمال شدت است بر امر مجاهد و یکسانت آخر با
 الی کل از کثیر رفت و در کجای سکونت نمود و سلطان کجا غانقایی برای او بنا

کرد و با وجود اشتغال داشت چهارم سینه بزرگ و پانزده رطل فرو برد
 حالات غریبه و در ریاضات مجاهده و شش شیخ ساجدی از نو و اگر زاده نایب
 مشهور بود و او تحصیل علوم مشغول شد و سفر اختیار کرده و در مدت اکثر اوقات
 سوادنا جمال الدین که در کتب گذشت تحصیل استفاده نمود و از صفای حلال و کمال
 روح او بسیار سیاهی ستود و از امام و محبت شیخ خدا را که شیخ نورانی
 که در اکابر حضرت است بود و اقتاد و روی را اوت و در حدیث نهاد و در حدیث
 علی کرد و از جناب میر عبدالمطلبی نیز مجاز شده و بختان سعادت و از حدیث
 یکم نیز فرموده و کج غزل خلوت را اختیار نمود و دستمراق بسیار داشت و هرگز سر را
 طرف طلایی نوشت و التماس می نکرد و از وصال در یک ربع ملاقات تا که
 آنکس می یابای آن حدیث بود که سایه بر سکن می انداخت و روی قطره
 از خون تنگ برکت ب آن برگزیده ایزد پاک افتاد و مجرند و حاضرین او را
 در ملک و سایه و مطلع ساختند معجزه اش در مجله گواه بالاتر از معجزه قاضی
 شید و نزدیک معجزه مولانا جمال الدین همراه واقع شده و احاطه ندارد
 بسیار بارگشت شیخ محمدی که از چند مجاز بود و بخت الهی دست یافته
 از اوت جناب حضرت شیخ یحیی مرقی حاصل کرد و بر او کوشش شده و

حرمین گرفته و شعر بسیار کرد و در میان بسیار آلوده و خدمت نمود و در هر روز
 فیض شده بعد جماعت بکثیر در قصه باره خود متوطن گردید و با نیکو خیال هر روز
 باز و ده شود و بعد از پنج تاریخ است تصدیق شعر نموده است
 زنی بسیار شی از خروزی باز و نیاز و ذوق بندگی خالق بی انبار کار بسیار
 بکثرت الهی در خدمت حضرت محمد ام شیخ خمره قدس سره رسید و فیکارهای
 در خلوت خود دین بود بهتر از آن یافت و مرید شد و در اندک زمانی ترقی
 بسیار یافت و در هر ماه بسیار بود یکصد و پست سال عرفان از آن یکصد و
 ده سال صایم الدهر بود در حلقه هم فطارت کرد و در روزه و اقامت غیر از
 هر قدر شیشه از خود چهری بگذشت علی حمت بود در محله چه کمال مدفن قرار نمود
 فیض محل در یار نگاه خاص و دوام خدمت بابا نصیب از خدمت بسیار
 و یک و اندر جریله نمود و لا تا به فضل از آن حضرت از کار بود و علم و اخلاق
 و غیره و قیام یاب بود مثال بابا و اخاکی در خدمت نمیکرد و در خدمت
 الهی توفیق اسلاک در هر مرید این حضرت محمد ام شیخ خمره قدس سره یافت
 و به پیدایی نایب اوی سلوک شناسان و در اندک زمانی بر اقران خانی شد و
 در خاصان الهی گردید با شاره رسالت پناهی که در جواب سوره و الطاف نمود

هیچ بی اظهار از خدمت بر بزرگوار تصدیق یافت بامر ایشان راه حرمین رفت
 و در آنجا رسیده عنایات بی نهایت دیده ملت کرد و ابی مدنون شد و چون
 حاکم رسید میسر است هر روز از علوم بود و کتب ترتیبش یکی از غلغای عهد الملک
 قادری نمود و پیش ازین گفت بجا بود الهی در خدمت شیخ خرمه رسید و سر
 اندوز معیت و تعلیم باطنی گردید و بدیده بسیار کرده و ترک اشغال بر داشت و یکی
 است را معصوم پرست و اکثر از خدمت سر در دین و دنیا عیال افضل
 و سلیمان و انانین تاب میشد و در حجت بر سر ساینده و آخر تا در موضع شوره
 که از قریات متوره زین کیم است گوشه نشین شد و باقی مدون گردید و بفرقه
 محل صغیر زیارتگاه است ملاک است بخش خواص و عام و بجهت تکیه برادر و جواد
 حسن است او هم از علم قوت خط و اورد است و همیشه بصحبت ارباب باطن هر روز
 بر او را بل بود و در باب شیخ احمد نام عزیز که صاحب جذبه و فتوح باطنی بود
 ملاقات نمودند و از وجوه غایب و غیب دیدند و بنواید رسیدند بعد از
 بگذری بجانب مخدوم العرفا باز یافتند و این خواب بود و بگری هم از قلندر
 آشنا بود و با او در کتب معنی که هر جای سخن گفت شده و چون بگذشت حضرت
 مخدوم رسید از آن امر گفت ایشان منوع گردید و در توبه مستقیم ماند و

مسعودان این راه بود روزی بایر حرکت سبلی چند از یارین با هم می رفتند و
 خود اصلا تفریحی بجایش راه یافت و در شب قبول توپیه افشار حاصل نمودند
 و دو سال در مقام شیوه بزرگ و از او گذر کنید آخر از خود با شوق تمام
 بحرین شهر یعنی ساینده بعد از آن او ای میسکین گذر اندید و یک سال پیش
 از جوار رسول الله بر بروی جانجی مان سپرد و در صبح به فون شد و حق الله و حق
 احمد شیخ حسن از قریه چند پوره از سر به این خاص حضرت محمد دوم بود و در
 خفا فی شین حاصل شد و شیخ را هم غایت بر حال او بود و کمال اتفاق و بهر
 راه کار بسیم الله و حضرت محمد دوم بزرگان می آورد و این سبب مایه و با
 شیخ بر امکنی در نخبه کاران و دنیا و توفیق سلوک در خدمت حضرت محمد دوم
 و دل از بهر بر یافت و بر دوت کلی از دنیا حاصل کرد و با هم پر در قریه که سکونت
 و در مستای کامریج بر سر خط سکونت کرد و از دانا خود و نمود چک برادرش
 شاهرخ و بکدوب که از مخلصان حضرت محمد دوم بود خدمت او می کرد و جانجی
 کند و رفیق کنی کارهای عجب بطور آورد و نا انقضای جناب و در بی غفایت که
 بود و بهان مقام جلت فرمود شیخ حیدر علی بن محمد علی الطال که او ای الاصل سبب
 است بود در ضم شمس و الله با جدمش از دنیا رفته برورش از قوی بزرگوار

یا قبه یا کرم در کاینات علی الله علیه وسلم داخل می شد این حضرت مخدوم شد
 و صاحب ریاضات و کرامات با هم و او اکثر اوقات چنان از خدا شکر می نمود
 می نمود و می نمود و احوال هر خود دارد و از کمال خلقی و از قبولان حضرت
 مخدوم بود و او این حسن قاری و مخدوم علی رتبه از تربیت یا مکان وی اند
 درینکه بود و پر کینه لاری او و شیخ با یزید غلام از پر کینه اجیت مرید حضرت مخدوم
 شده سیاحت بسیار کرده بلکه هرین رسیده از او پیشین بود آن زاویه در دو
 و پر کینه داشت روزی حضرت مخدوم قدم در کلبه اش گذاشت حالتش را از
 نا کار کرد و میباید آن یکی از مخلصان در سر کرد و در یک اتفاق و شیخ با یزید
 که گفت بنظر مخدوم مخمبین بی درد و پر کینه در آمد است و ایشان بهین کسرت
 مسلم داشتند و امری کردند و میباید آنم مگر یک خلعت میباید اینان شد شیخ
 اعانت بران و امر اعانت نظر خاطر ایشان بود و در بود و جان بازی تا کی
 از مریدان طهوری نمود و مخدوم حاجی بیکافوزند از حید حضرت حاجی احمد قاری
 از غریب روز کار بود و حالات عجب است از قبول و در نوم آرد و میباید
 او بر با و کاهی رو بچکل نهاد و کاهی بسکونت خالقان میباید و یکبار
 بهلا بر رفته چون در این امر و این میل است بآن مقبول است و در این امر

یا قبه یا کرم

موجب شربت او شدیم جهت بیشتر فرمودی را اسفند ساخته در بفره دلد
بزرگ و آرا نمود مولانا شاه و در کمال امانی درین راه آمدن او در خدمت
شیخ بابا دوده خانی نموده اما با حضرت بر روی یاریش نشسته و ایشان را
بر محبت میداشت اکثری مخلوب حال میداد و نعره میرود متقی بهوش بود و غبار
از احوال آید و میگوید اکثر با عورت و عروس و اباکاری نشست حضرت هر
بار یاریش فرمود که منیه و آتش یکجا نمیدان که است باره آتش در میان منیم
نمیداشتند و ایشان دستار اصلا یکدوره از چینه نوحته بود شیخ حاجی در
ازم در این قدیم حضرت بابا دوده است تمام زبرد تقوی بود و توفیق یافت
حرمین یافت بصوم بسیار و قیام شبهای تاریک میکرد پس پیاپی در خدمت
حضرت و در سفر اظهار کرد و در رفتن و آمدن چون حضرت
فرمود در قریه آهوبزگنه کردیم اقامت فرمود و با آنجا آمد مولانا قاضی
خلف الصدق مولانا شبید قاضی موسی است عالم عامل و قیض کامل بود و تقوی
شانی داشت بعد شهادت والد بزرگوارش چون بنیاد چکان بر بسیم خورد
سلطنت کشمیر تعلق پیدا نمود چنانچه گرفت بنابر استحقاق و رتب و لیاقت
بمنصب قضای کشمیر مقرر شد و طاعا و کرامت نمود و در امرای حکام

غمنا و کرمایکام بود و هم احاطت قوی و ناماده علم صوری به هم می رسید
 کیم پیشی در صحن جوانی و اسباب کامانی ذوق زهر و خدا پرستی بهر ساینده
 طریقه ایشان گرفت کز یاد اوس بود آخر نارادت حضرت بابا و او را نک
 اختیار نمود گاوی دشت وقت حاجت خادمان بخت ملک آن کا و را خوشند
 کا و بر صومعه شیخ ستاده عرض کرد شیخ علامه را از فروغ حق کا و منع کرد تا ملک
 سر ترک ملک نمود و جوانی هرگز نمی خورد پای بر یانی خداش آوردند و بخت از روی
 نور بخش کردند گفت که برای اثر رفع ملک در آب بنشیند و رسیدن بابا
 آن پای بر میان جان یافت و در شب رفت ازین دشت کجایان لبیک
 بر قدم کند باطل قریه وانی کام است در این آسوده است در سال هر از و با نژاد
 از دنیا گذشت نور الدین جهانگیر از سلطان سلیم نام دشت بعد رفع به جهان
 سلطنت و تلج بخت از نیت بخت جلال الدین اکبر شاه بعد از فتح کیم نقد
 سال زیست به بار کیم آرد و این جهان کیم شاه کر بسیر و شکار کیم ترول
 احوال نموده است در عیت بر روی و آبادانی ملک و تعمیر تربت قلعه و عمارت
 بطرف تالاب مخصوصه فیض بخش بنا فرموده و چمنه سار را آباد کرده و امید
 منافع بسیار بر مردم ساینده و در تاریخ کیم از و با نژاد که سال دوم از جلوس

پادشاه است حکومت کثیر نواب ملج خان رسیده و نامت پسر سال ایام
 حکومت نویسنده برده در طرسم و خلق شهرت ترویج اسلام و عیت بر
 بی نظیر بود چون منقول در تاریخ هزاره و نو و بیستم خان موقوف کردید تا
 پسر سال حکومت را بی کار برود و از تغییر او که در هزاره پست و دو و بیست
 نواب محمد خان گرفت و نامت و دو سال بر چوالت در ز فایت
 آمد و عدل همان سی نو و در هزاره پست چهار صوبه خلق نواب احمد خان
 یافت نامت و دو سال تا توانست فایت خلق آمد و عدل همان کرد
 در این ایام یک تغییر بر خلق الا نام و رسیده هر از پست و چهار تاش میرا
 بود و بدست نامتاری وزیرین گرفت یعنی تا بار باد و باد طاعون غلظت
 و کار بجای رسید کافه بر ایام مضمون آید که یک یوم بغیر الم من اخیه و
 و امیر و صفحت روز کار معاینه نمودند بخش و بختی بر یکی مجال نشد
 حسن سال نام مردی قول بود تمام متعلقانش بدرجه شهادت رسیده و
 بعد و دشت بخت عدم تصرف مالک روی بکسل نهادند این عاود تا
 جیل روزی از روز و قریب دو سال خان نه گور کار فرمای حکومت بود
 و دو سال بر از پست و بخت حکومت بدلا و خان موقوف شد و هنوز هم دم

ثابت گشته بلکه اهل شیخ از نقیب باز ندو از باد و باران خاص حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم بی ادبی یا دیگر دند و خبری بر در مانوشند باز یاد
 موم قهر الهی در رسید مقدار ده دوازده هزار خانه بسیت اقدارش بر باد
 رفت مسجد جامع کلان بنا کرده سلطان بکندیت لشکر درین عمارت میرفت
 چون در آن ایام جهان گیر پادشاه وار و خیر بود اتمام تمام در محفلت
 آن فرمود لیکن تغذیر کار خود کرده حیدر ملک در تاریخ خودی نوشتند که
 سیان بسلامت رفت بر سخن خانقا و جدی بل مراد خان و ایم را هم نمودند
 مسجد جامع خاستندین معنی را گوشتش پادشاه رسانیدند ازین جهت نام
 پادشاه غیر مسجد به دستور سابق بر کردن آنها بسند و چندی ملک محمد باقی
 سعی را با و کرد و سر نو غیر مسجد جامع نمود و قند و بنای مسجد تا این رخ مرور ازین
 چند بیت که در آن وقت گفته اند مستفاد میشود و نظم نخستین مسجد جامع رشت
 اسکندر ثانی اعطای یافت و کبریت از تغذیر سجنی با و کرد و هر شاه آنکه
 بر و ز نسل پاک بود با بدیانی این مسجد هم از توفیق ربانی نادر لیکن از دوجا
 بی سنون است بی شخص نیز ابراهیم احمد ماری شد است آندانی تیر میرت
 نصد و نه بود تا دور محمد شاه تا که این عمارت مشهوریت دین سلطانی تابان کرد

۱۰۰
بر هزار و پست و نه از حضرت سیدنا بر و زید روز و سه سوخت در وقت
ملک حیدر بن ملک عبد جیاگیری بنا و از نو میانش تا روز حیدر قرانی
چو تاریخ میانش است کف بافت عجبی آید و از نو اساسش تا زکاه حیدر قرانی
تا مدت چند سال و لا در خان بقتضای وقت و حال اعمال و افعال و جمع
تا دوره خزانها بکار برده و منزه کشت در سال هزار و پست و نه پادشاه و
بهار از راه و ج که در رستمان با تمام ملک بر او حیدر ملک ماف شده بود
با تمام لشکر داخل گشته شد و از او است خان صوبه دار شد و دو سال هر چه از او
تا روز وی صادر شد نزدیک نوده پوره جانگه آید و بنی قن از سیکو نید و
کیطرت مغرب جائیت که آن امرش مرگ نام است بنای عمارت نموده پوره
طرف مشرق آن بنا مرغ دوزینه پایشان بکین بر پا داشته چون در آن
عمده عمارت اکثر از چوب بود و پنجره های عمارت نوعی ساخته بود که در جای گیر
بود و کسب که آن بکار کارکن را دست بریده تا در جای دیگر مثلش نداشت
و صلاش بسیار داد چون ایام گلشن کو تا ه شد و ب عتقاد خان او ایستاد
بر از وی و دو و یک غیره در عمل و ضرب مثل این ولایت است فتح پوره و غیره
آو شد و بنای مسجد جامع مکان در فتح پوره با تمام حیدر ملک صورت گرفت

مردم یک در عهد او بسیار کشته شده اند هر جا که بفرات قنات چکان می کشیدند مردم
 مردم متعین می نمودند و قتل آنها می نمود و در پیش دروازه خود فوج و گروه
 گروه آورده قتل می رسانید چکان را چون دانه شالی از انبار برنج می برد
 اند در بن عهد قوم چکان از طبع ملک گیری در شکسته و کم نام شده و خود
 عدم گرفتند و از دایه بیعت بزرگاست و پیشه خودوری و جفاقی
 تر از حجت خیار کردند در سال ایام اتفاقا دکان نورالدین جهانگیر پادشاه
 در شهر براروسی و چهار بار باز بکشید آمده و چندی پیش و عشرت کند و بکشید
 و اوایل سال سی و پنج باز روانه هندوستان شد باز در سال سی و ششم
 بکشید نموده از ابتدای بوس تا آخر وقت باز بکشید رسیده و در هر مرتبه
 از بیت باغات و تعمیر عمارت نموده این بار که مرتبه آخر بود بیت و تعمیر
 تعمیر براروسی و بخت سرای جهانگیری محبت از کشید جانب هندوستان
 در قضیه را جوهر حلت نمود و خدمت پادشاه فروردین میان اهل فضل
 مولانا محمد رضا المشهور بحکم دنا و کمالات و دستگاه مولانا حبیب الله میرعل
 از مقرران و باریابان مجلس بودند و از کار برداران لشکر میرنگ میرنگ
 هم بار سلام و عرض داشت بآقا میر جهان بیکم میر ملک جوده رنجه

و مورخیات می بود خطاب رئیس آن ملک چنانچه داد و این حیدر ملک را
 در سال هجری پنجم منصفیت بولن خود بشرط ازین داری تعیین شد چون
 کشمیر بنظر رسید و رئیس بعضی امور بقدر وسعت بود و تلاش مرست جوی طبع
 کول آورده ملک جلال بنکور محله متحد جامع کلان و سکنه محلات کوی آب بودند
 و در آبادی جدیدی بل و اهل آن که احوال ویران هم تقصیر کرد و خاتمه
 عراقی که ساخته دولت چک بود و کادش انش سوخته بدشش حسن ملک
 درین محله ملک از سر نو بنا کرده بود باطله و متقا و خان در صورتی خود
 کارهای دست بسته بطور آور و تحصیل و قمع بنیاد چکان که بنظر نهادند
 بنحوی نو و اما اکثر بدعات و نظم و تعدی را درین شهر پیدا کرد و بدعات
 که نه فایده آرام مردم را بیک ساخت و آخر احوالت بی نهایت برست
 ازین چ که بسکنه شهر هم از بابت سلامانه و رسوم اعمال و اعد و خیر
 بر حال و طرح کل عمران و تکلیف جدید آن با اکثر اعیان و امور دیگر و ضبط
 سوه باغات و مر تکالیف دیگر بخوبی جاری نمود که مردم از حیات خود
 سیر شده مستعد فرار ازین دیار گشتند چون این حالت بعضی پادشاه
 در حکومت اول حکم بر تفرغ او فرموده تدارک واقعی بطور آور و چنانچه در بعضی

آینده هر قوم ملک جبر سلک می شود و با نوری از طبقه مجاز بود و همین
 شغل کار و بار توغیب پروردگار یافت بویافته دور از خانه نشانت می
 اطلاع اصدی به ماه که دو نیم جلالت گذر سپیده و با شاره خضر علیه السلام
 میل اوست و حضرت بابا و او و خلک هم رسانند چون بکشدش رسیده سرگشته
 از این طرف شنیدند مأمور بکشت شد و در ملائت ایشان صحبت ندهد و
 با نیروی ریشی با یار هم غایز گردید و از خدمتش نیز نوکد بلامت شمع شد
 و کس کمالات سلوک بکشد و بعد نو و بقیه عمر در وطن خود که با پیورت سکونت
 فرمود و فوت از حاصل حضرتان دشت و حمت اجمال اعتبار و زراعت
 میکاشت و در وقت خود از اصحاب گشایش ممتاز بود و خبری از این میند و در وقت
 در صرف فقرای نمود اصحابی است خود اهل بیت در کشف و شرف آتی
 بود و تاریخ در سال هزار و بیست و یک ملت فرمود در مقام خود در قصبه بانو
 آتود فیض و برکت بلکه آثار جدید از مبعوض ایشان ظاهر است اولاد قلع با حشر
 که است که در حیدری در محل خودی آمد شیخ محمد خلیف الصدیق حضرت
 مولانا شکر کنانی که نوکش گشت جوهر خداوندی و مورد الهام و الهام
 بود و تربیت صوری و صوفی از خدمت والد بکد یافت سالار از خدمت

ایشان شیخ نجیب صوفی هم اسرارش را نمود و در جوانی والد ماجد آموختند
 شیخ محمد این جد مادری را ششم مرتبه حضرت میرزا که قادری از نجاشی
 این شهر و مقصد ای و پیشش خاص میسر علی که طبقه قاضی شهید است سید
 بخت حضرت شیخ محمد و هم حقه رسیدند و با او در خدمت با با داد و غلگی
 حاصل کرده بعد تر منش و ادب سید علی مرتبت میرزا محسن شامی بدین وقت
 ایشان شده و در طبقه علی کاوی را خوب در زیر پای سید میرزا شنیدند
 این سید در شهر شده و با او از دست بر کماهی بطور آورده و در طبقه را جاری
 ساخته از علوم مثل بهره نوزاد داشت و صاحب ملکین بود و شانی عظیم
 حاصل نمود و در با کولات و بلوسات قضا و افعی میفرمود و اصلاح بر او
 آورده و سر نه یک مشهور است که یکی از بزرگان آنوقت که سید مشغول به بان
 مشغول بود و در فراق دیدنش آمدن بختش نداد و بیرون نیامد آن بزرگ
 شغل داشت که با او اشتیاق نداشت خدمت میرزا که بر لب آن شغل بود
 فرمود که ما تو ختم و خاکستر شدیم و بر باد رفتیم و عرض خدمتش در ریاضت
 و خضاب از اقران خود بخار بود و جماعت حرکت میفرمود و مریدی الهام
 میباشند کرد و چون برادرش که با او داشت غایب بود قبول نکرد و بگری

باغ خود با طهارت عال و در آن روز گفت که معلوم است که خراج و عشر
 که با او آورد باشی باین تمام کمالش از کجایش تحریر و تقریر بر دست
 کرامات و بر کاش از حد افزون سلسله علیله مایه از خانه داده او و روح
 یافته تا ایوم جاریست و ذکر بعضی صفات ایشان که بر سجاده بود در محل خود
 مرقوم میشود و در سال هزار و پست دود جانوری عجب اجتناب و غریب است
 در حضرت عابد در سبوح جامع بمرسید و یکجا بسط و مسجد طاعت کرده در آن
 نزدیک خدمت میرزا که قضا کرده آن خانواد و به هر چه دیگر بهین هیچ
 با اختلاف مکان در سبوح جامع طاعت نمود هر مرتبه عادت عطر زود آن
 یکجا طاعت نمود و در مخط انصاف افتاد و تبریح وصال حضرت میرزا انصاف
 که باقیه اندر رفع اسد در عادت در رقبه العبد بر کانه شیخ یا عابد الله و زنده
 از چند بابا مسعود زوری است بکانه وقت بود در علم تقوی و تقه و روح
 در برع ظلالین و طبع خالق و اولاد با کمال داشت کشف قلوب و نور کمال
 در دست او بود و چه مذخود ستیزه و داشت از دست او فتادی شد
 از چند مردم محرک و قمع او میکرد و میفرمود که هر این بابا و دیگر بی عقیده
 شیخ یا عابدی نقل بر و مذ حضرت بابا مسعود بر دست صاحب استعدا و علی

پسر نه ارشاد رسیده و در کشف و کرامات ریاضات و استقامت
 خطی و پشت کوه عبادت بود شیخ بابا ابراهیم از فرزند سعادتمند بابا محمود
 است بلند احوال حسن الحال بود با برادر معصوم پسر بنی مسک و شغال می نمود
 سر لاشه که کوه کدش موضع که کنون از توابع سوچو است بقدر سگ کج
 شده روزی کدش در خانقاه حضرت شیخ احمد قاری افتاد خدمت
 حاجی موسی که کدش شغال افتاده صوری و معنوی بودند و نظری
 بجانب ابراهیم نمود متاثر شد و ابراهیم بخدمت ایشان کرده بکفایت
 علوم ربی یقین شغال باطنی یافته و مکتوب شده روز بعد یافت و در
 شالی فتوحات غیبی ثبت بر اقران فایز شد و مرع کالیات و مشهور گردید
 کردید بگویم مطابق اثر و خواجیه و او دخالی ولی مجذوب تر و اورفته
 عادت کرد چو اشل من بکون زوی و اینجه کدش از خام قبول کردی
 گفت منوچه دیدی زدا باز اگر کم تر خواهد شد روز آوینه بود که
 خبر بود که در یکی از اطراف خانقاه ساد است طارته جاری طیار نماید که
 همه دیگر کار آید شب همه دیگر زیر ایوان با چندی از خادمان مختار
 و لطایف بسیار گفت و آخر شب طرف دریا آمد و بیدار و صوفی و بوی

بجز خود رسید خاتمه چندی عالم را از آن خبر داد که تا وقت جاست
 خلائق از بیرون حیران و مکران بودند نصف النهار جان سپارنده سینه
 اعلی و اربع و عشرين کوهی شاه اعلیم ولایت تاریخ اوست خواجیه
 کوهی از طبقه تبار بود و اعیان در دیش جاگرد و توفیق اراوت و جناب حضرت
 شیخ یحیی صوفی یافته و روی دل از هر خبر بر تافته تا بکل امر حق تمام نمود
 خود و فتوحات شد و عیبت حضرت نشان با اشاره تجانب بعضی بیت
 حضرت میر محمد علقه که ذکرش گذشت رسیدند بعد مبعیت حضرت نشان
 باز از آنجا بمنتفید شده خلافت یافت با خود و غلبه شوق استقامت
 بعد و بعد و حال و شدت طامع قبی با بارشادرسایند و در غلبات شوق
 بنظم اشعاری بر دست و غزلهای درویش شعله انگیزه نوز و نیاخت کای
 سایر معلوم نیست و استغناء ای الطهای اعراف به سخات و الا طامع غم
 و دیوان اشعارش تمام سوز که از باز و نثار است از یکدیگر این چند شعر
 است نظم یکم برین بی تو غمدم غمدم آتش و دوزخ جبر با تو کای
 کای که می شوق چه کرد ز می ذوق چه کرد بسینه کایم کایم بیه
 بر آیم بر آیم به تو سوز و دل گل به تو جام و نعل به تو که است نا

چنانکه ام آفتاب با جمعی چهارمین آنکه قیام بر زمین دیگر و در وقت
 چنین ز دست طعام و شراب با نفع از احوال مرشد بزرگ و از خودیم
 بنظم و تشریف کرده است و علامات اینجانب را نوشته در سال هزار و
 بیست و شش در ایام غلامی چون علت فرمود است تا به منبر که از
 گوهر مرجع و مطاف آفاق است خواهد آورد در انشای طلب نورش
 هم رسانیده به برینست و بخودی زود در حقیقت از عطا بود چون علت و
 با شیوع یافت و عالم عالم مردم بر او قناعت بنیرت آید و بخدمت
 خواهد چسبید و شهری و میر و یوسف قادری و لد میر نازک نیازی نیام
 کرد که هر اهل عالم خود را اندازیم این گفت و مغرب علت فرود
 آویخته شد در محله بود که آلود میر و یوسف کاخ خلف صاحب شرف حضرت
 میر نازک است بحالات ظاهر و باطن در آستانه بود بعد واقعه و الد زکوا
 بر سندان شاد و وفات نشست یکی چهارچ سال زب در واقعه و باور
 هزار و بیست و هفت علت فرمود در خطبه و الد ماجده آلود شیخ محمد بن محمد
 که نیکو بیا از دست بخی جدید یافته بود اهل پیش قتل بر خون کرده
 در خدمت حضرت خواهد نمود آوردند و آید او را در حجره نشاند و بکار

تاج و ادعای فاضلی در احوال خود منشا بد اعتقاد و سوء تدبیر
 و عجز اصلاح حال شد چون آوازه کلمات حضرت میر نازک قادری
 شایع بود از راه کمال صدق و انصاف زیارت خدمت سر و اظهار ارادت
 نمود جناب میر نازک حصه از طعام را پیشه خود که از و یک سوخت بود
 پسید و او خورد تا دل چند تنه حالت قدیم باز بر او باطنش روشن شد و خدمت میر
 نمودند که سید خطاط حال خود را خود میر در باید بود و اجتناب از معاش
 نمود و الا این لغو من هر روز میر کس میرفت لشکرها سید نعمت الله چهل
 خدمت نیز از بزرگ خدمت خواهر بیای کاتب قادری از خلفای اوست شیخ
 محمد سعید فرزند ارجمند یا با او و خلعت بجا کلاه صوری و معنوی از آستان
 بهیض غامری و باطنی بر آستانه چون منظر نظر حضرت هر وی ریشی
 یا بود وقت خلعت بی سکنه اسلام آباد در خطره مقدمه ریش با او نمود
 او را و اجدادش اکثری اصحاب علم و روح و تقوی بودند خدمت شیخ محمد برادر
 و نسب بنا و تربیت کرد و حضرت این شیخ تقوی مرقی است و از
 مدین برادران که گفت بزرگوار بودند خدمت شیخ محمد کفایت ایلان
 بسیار عز و قوی بود از ضمن در ذیل تربیت و عافیت می نمود

شیخ ابراهیم برادر خود و حضرت شیخ نجیب الدین معلوم است و او بهت خدا
 را او شهر بود از کلاهان مشهور است که بسیار منیر و که پیشش عایشه علی نام
 حضرت شیخ حیدر بود که از اجداد ماوری را آنم گرفت و بی بی مسکوره
 از صالحات و عایدات روزگار بود و بفره اش در انصای پرگنه دیوه سر
 مشهور است و مربع از باب عبودیت و در محبت منزه که اش از زبان ده
 بیان در نه مرقوم منقسم خود بود و چون از قتل و از که مشهور است و طبقه دار عالی
 کمال از اولاد یکی دارند که در عهد سلطان کشمیر از اعیان روزگار بود و اعتبار
 بر بنویشت خانقاها لب در یابی است بنام او مشهور است و این خواجیه شیخ
 در درختون جوانی و کمال کمالی بود که ذوق خدا پرستی هم را چند در
 خدمت حضرت شاه قاسم حقانی مرید شد و جذبه جدا کرد و در همان آنجا
 شاه قاسم بیفر مریدین متوجه شدند غایبانه از خواجیه شیخ امری بطور
 یعنی بی ادبی بخدمت او بلاک شد حضرت شاه در بندر سورت بیاطن معلوم کرد
 کار فرمای بمرت و بعد بدید شد مذاق قافله کشمیر و انچه علت حضرت خواجیه
 بقوت در کمال جوانی رود و او غلظت عظیم در طالبان افتاد و در محله سازد که
 مغیره اش مشهور است مرید که بری از اولاد اجداد سید حاجی مراد است طلب

الهی بر ایون دل سعادت منزل گذشت در خدمت پیرک حضرت
 شیخ نجیب مرقی قدس سره بوقت فصل خلعت را باوقی سنگت لازم شد
 آنجناب بود چون حضرت شیخ بنصره من رفت بدستور و بکران از میر محمد علی
 بهره یاب شد بعد واقعه وصال شیخ ارباب کمال بامر آنجناب مشغول بارش
 بعبادت گردید از علوم صوریه نیز بهره نو فر داشت جمعی از رفیق انعام او فایده
 شدند که ذکر آنها می آید رساله در احوال حضرت ایشان با خلفا و اصحاب در کتب
 با مختصار نوشته است در وطن مولف خود در موضع کربی در جوار جبهه کربلا
 رسیده است در سند از خواجیه و مناجاتی ثانی او در سلک ارادتمندان شیخ
 شیخ نجیب مرقی آنرا داشته است اما تربیت اقی از خدمت خلفا یافت در آنجا
 مشهور است چون حلت فرمود که در بچاری که هر دن شهرت در کربلا که کشتن بلیان
 در خون شد باین آن طریقت استقامت سید محمد است که آثار جبهه از قبر شریف او
 روایت و بهای شیخ محمد قاری است که بسیار متقی بود شیخ موسی بلیدی که روی
 بعد تحصیل علوم فرمود به ذوق طلب الهی و امن گزین شد و سفر تا کرد و بکران هم
 رسیده و او ای حج نمود آخر الامر در کثیر بکمال شیخ بابا الهی قدس سره العالی
 توفیق شد و فایده طریقه گرفت در همان اثنا حضرت شیخ حلت فرمود با شاره

اینان در خواب اراده وزارت حضرت شیخ طریقت علی که از اکابر خلفاء حضرت
شیخ خوارزمی بودند چون در مجلس رسید از طاعت تنجیب که در همان ایام شده
شنید و میران و مکدر گردید و با الهام ملک علام در خدمت حضرت شیخ پانصد
سالگرمی که سندیین طریقه گیر و بی یوسف چند روز با سخن و خطابت یافت چون
استغاثت کرد و اظهار طلب نمود شیخ متوجه او ایش شده سه سال در خدمت گذارد
و نواید طریقه گرفته با اجازه دارشادم جهت کثیر نمود و در بلد میر سکونت نمود
و خانقاه بنا کرد و مشغول باجرامی طریقه شد و بسیار یافت و شب و روز در عبادت
و تربیت اصحاب مشغول گرد و ترویج طریقه بسیار نمود اکثر ارباب اوقات
بزیارت آمده با جماع که بجهت ادای نیجه در خانقاه با ایشان میگردند و این
امورین شهر در اوقات عمل مخصوص مجده شیخ بود گویند که زیاده بر صد گشت
بجهت در خدمت ایشان حاضر میشوند و در شب و روز در خدمت فرمود در خانقاه
مجلس در وقت حضرت شیخ بیاید الی بالای صوف که الحال خیره منج و دیگر است
مردن کردید حرمت الله علیه رفته و اسعد خواجہ و علی کبیر از تربیت یافتنای حضرت
خواجہ محمد ظاهر رفیق شهر و روی است قدس الله تعالی سر ما که ذکر ایشان شد
تیم بود و آن این راه بر ساینده اول خدمت بابا کبکی ای و ثانیاً محمد شمس

فیض سرفراز و مالک محبت خواجہ محمد طاہر رفیق قدس سرہ رحمہ رسید و بجا
 استقامت یافت و بزور مجاہدہ صاحب کیش شد و بہر تہ اجازت بکرات
 رسید و بہر تہ ہر آن مستقیم ماند و حضرت خواجہ میرعلی دہلوی را منشا حضرت
 شیخ محمد شریف و شیخ یوسف و خواجہ ابراہیم خان از خلفای شیخ بود و قدس سرہ
 سرہم و بہر تہ و بہر یاضت و تقوی و استقامت بہر تہ ذکر و محاسبہ
 کلام است حضرت شاہ قاسم انوار میرزا لدین شای است کہ او در کتب حضرت علی نقی
 بکثیر آمدہ است و میں جا توطن فرمودہ شاہ ممدوح را اقامت میگفتند بجای شریف
 چون بیاشارہ حضرت ایشان در میں انکار و ارادہ ہستنا بجدید یافت
 و بکثرت بیکر مدخل رسید و گفت بنام شد و مجاہد گوی از اوراق برآمد
 و بہر حضرت ایشان انظار غایبات آنجا بسیار یافت و وزی از سر
 و کرمہ داشت و وقت شبی بعد غزل کہ متواہر وقت نماز داشت بیدار
 خون از نام بدن مبارکش جاری شد مگر یہ تفرید از جان گذرانید بعد
 حضرت ایشان بدنی سرخ و مود و قوامت بسیار حاصل نمود و بیکر
 سلسلہ قادریہ بکر تہ مبارک حضرت موت انعام از پیش جنس فیض اللہ قادری
 اجازت سلسلہ علیہ نقشبندیہ از قدوہ اولیا خواجہ دیوانہ صورتی کہ از

کامل خواجہ اسلام جو بپاری و تجارت طریقہ چنبہ از شیخ سلیم فتح پوری مبارک
 و غنیات دیگر کثیر رسید خوش از شاہ و ملک رسید و عالمی را تربیت و اعاده
 از حویق و جو کرد و در ہزاروی سہ ہجری ملت فرمود و در ہجرت قبلہ مبارک
 فرمودہ بودنی گورہ اگر است بسر شد ہوز بہت حراق سواہی این از حد
 مشہور است حضرت بابا از سر بیان بلکہ از خلفای حضرت شیخ مودودی است
 صاحب حالات علیہ و کرامتین بود بہت با سہل و سہو و شہت و از خلفای
 شیخ امتیاز حاصل کرد و در استقامت و مداومت و شدت زیادت و اول
 سنت زبان زد محلا بود سبہ ریشی بابا کہ ذکر شئی آید از مریدان او
 شیخ نمیدانی از برگزیدہ کان وقت بود سہ و افزا علوم دشت سفر دینی کرد
 اکثر شیخ را دیدہ فہمیت حضرت مجدد ملت ثانی شیخ احمد سرہندی فاروقی
 ہم رسیدہ و سہرہ اند و فرمایید کردیدہ چون محبت بکثیر نمود و در قلعہ بود
 توطن فرمود و در جلد دوم کتب حضرت بنام مشارکہ تہذیب است
 ہر سر قوم است مفرہ شیخ در سوہ مشہور است شیخ تہذیب کار بعض حضرت کہ
 تعلیمی یافتہ رفتہ رفتہ کارش بکثرت کشیدہ فراییدہ ہر یک ہفتہ و دہ روز یکی
 بخود و خوب افتادہ بود اخبار از مطالب حاجت می نمودند و بہت

شهره و روی و مبادی طلب ظاهر از ترک غفل علی مصمم کرد و نورانی
میراثش بر برای افتاد که شاه یقوت کند داشت بر نعل نشسته طرف لغت
در کتاب و درس را گذشته نشسته چو مکنی به معنی با متول بدیش حکایت
تسویه که بر به سوره بی ولد و او هر که ام را پسری مهر و صاحب قبایل
دری یاد یونی شد از دشمنی است یکی کرم خواج محمد افضل جری و دو بعید محمد
علی قادری شیخ عبد الفتاح از دست اوست سیوم بدیگری از ایمان چون در
خیزه حضرت مشایخ که در خانقاه علی بالای مسجد که مقبره حضرت والی است
خواج صادق از اکابر این شهر بود اکثر عمر را صرف تحصیل علوم نمود و از معارف
عالمی علم شد بحدیث فخر آمد و مسافر شد بحدیث مجد و اعلی شیخ احمد سرمدی
را هم دریافت طبعی مؤذن داشت کاری شوی مؤذن و نهی گفت از بهانه
ایش بود غفلت که رنجی سریدی ایشان را در ایام سرمد عودت نمود
موجب حدیث و نوی اجابت آن بر خود لازم نمود و لیکن سرمد از شهرت است
بیطرف سرما که بسیار طول و سده راه بود و در حرکت آن نگذوده ابا نموده آخر
الامر ایشان بکعبه گنبد شد خاطر عزیزان بر در ایام و احمد ام در ولایت
مقامی است منع و شافی است رفیع خیرات را در کاشانه ولایت ایشان خود غیر از

و وقت و اطلاع بصف حاضر ساختند بر کس بهره خود در اینجا بدست بیاورن
 حالی شده باز بجای خود در رسید چون درین و اقیه تا خبری بوقوع آمده تهر
 مضطر شد باز بخدمت ایشان بهره اندوز گردید تا مقصودم برکنه نمود ایشان
 بجهت بهتر خدای و شایسته راه او در خانه پیش برود و خود و بصف بخت آوردن
 حاضر از شناسافت در باسن بجزئی نیافت و میران ماند هیچ شایسته
 اینان او را بر این حقیقت آفت ساختند و الله اعلم بالصواب بکدام کتاب
 حضرت محمد و ائمه شیخ احمد مرعشی بنام ایشان است چون علت نمود
 در محله و اندیشه خود را و در محله و اندیشه خود را و اندیشه خود را و اندیشه خود را
 کمال الدین مثال گوشت کرد و کشت جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و در حق
 و تحقیق بدو بود و رسید به جایگاه شاه آواز و کمالانش آید و در راه
 مجلس خود نش کرد و در وقت امتحان و معارفه علمای و سید مراد علی
 در سنت مولانا بود تا عاقبت حاجب علمای شیعه را لازم نمود در محله و حالت
 در خانه خود آورد و حاجب کمالی از قبله کمالی است تحصیل علوم نمود
 همسر سلطان رفقه به کی از امرا شناساند رفقه رفقه بجهت کمالی که در راه
 و در امتحان و قایم علوم خصوصاً بجهت شیعه و سینه و اگر از آن غایب بود

کتابت شد

الحاکمات جزیره از خط و نشان هم بحال است در نسیم چون کتاب مع سواد
 البعاد را در تصوف بخط او یا قریب به خط یکس می بینیم بجز تفسیقی و شکی که از او
 تا آخر میستلم و ده هزار بیت نوشته است قاضی ابوالحسن ابوالقاسم بن زین العابدین
 جمال الدین شاکر گویند که ذکرش گذشت بخون علم است به بنات ای
 بر است به بود اکثر علوم در خدمت والد بزرگوار خود و علم عالمی در تحصیل نمود
 و در خدمت فضلاء دیگر هم رسید تا آنوقت که روزی بجهت بیرون رفتن در قریه
 زخمی گشتان من در خدمت کلانی را بریدند و یکی از بخیان در خدمت والدین
 آمد و استغاثه نمود والد بزرگوار از بخار منع فرمود و این ابو القاسم علم
 نسبت مصافحه قاضی صاحب اخلف قاضی موسی شید خدمت قضایای شهر
 و بدینست و مصافحه انصرام نمود و اموری چون ولایت فرمود و در خطره و اهل
 بزرگوار آمد و ملا حاجی کی مدرس مدرسه سلطان قطب الدین و در مجلس گفت
 شاکر و شیخ نبوت مرئی او استاد ملا حبیب فرزند ملا حاجی ندی
 منعی شاکر و شیخ نبوت مرئی از بخیان رفت بود و مجلس علوم کرده
 اگر عمر با فاداه استغاثه کند رسید باندی ای لیکن ظاهر از او و او
 بود و شیخ با حسین بن شیخ عبدالکریم والد ماجد دوست که ذکر گذشت

بهرام نام از علوم صوری هم داشت چون بفرموده با اکل از همه روشت روزی
 مسکن خود بفره زاد او مردم در صفت و حکایت افتادند گفت که روزی
 مردم را امکان حرکت نماند بود و در نتیجه که بارش بکمال شدت بود و بسیار
 رحمت خود در جایگاه آورد مردم بخت آوردید در سخن او آوردست و شنید که اگر کسی
 از رویه خود بر آید و بختی آرام بودم غیر از شاه و پادشاهی استغنی
 تمام کشت قوی بوده و اثر است و بسیار میفرمود و جهانگیر شاه یکباری او را
 با خود در گشتی خود آورده و اثری در او بسیار در و منش کرد و بهر را بهر
 و ششام خواه نوجوانان بچشم که باعث تکلفش بود و در ضمن مذکور است بابل
 مطلب و حاجات بهر از مدعی و او خصوص بهر و حالکان کرد و برده
 و موعظت شاه مطلب صاف میفرمود صاحب میر عدل در محله لنگر تیر بخت
 داشت استخاده علوم دیده از ملاجی کنای جد پیری قاضی محمد یوسف
 بعد از رحلت بوطین تفریب خدمت بابا قاضی صالح ولد قاضی موسی شمس
 در محله فیض خصوصیات میکرد و در تفسیر بسیار میگفت تفسیر بسیاری از شعر
 آورده بود و ملا محمد طاهر صدر نواب او بود ملا نور افصح کوه طاهر که حاشی
 خاموش و سحر میر جوینی و ملا حیدر اتو شاگردان او بود و ملا محمد علی

و آنکه رسول و انا و میانه قد و جاکیم شاه اور ایست که بیهان طوف شد
 صاحب حسن و طبع هم بود تاریخ وفات اوست و ای نب علیه صحت گویند
 زمین علی را بیهی از خدمت و انشمال و جامع الکل است شیخ یحیی مری خد
 معلوم کرده و مرید قدوة الواصلین محمد و شیخ خزانة قدس سره بود و با صفت
 برتبه نصیحت پیر و نامی از سعادت و قایم تصوف هم حاصل است از صاحب
 تقوی بود و در او اطمینان اختیار نمود مارک بیده زیارت مرید و حضرت
 مشرک شتد و از شیخ ابن حرستند و اجازت حدیث گرفته باز بکفر حجت
 نمود و اوقات را صرف افاده علوم کوی فرموده و عطل اتران شد و اصلاح
 تقوی کند آید چون علت نمود و بر سر کن خود در محله عبادی به فن
 یافت سواي نیت که رقمه صدق شاه پسند بر کان و یکرم به و بقیه
 ایشان ریاضت کیش و چه از طبقه مشایخ ضعیف اندیش زینت افزای پسند
 بودند و کرمی از ایشان به سهل اختصار اسم نویسی مستطی آرد مدی نشی
 مرید هر وی بابا ریشی قدیم کشتی منوع بود و در ای نگاه مرافق است
 ریشی مرید هم ریشی که ذکرش گذشت صاحب کرامات سی ریشی مرید بابا ریشی
 از اصحاب ذوق عالی ریشی مرید بابا شکر الله عزیزی صاحب و تقوی

بجایای رسیده بود و عمر بسیار یافت چند ریشی و بر آن چلید و قوری ریشی کار
 کرده و بر پیر کار بود که ذکر کرد ام موجب طایل کلام است غامضی که درین
 روز کار بر روی کار ظهور داشتند اگر بی موجب بماند آن حضرت خداوند
 و غلطای ایشان بخصیص حضرت بیاورد و دغاکی اندازد از این است یقین می کرد وقت
 خصیصه بیا بر خصیصه است و پایی است او را بر میزند و بعد آن عمری کتاب و عبادت
 کند از ایند خواهد بود و از آن خواهد میاد الدین که هر قوم شد عالم عامل و با خبر و صاحب
 دنیا و سواهی شیخ ریش الدین را بپوشانی است خواهد بیا بر میزند و حضرت
 هر بر میزند پای او فرمودند بعد آن بجهان عالم حج رسیده و بهایند و نوبت
 هر دو بزرگ عالم عامل خواهد و او دکنای باده نوبت بسیار شود و تشریح
 خواهد بود از آن بخلص اصحاب بابا بود و چ کرده بر او را بیاورد و بر میزند و عبادت
 مثل بر کاهی بود شهادت یافت و مولوی شیخ دولت تو یلدا بود و مولوی محمد
 از اصحاب علم و حال میان با ولایتی و اگر د عافیه اوقات خواهد بعد از آن
 حافظ قرآن و به تلاوت قرآن مشغول بیا بجای آن درس و خوشنویس نیز است
 قرآن میفرست از احمد قد میاد خواهد که بپایند بر پایش و سر دخی
 محمد کافر خوش ظاهر و باطن بیا جستن از کلمه رسالت میکرد و نوبت بپایند

از صاحب کمال خواجہ محمد پیر صاحب فقر و فاقہ و تارک ہواں دستغنی باری و
 محاربت سخن و مزاج و محاسن او تر عادی صاحب کثرت ظاہر شیخ حداد و
 دانا و پارسا زینہ بایا و پش خواجہ الزکریا داری بر دوغیر و صاحب ذوق
 و شوق شیخ حسین صاحب محبت عالی شوگر شوی تو کہ بابای باخوری کو کہ
 زنت کاب و منق شیخ محمد صادق و خادم فقر شیخ محمد گیار صاحب فخر و تقوی
 خواجہ محمد اکابر صاحب شیخ ابراهیم بھاری جانیاز مرشد بود و صوفی مزاج و خاد
 فقر شیخ حسن بکدور آمو مقام آمو دست بسیار با فیض و برکت جانی ابراهیم قلی و
 زاهد و واحد صاحب لوک شیخ حیدر از اخلا حضرت بجا و نوالا مشکوت
 کمالی است کو ذکرش گذشت بقون سلم است و اصلاح و تقوی پر است بود
 فقر و شیخ ابو العطا که از منو بان حضرت بابا فغان جب کی است آمو دست
 و ادعای نسبت موری هم داشت بخدمت شیخ مذکور و در شیخ حیدر دارند و نیز
 یکوید که حضرت عایشی بی بی مدینه شیخ ابراهیم کو ذکرش گذشت در عقد ایشان
 و شیخ محمد امین جد و پدر استم و شیخ محمد شریف مشهور بکلمه این اند تعلق
 و ممکن و محبت حضرت بی بی است و ملاک بر صدق و بابت دارد و العلم حدیث
 که از عید دیگر شاه تا او آخر دور جهانگیری بر منصب روز کار بود و در تارک فاقه

ما نمیکند از مردم بیشتر در شیوه سخن گفتن و ادب شروعی در میان میکنند
 و شهروان خود درختی که بجان خویش در لاس نمونت بود سپاه بر پای آن
 خیل و جواد و پس اندر دو نمونت میفرمود پای نبات زان خضر بر گزده
 نبات ایران در حرکت آمد سیر و اق و غرسان کرد و بختشم کاشی و دیگر
 آن و محبت داشته پس از آنکه مانند بسیاری از مرسل کردید حبطن غیر
 خستولی گشت کثیر معاوت نمود بعد از چند وقت در ملک بندکان حضرت
 سحر و کردید و درین کتب کثیر به بحث تصرف اولیای قاهره در آید میر
 آن و یار که معظم ترین بهات خط فیض آثار است مقدار و سر افزا گشت
 شمار که با ناصیه نوشته میشود و از دست او است و در پیش چشمش
 نیز در پیش است شعر فدای ایمنه کردم که گستان مراد و درون خانه جلگه گشت
 و در ده منظر بجهان بوی نصیان میباشند و در گل به نوای مندیان میباشند
 و بادینی از خوبی عالم شازاد جهان نظاره جو غریبان میباشند و اقبال حسن
 کار نم آید بر و نادر به صلاح کار نه انبه که از صفت و اسیری چنانکه ابر بار
 گذشت و کو فلولی که عزت و اعتبار آورم تا بام آملن و دره نیار آورم چون
 باز سیده میوه که با دش بر آنکه شاد دل صفت و ختم آورم شادون

قریب تمام از یاد و در گذشت

رنج

دل و خوشم که هر جزو در دانا کار عشق است چه ابر او آورم تا سر
 شتی شوم و در دانا و فتم تا چون گل بجان نوزی تو عابر آورم الطبی کرده و در
 دیو این پرست است از غری گفته شهر زافانه پرست است تا یک قطره از قزاق
 تر حسید خفین هزار سان و چانه پرست است از خون خویش دست زد و خف
 مظهری که کشاخ بسین گفت شانه پرست است اکسدران که از کنگرستان
 به هیچ طرفی زیبار و بگرن توان لب به چو کتا بدول این مردم بجان و منش
 کاستنای بل کافورستان توان لب به جام خورشید دل مظهری تان مسکن که
 او باره بکند کنگرستان توان لب به غم ترک خویش گفت است امر و زنده و خون
 طبع جفت است امر و زنده شادی زنده چون گل گفت است امر و زنده یک قطره خنده
 معنی است امر و زنده شادی انجام کوی نوشیدم امر و زنده خوش کرد و
 می کردیم پامال برز کم فلک میزد من "اور جاده آسمان میبختیم"
 در عشق یاده و نالای باید زبانت با دل کردیم و الی باید زبانت با ناله
 سخن فکنده دور کردن جان حکم جلیت تر زلال میباید زبانت با سینه زار و زبانت
 که کثیر جلیت فو که سینه سهره از علوم رسی داشت در مدت نولانا میر سلی
 خط نموده اندک تنی کمال این فن حاصل کرده بی نظیر وقت شد معاصر به نور

و این را می بردند سلطان کتاب می نوشتند محمد از این علم که از سایر خوش
 نویسان است تا که دوست بعضی یک و اهل بیگونی و اندک علم آموختی که هر اوج محبت
 هر روز بر وی بود و حکومت آصف خان جعفر طالعش از خض می اوج نمود و
 از تیر آن خان که در آن هر جا یکی که بدین دیاری آید از خوان عطا دتوال
 هر روز می کردید و آن بسوگش نموده معانی ساقی نامه یکی گفته و در مضامین
 آملاس اندیشه و حکمت گفته گویند محمد صوفی چون از ساقی نامه ادبی این بیت
 شعر را از این خوش بخت بداند است این بیت در استین بر شد با این مصیبت
 از استماع این دو مصرع مخلوط شد نو و اگر این بیت می شنیدم را و نظم
 نامه می کردم در سنه هجری و دو ستاره عمر ادبی از اوج حیات مل جل
 مات نو و صاحب بیت از اخبار است شعر ادبی از چکانه بی غریبی بی نظم
 و دید و دو ستاره از اسناد ارج کر و این چند بیت از ساقی نامه آن
 با و خوش معانی است شعر این نظم بجز ناله تها و ایم با تم تر و امان
 ایم نام شبیه بر و خوش باران دستک شده یارای رقص بر پای در گفت
 مراد این خوش بخت بداند است در استین بر شد اگر بی مثل من صد و چهار
 کرد و بر روی زمین بنه و در این بخت بد و سالی نامه که بر چشم طالع

چنان در پیش دیده و بخار شد که شبی خوابم بگزیدند بیاسنی را و
 آن صبا بخش خورشید او را که با دیده تابانم که آن خوش لب و چهره
 در من بوی سبب و نسیم هم خاطر انگیز شد از سببای گل نشسته بر شد و یک نغمه پرواز
 در غنوم نام از که گوش آید برون افغانی هم آوایی در آفاق جای بیغیر ایم
 کرد و درین یکپایی آوایی بر این عرمانی به خوشیم کاری کرده ایم و میدان
 گرفت صبح و این اشعار هم از شست و هر سر که به غم فراق آید بود و ایم
 بعضی که روز جزا سرخ رو و ده از خیال لغت در سینه جا گرفت آری که
 تو دلم مرز و شکو بود و شبیه عکس حالش چنان بجای چشم که کتب گذر مهر
 از سببای چشم بود و دیده باز کنم بر رخ تو از حیرت که کند نگاه تو خوش
 تا به چشم بیای که بی تو می تا کردن اندرون و شبیه مرغ کلام در سببای چشم
 به بجای سینه شرمیدد از خاک آوایی بهر کجا که بر شادیم و آید چشم و لطف
 شبای بدین همه حیرت افغانی تا جهان سر و لب لعلان خرم و زمان و آید
 جهانگیر باد شاه در صد و دکن بود با هم نام حسن و سی و اصفهان بدین
 فتح برادران و سال هزار و سی هفت باد شاه شد چون ز نوم کفر از کسان
 بران محمول بر ستم زوزیت شرح تاریخ که کند صوبه کثیره با اعتقاد خا

که داشت در سال که هزار و چهل و سه ظهر خان بظلمت موبد کثیر مقرر گردید و سال
 سی و چهارم سجد جامع که نوشته بود بعد بعد سال مرتبه سوم با تمام رسید نام
 نخست سال اخیر به حکومت شهباز درین سال با شاه منوره جانبی شد چند
 سیر و شکار و تربیت باغات خصوصاً شالی که در آن سیر و تربیت نمود
 و همچنین در باغین منظم ساخت باغچه ظهر خان مردی عیاش و خوش خلق بود
 باغ ظهر آباد که در جواره موضع برید و در آن باغ گلشن که نزدیک مسکن
 بنا کرده است انواع درخت میوه دارد و تمام گل از ولایت بسی و در
 تمام آورده درین دو باغ مذکور بنا کرده است خصوصاً گل زنبق و گل کلبه
 و گیاهان دیگر که کثیر بود در عهد او هم سید اکثر به عادت سلطان بنی
 مظالم و قضا و محاکمات در عهد او دور شده و سر دخی بجاری از طرفین و
 آن جناب منوعات شرعی کین سی و دو نوع گشت چنانچه بوجوب عرض او
 از معین بدعادت صادر شده نقل آن بر سر دروازه سجد جامع بر سنگی
 نوشته است از بنابر کائنات فی الجمله شده از وقایع که در عهد ظهر خان
 و او است نسبت که کین سی و دو مرتبه سفر او بسیاری است ظاهر شده و محال
 برین داران انکار کثیر آورد و در نفع نام به حضور دستاورد و نیز از محله و

شینه که در عهد ظفر خان در کبیر رود داده است نصیبه مردم اهل این بام و
پیشین است این اول از موضع مایه بود جای توست زار بود اشتغال گفت
مردم اهل شیع بجه توست خوری رفته بودند بکانه و هجوم مردم بسیار
در میان مردم سینه و شیشه تراغ افتاد و شیشه از روی لب کاشودند در میان
شب در خدمت قاضی ابوالقاسم پدر قاضی محمد عارف ظاهر کرده اعلام شریفی
بنام بابایان که نقشه در حضور آنها از طرف صوبه دار اندک مبارک رود
مردم عوام بفرش آمدند قاضی را متوسل بدادند خود نموده خواص عوام
بجانب ولایت و شرفت حرکت بدایت قمرالت قدوه ارباب شاد
حضرت ایشان خواجگود خاوند قدس سره که از اکابر سلسله عالی قیادت
در کبیر ساکن بودند رجوع آوردند ایشان بکام شریع و نام صوبه بنام کریم
چون در جنبه بابایان نامجری بوقوع آمد حضرت خواجگود حضرت جبار بر آمدند
میزین بر نام صوبه بخواجگود افتاد که با نموده بطریق تمام نیز آورده سامبار
رسایند لیکن ظفر خان نقاد حضرت خواجگود در دل آورده در ضمن نکایت
بماله و تفاوت کهنه بر نکایت حکم پادشاهی بطریق صوبه دریافت کرد
در دو حکم از خانه حرکت فرمودند و منزل اول در بخت جبار گردید و معنی از

بهر در کاب ایشان سده بعد زیارت شاه جهان آبا و ابا و نام سلطان در لای
 جوی که در نزد ایشان لکین خود به حسین الدین بخت ترویج طریق خاتمه بعد از
 پادشاه مکنیز رسیده و در سال هزار و چاه و هشت آن مخدوم الامام در لای
 واقع شده و مقبره بنابر که ایشان در آنجا است نیز از سر که چون تقریب و ذکر و چه در
 سقست اتفاق افتاد لازم است که برای ترنم این رساله شیخ از خوان همان
 و تو مژده است لازم آمد چون که آمد نام او در شرح کردن رفری از اقام او
 یعنی نامه جناب مقرب با کاه محمود و حضرت ابا اکابر سادات بخارا اند و الیه
 ایشان میرسد شریف است و به خط حضرت قطب الا برادر خود علامه الدین
 قدس سره میرسد و از حضرت ایشان در سال هجده و هشتاد و یک بطور آمد
 چنانچه در خط واضح میزبان است چون حضرت ایشان را در او آن جوانی در خط
 خوش آمده باشد و غنی در خدمت خواهد آمد و ده سدی شود و بخواهد که
 اندک بود که او باطن مشغول شده و در حقیقت جذبات روحانیت حضرت
 بزرگ مشکل کنی یعنی الهی فایده راه ایشان بود و در اندک زمانی محال است
 در او است بجز فایده که دیده بر اکثر احوال فایده شده و اندر نظم و نهایی
 مقامات را با آنها رسانیده و ساقوت اختیار فرمودند از کرامت اولی که شریف

چندی است که برخی فرمودند باز میوه هندوستان می‌دهند بر مردم اینجا
 رسانیده بکثیر رحمت فرمودند از آوده سکونت نمودند در محله که مسکن اولاد است
 خانقاه و اصل آن مکان خانه حسین شاه پادشاه کثیر بوده است تعلق بخاندان
 حضرت خواجہ گرفت سجده مختصر بنا فرموده بودند چون روزی در طریق گذشت
 بر او ات و تو ایستاد آوده خانقاه رسیدی فرمودند بگویند که در محراب
 جناب خدوه السلام صبح ابرکات حضرت میردلیسی بابا دهمین در محراب
 لطیف و راستگی دهر استی برده است آوده اند از این موضع تعلق
 تا از ویرانی بیابادی باشد اینجا سجده مختصر بنا نمودند که آلا این موجود است و در بنا
 آوده منقشان و علمایان گرفته اند ببلند نظر خان باغ نظر خان که آباد شده است
 نوعی محو ساخته که از نو آوده کشیده است و آب جاری و آشار و فواره و چای
 و صندلیکن نوعی بطراوت بود که بنامشای آن مردم می‌نهند نظر خان در
 سال هزار و پنجاه نفر شد از آوده سلطان مراد گیش که بهر خورشید پادشاه
 بود در تاریخ بکمر آوده چاه و یک برسد بکون نشست بکمال آب و هوای
 شست که دیدم علاقه زمین داران شاه آوده پشتم دختر آنها را در عقد آوده
 بود و موجب انجام کردید زود تر طلب حضور کردید علیر و ان خان به طاعت

سده غرت را بر او پشت و در دست کمال از آب دهوای کثیر نماید
 بر پشت ظفر خان کت و دم و تارنج کیم از بچاه و سه بریر حکومت نشست
 تا مدت چهار سال انفسم و نطق اینچنین تسلسل بوی پشت و چون خبر تفرش شد
 شد غریت سحر بند نمود حسن ابی نام و ظفر خان خطاب پشت در شهر و غزل
 تخلص میکرد و از خواهرین شاه جهان پاوشاه بود هر طرف غریت می نمود
 لوح و ظفر نیز چهره میکشید و بنجدانی و سخا و جود کوی بهفت از افغانی بود و میگفت
 صوبه و اکابر بود صاحب شاعر از ایران بریدن و اکابر رسید و درج
 قصیده و سبک نظم و این بیت از آن قصیده است بیت خان قوی که تو روز خجسته
 خانی و بکران یک خانی خان ندگر رحمت بسیار بآن بگردان و قصه و طعنه کرد
 در محبت او بسیار مفرط کرده و دیده با سر انجام تمام و ساهان لایق بود و ایراد آن
 وقت رحلت او نیز اصحاب قری در مدح او گفته شعر خان علما از این بزم و بزم
 ساینده ام و در شجاعت و سخاوت چون ظفر خان تو نیست و به کام تیر
 این شعر ظفر خان از آیه حافظه املا رسید شعر جهان جوان شد و قصیده بسیار
 می بندد و بسیار بای قیام و شکوهی می بندد و با فغان چون نارسیده و برگزیده
 و شکوفه می رود و شاخ باری می بندد و در تعریف کثیر کلام بسیاری دارد و در ایام

صاحب مملکت خدیو ثلث و سیمین اهل از دست ساقی اهل ساغر مملکت
 کشید چنانچه عمرش بریز کردید و تبت زمان پیر صیف خان مقرر و تصور بدای شد
 در تاریخ بکر از و چاه و دخت بر سید حکومت نشست و دست و سال خطم کو
 بد و بت و قیحد تمام نمود و هر چند که غیر خواه عیت و نیک اندیش بود لیکن از نقصان
 نقصان کلی بطل روی آورد و خط پیدا شد و دوم از مملکت عیت از ضیق عمر
 شکوه الم بسیار یافتند از یافت قوت لایعوت بودی و فای شتابان شد
 و نقصان کنه این ولایت ضرر مالی و جانی بشمار رفتی شاکشید و بدتی مالی
 روی طعمای ندیدند با و شاه از کمال عیت بر روی و غوغای مردم کشید بسیار نمود
 و از طرف وصل کوهرت و شلال کوت بلکه بهر رسد غوغای آبادی میر
 مقرر فرموده برای انکار محصلان و سر اولان تقنین منسوخ نمود و حضور بهم
 حکم جاری کرد شاهزاده ام اکثر میرات بر دوم غوغای کشید که خط زده که کشید
 رسیده بودند رعایت کرده باشند میر کیف مردم مکتب خود خط شد و
 ریادی کشیدند ازین سبب موبدار آبر ویزی شد تغییر یافت حق بکنند
 تصور بدای مصلحت شد و مدت سال حکومت نموده در شهره تغییر یافت و فرمود
 و ایام حکومت کما بین بر سر رده طلب حضرت شد علیه و انکار است دوم در شهره و

بعد بداری زار یافت این مرتبه تا بهت ملوکوت راند ثبت بسیار حکام
 صاحب خزانة بود خرج و اخراجات بی شمار و طرح عمارت بسیار می نمود و چون
 بطراوت و نصارت و طرف شهره بنا کرد و آبجوی و آب بار خواره بر پا داشت
 دیگر در برگه نیاک در موضع میل بل باغی انداخته به یواریچیه بر چهار طرف
 نموده است آبجوی کلانی از تحت کوه آورده و در صهای کلان در باغ است
 و در کیشیچ باغی بر این نیست از درختهای میوه و درختار و عقید و درخت صلی
 و در حباب شهد مقدس رسیده و قن نموده بود و علی کوما الی و الی و در
 قن این کلستان خوی آب تن مل در میاست که در و طرش ستره مخمل و بجا
 شمر پد شک سر سرت و در ایام بهار آتش لبالب میاشد سر و و که از این
 و قات مر بخیان از ان شغای یا نید علیان بصوت می رسند و در
 کوه بر خجال مر ای بنا کرده اند راه پائین در بر آمد باره نموده نیز نام برد
 علی آبا و ساخته زیر کوه راه های کوستان در مت نموده جای خوش
 پاک بود ششاه زمستان به جور که در صوبه داری او بود کندن می نمود
 تا بستان کشت بطرفی نمود و درین آمد و رفت لک فرج می شد بستان
 میگذر اسند در خانه و بر تون مجاه و چشم و او کام انی میداد و در و

این ویارم دوم تر لبش ازین پویش عصاره کز طلا و نقره در دست گرفته
استاده می بود در نقره طرود طلا و نقره و چینی و نوری بادستار دولت
شریفست کلماتی بود و این مرتبه در عهد علیم و ان خلدن از او احتیاجی در شیر
رویداد قضیه نخستین مهادیو مکار نام که تفریب نالش خط غلط از دست خود
بسر داری حایه نام نام بطور آید باین جهت از روی شکایت ناظم فرمود که
بوی شیر را بکشور طلب شد جناب ارشد و الا استگاه میر محمد علی قادری
در آنجا بود و بر روی حمت فرمودند ملا یوسف کاسو محمد و صوبه شیر هم در آن
میان بود و بنا بر روشناسی او بار شلم جهان پادشاه اردو استغفار نشان
فرستاد گفت که کاسو ام راه آمدی از عوام مهادیو که ام فرقه کناه
دارد گفت از راه پنج آدم و سوار دوم را بقتضای داناتی نوبت گرفتن
نمید نباید و در نهایت بشوند که این مهادیو کناه دارد و به عوام کناه دارند
تا اظهار توجه نمید نیوبت بکنند پادشاه غصه شد گفت هر دو فرق کناه دارند
این ازین کناه است مثل تو حرف شده و مثل اهل اسر است و استبه و محاب
خود و واقعه بدست است که اندام پنج که از راه میون آمدی باین عتاب
از کجا غصه خورده بول بر ساینده و بقتضای تافت در تاریخ که از شمشیر

بنو عیسی و ان عثمان بنیان آمد لشکر خان بکشد مکر و کثرت قرار یافت نماید و
تیم سال ایام سیر و شکار برده عیت پروری و آبادی شهر تقصیر روند
و بعد از آن غلبه تا بعدی بود که در و نایک و در و نیم من شاهجهانی باشد
بیکس من میفرستند ازین امر خلق الله جمعیت و آرام بسیار و آشنند و بر
بهاک طرقت شمال کول لعل مانع بر بلندی نموده آب و آب رود و
عباری ساخته بودند و در صیر کاه مردم شهر بودند و در ان رستان دریاکی
توی بخ بسته بود که اسپان بار برداری بی تلفت بالای بخت نریس و دریا
ایان سر میفرستند و در همین سال زندگان با و شاه بلند اقبال بود و نظری
لیدین محمد و در کتب بسیار از قضای مالک بار آورده عیادت با و شاه
و اصلاح امور ملی که نسبت ناسانی و در اسکوه کردی عهد شده بود و بر هم خورده بود
در وی بخت جانت بند و رستان و بود و چنانچه محل مرقوم خواهد شد و در مقام
شاهی از احوال شاهجهان با و شاه بطریق احوال مرقوم کرد و در سابق تاریخ نگاری
در وقت تولد آن با و شاه تصیف است گاه در سال خبر ابر حیرت سلطان خرم
موسوم بود بعد از ملت جیا کیم با و شاه از نیشهای جد و دهند خروج بند بود
بکن منبر آصف خان و کار بر او در ان ساخته در سال از اوضاعی سخت معلوم

بنیاد

بر خلاف قرون اسلام مروج شرح شد ضبط در بطا اوردن یکی بعدی نظیر
 که شاهزادگان محمد کاسم قدرت یافت از عاوده ادب در صورتیت و
 با سلاطین محبت قلم به تبصیر مردم ایران و توران بکمال نوشتن واری
 بزرگ مثنوی سلوک عید داشت و هزار یکصد و سه حساب کندشت که چند باقی
 بود او پس بشری بعضی اوقات حرف از آشنایی بزم میشت اما هرگز
 در انصرام امور مملکت و صلاح و معوی و بندوبست سلطنت دره با سلا
 می انداخت چون مرض رسید که ملکوش اوزنک با جمعی از بی ادب و خاندان
 از کابل قافلت سکی از قبر با شاه برداشته برود و ساز عید شاه ایران
 قندار هم در میان بود و خود توجیه شد بکمال فتنه دار شکوه و اجتهاد مردم
 بخش بهر خود در این بیخ و ستاد چون از مردم کاری بعد عاصرت میارود
 با دولت عالمگیر اوزنک نریب بهادر القیون نمودند بندگان ایشان بجهت
 این فتح قندار هم فرمودند تسبیح اکثر ممالک که من از دست ایشان شد
 غیر نسبت و من این و تصرف و در شکوه که از شاهزاده کسی غیر از دیکه
 نبود مزاج و تاجش ظلی راه یافه همان اختیار ابدت داد و از غنیمت
 شاهزاده و حضرت من عازم ملازم در عالم قدر شدند چون شاه عالمگیر از

استحقاق بودند و در آن گاه افواج برای ممانعت و حمایت ایشان تانزیه
 دست داده سلطان شجاع از چینه قدم جرات نهادن محفلت ندید و هر چه در توان
 و بدست اجماع بعد فرزند ارشد گاه بنی که دید که در آوراق آئینه و بجا
 هر قوم میکرد و در اگر آباد نظر بند شد بعد جلوس پادشاه عالمگیر قریب
 شش سال بمن خزان میگذاشتند و در سال نزد و نهاد و شش مرغ حبس
 قتل نمود. سال تازیان نوبت شاه جهان در مدعی الله گفت ستر خان را
 حکایت و اداری ضبط و نسق آن پادشاه عالی شان آن قدر بر سر
 نواه میگردست عشر عشری از اقبال و اقوال ایشان معلومیت مشهور است
 که در ایام کون که در سلطه اگر آباد و تبریزی از فاضلان خان سادات
 واسطه گذارش مطالب مورد ضروریه در میان ایشان و پادشاه عالمگیر بود
 کیفیت و اسبیدن و لاجد خود با نور سلطنت سپید ظاهر افاضلان بعد
 گذارش اوضاع و احوال پاد عالمگیر ظاهر کرد که هر روز در محفل چمن چاه
 کس از متعین پیش آورده و اداری میفرمایند شاه جهان بت تاعت
 برز آفرود و بکشت سروده که ملک انحراب نموده هر که پیش پادشاه و بجا
 کس نمیداد میرسد از در بر و قاضی و داور و غیره که توالت چه توان در شمار آورد

و توفیق ما بین امر خیر مشغول بودیم و همیشه یکبار و دو بار از ان مظلوم بنمودیم و منادی
بودیم و باز از میرفتند پس کثیر زیاده بود و کس و مادی حاضر
نشد ازین دست حکایات بسیار است و عامه حسرت نمایند و صد و فضا
ازین جهت بی اختیار بند کار از باب کمال آن روز کاری برادر حضرت
صاحب کمال که از ابتدای عهد شاه جهان بر منصب بطور بودند و در این دولت
و کثرت فرمودند حضرت ابو القاسم علی بن عثمان از شایسته این دیار است از خود
باز یافتند ریاضت و محبت حضرت شتعال خود و کوی سقوت از کمر او
بود و بود خالجه حبس حضرت بایاد او و طای است و نوای ایشان قهر
بسیار اویده تمام عمر ترک کند ایندی ترک فواکری و غریبی و
است سر دهم است و عالم باطل و مروج اهل کوم بود و فقر او ساکنین و
بروج تمام داشتند در وقت خود طراد تاب غریبا چارگان بوده و کما
فرمودند با وجود درک کل غنچه و جنس نقد حال فقر اینست و حضرت خضر
صحت داشته بودند و تجرید بود تمام عمر بصیام و ترک جوانی بسر برد و اگر مرید
طی کمان و فقرت اکوان و اعانت غایبان از شیخ دیدند و نظار دارند
کی از مریدانشان میگری کرد و فراق شد و میزد آمد و در دم کما مقتدر شدند

معبود مطلق می آسود بعد وصال برادر خالید رسیدگی ملاوه و ستاره جو
 بر کردن دشت و مسلم ارشاد بر زبانی بر افروخت چون جیت حق پوشت
 در بیکارده در مقبره شیخ یافت سید رشید یار از غلغای پرستیده و جلال
 حقایق مسواریت چون گشدم در بیدای نامیدای نهر گدشت خود را بغیر
 ز رعیت بخت طلعت شوق دشت از محاب شوق بود نغمه نای و نواز جان
 و زبشتی در نه بحر و خیاز از و سر نیزه و اکثر اوقات در کمر پیچود و در هر روز
 چمن و بخت حلت خود در موضع دارا طرقت شالیار برگه پهاک بود
 جنب حضرت خواجه زین الدار ولی قدس سره الهی بود و اگر زاده بود شوال از
 آتش در باطنش افتاد و در و بخت خواجه جیست قدس سره نهاده و در
 ولایت و عرفان خالص است و اتفاق خالص کردید و در خدمت سید
 بجای باری و خاک رازی ادای حق عیدت و خلاص میبود و گویند که در
 بر راه جید گاه بخت هر حق آگاه میرفت و در راه حضرت خضر علیه السلام
 دو جبار شنید و اشارت بخت خود تن مذلولند و عذر تا غیر حضرت
 آنجا نرسید لیکن در انبای سواد کوبش و غرضش سگرافا و او را عذر
 به شتر اقی قوی رسید و بدو و حلالی تبریه می نمود و ترانه و سماع شقایق

طبیعت شریفین غالب شد خدمت حضرت مولانا مبارک دین سرور که ذکر
 می آید با هم و مسافرات و ریاضات و شب هر حال خواج علیہ الرحمہ و کمال
 از جیل ملازم گشته بودند سال هزار و پنجاه و دو دولت فرمودند که
 آسمان و زمین را در محاکمات معبره و اشک شریک و ضیافت نام مکتوب تاریخ و مجلس
 سعادت خاص و همین حاجی کنای قدس در برابر مسجد جامع کائنات گفتند
 در زمانه ملک جلال الدین بگوید درین مکتوب خدمت خواجہ عبدالعزیز
 مدظہ العالی است و در کتب دیگر آنچه منقول و مروری است که نسبت
 غلطی است بکتاب العالی حضرت مخدوم رحمۃ اللہ علیہ یافتہ بود رسائل و حلقه
 بود و اگر که نسبت به روی از حضرت خواجہ اسماعیل قاری حاصل کردم
 نسبت نشینند از حضرت خواجہ حسن قاری که ایشان این نسبت اسم از حضرت
 مخدوم صاحب مخدوم از غلطی اسم را حاصل نموده حاصل کردم و پس
 متعین اسم مشهور است با طاعت ایشان با خواجہ عبدالعزیز و احد است
 از ایشان غیر است اسم را از خواجہ حسین صاحب از اولاد است
 خدمت مخدوم آفاق خواجہ اسماعیل قاری که ذکرین نسبت حاصل شد
 انکالات موری و مونی سرور و بعد و اتومر مذکور و مخرج سازت

کرد و کباب و خوراک و عید که از احادیث و تعزیر پروردگار حضرت خواهم بود
 امر از در بند بستان تشریف داشتند و در اگره پادشاه از خود اسامی
 خط کامل فیض شاد حاصل نمود و نسبت حضرت و اهل کائنات ایشان بدست آورد
 که عازمت تمام برکت و سعادت افتاد و اهل کائنات ایشان مرشد و امان
 حضرت خواهم بود الباقی در مدتی نیز نمود و بلیغ حضرت بکثیر کرم حضرت ابرار
 بخت و دفع امور حضرت آیین است و پس حجت سناظر از عباد و اکر است
 حضرت تشریف خواهم چوب اید و شیری که در وقت حجت بکسر و حال شول
 سنا حجت و امان بود و بسید که در مجرای اتم طریقی نزد حاکم وقت شد و در
 سنا بر قوت و لایال شریع علیه با جلال بود و این عوالم صاحب تصانیف است
 چه از راهی و غیره و الگ و در این سال از حق حضرت گذشتند مثل حضرت
 فرید الدین عطار و شاه جمال الدین رومی و امثال ایشان نیز و بیک و بیک
 و از روی خبر بر حسب اصل و معلوم است که و اید محمد بن شمس ملکوت که
 بعد از محمد بن شیخ ابوالفضل با نصیب و شمع و اید محمد و پس از او اید محمد
 بر نیزین محمد نادر خان و ملک جمال بکسر و در آن سال و در سال و در سال
 لغزش بر روی بابا نصیب بکسر و در آن سال و در آن سال و در آن سال

که در حدیثی میان حضرت ابوذر و عمار بن جراح است عمار علیه السلام میگوید
 این حدیث را که امیر مومنان علیه السلام فرموده است خواججه محمد افضل بنیفت در جواب
 حضرت عثمان رضی الله عنهما راوست ابوذر با او اشاعت نموده بجانب
 مولانا حمید راجه شده ایشان هم تصدیق کردند و گفتند که عظیم ثبات
 راوی این حدیث است راوی گفت که مولانا فرمود که اگر او را شایکی گفتند
 بگوید بگویم چون این بهتر تقریر کردیم از او در گفت حال او در حدیث که از حدیث
 عظیم ثبات تحقیق نمود و خواججه محمد امین صلیت که در همان حالت شخصی بر سر
 از روز و از راه خانقاه برآمد و در صدر مجلس نشست و ابوذر و عمار بن جراح
 نصیب مولانا حمید را علیه السلام در حدیث عظیم بنیفتند و دست بحدیث
 قادم قدسی مقام رسانیدند و گویا هم دیگر است است کردند و این
 بزرگ بر جایستند و از زیر خانقاه من هم دست بقدیم مبارک
 و این بزرگان گفتند که حضرت امیر المومنین عثمان خود را عظیم عند الله
 راستم هر دو ایجابات از غریزی عالم و صالح شدند و او یک است
 خواججه محمد امین صلیت میسراند و در سینه شورش و در حالت فرمود که در حدیث
 این شورش خواججه حمید را علیه السلام و الله بزرگوارش خواججه فرزام داشت

دارد و کند این خواب عبد الباقی را می کشید و بود و بختی در جانب
حضرت خواب ظاهر کرد که چهار دختر دارم چون پیری شد بسیار عیال
بارم خواب دعا کرد و بشارت پسر عالی گوهر داد چون مرگش بود من نمود
تقصای شد خدمت خواب خید تولد فرمود و درخت ساکی معلوم میاد
و او ای سن شد از وقت تا آخر عمر فیضی و سستی از دست خدا داد
و خدمت حضرت با انصاف تعلیم علوم یافت نایاب خدمت بارگشت حضرت
نمود و با هر شرافت تا ابد بر ماند و در محبت بر سر افتاد و قد و احوال
شج غیظ الحی و ملوی شد و بر آب جلد علم و حل رسید بر اقران خود عیان
و بر بخت تو شد زن و الترامت سید الاس و جان بر علم و عرفان بر
این بیان و افعال بود اگر حال ابوسع کار میفرمود با دو و طیف و سستی
احکام اجابت خدمت تقصیر کرد و کوف اگر از ارضیا فرمود
فرزندان خود هم بگزاین ام شد چون خلق دیگری گرفت بشر باز آمد
در سال هزار و پنجاه و هشت ملت فرمود و فرزندان پنج ملت او شد و در آن
سلطنت آید و و خستد و کلفت در تکرار و غیره و معر و اصلا فرمود اولاد صاحب
او شد و ذکر بعضی محل خودی آمد خواب عبد الله خدا در انواع علوم مستعد گردید

در عاصیه بر سر بیاخته شده بود راست داشت ز مانی دوزخ مشت بود چون
خون در بدن کشته شده بود و در باطنی ماری کشته نموده بود و در کوه
از جهت اندکی در روز که در وید که کوه که این غیر از قریب نیست اما علی
از حد استغفار فرمود که من کجاست گفت من کجاست که این غیر از قریب نیست
اما علی بر دوست در مقام نصف بر پرده گفت اگر دره میرفت و ششانی
بر او حیدر میشت می رسید به یامینه که کشته آون کشته آید و در
خوبست دل بر اند و چاه حلت فرمود در خطر هم شد خود آون بخون بگریختن از
خلفای باکمال خدمت خود بود و با چیت بصیام مبار و قیام شب تار بود
و در عمری عبادت می کرد و در روز عرفان از وقت خود کتب حاصل می کرد و در
اول و طلوع غایت بسیار بطوری آید و در روز خود به حد کسب می نمود
و در کشتی آید و توبت که می گوید و در اول سبک و در راه مبارک
و الله و خود را و با خود کسب و خود را و در خدمت می کرد و در راه مبارک
و در دستف حاصل نمود و در راه آرد و در کشتی غار کرد و فرمود که خوش باش
من پس در روز دومی از همان می روم و در روز غایت پس و برین و
من که خاک کسب است و من که در راه غایت پس که کشته شد و

در عاصیه

مشبه که بود و من آدم تمام او را در هر ملک که بود و من بود و در
 چشم شیر و من و الله از هر که در هر ملک که بود و من بود و در
 عاود و در هر که در هر ملک که بود و من بود و در
 که او نشسته بود و من آدم تمام او را در هر ملک که بود و من بود و در
 این نظر سیر آنکه بود و در هر ملک که بود و من بود و در
 بی محنت و من آدم تمام او را در هر ملک که بود و من بود و در
 است و در هر که در هر ملک که بود و من بود و در
 چشم من چون بود و من آدم تمام او را در هر ملک که بود و من بود و در
 را و در هر که در هر ملک که بود و من بود و در
 با و من آدم تمام او را در هر ملک که بود و من بود و در
 ایستاد و در هر که در هر ملک که بود و من بود و در
 بی و من آدم تمام او را در هر ملک که بود و من بود و در
 حلت کرد و در هر که در هر ملک که بود و من بود و در
 شیخ از هر که در هر ملک که بود و من بود و در
 و من آدم تمام او را در هر ملک که بود و من بود و در

رسته بستان رود که در دست صاحب محبت شیخ نوروزی نیز از مریدان بابا باشد
 و در این دو تنوی بی نظیر این جهان که در سینه العبد حضرت بابا است نمود
 و در کتب و کلام عابدان و کمال خودی آید شیخ بابا ظاهر از این جهت
 خواهر شود و پیوسته صاحب ریاضت و سخاوت و طلاع در دست و پا است
 و از اولاد خواهر غل او کسی بر نخاسته و در خطره جد و جگر از دست نماند
 از مریدان مقرب بارگاه محبوب حضرت خواهر قاضی محمد نقشبند است
 صاحب درود و اقبال و در غرض کئی و شکست و محضی است مانند است
 غل او است بسیار دیگر و باین مظهر بود و اکثر از غرور بایت خاصه خود
 و دای حاجت نمرای خود و شهادت است و پیوسته کوه باران بی غل
 باران بایستد و آن دیده که این مکتب است پیوسته و این پیوسته
 محبتی دارد است باغبون از کمال معلوم ظاهر بود و باطنیه شکر و قاضی
 از انعام خلف و لا با جمال الدین بعد از خدمت مولانا جمال الدین است
 استاده کرده و از علامه العبد علی سلم طلب اخذ نموده و درین شهر فرست
 سابقه خاندان شریف کانی حکیم و خواجه عبدالرحیم است و کتب علوم
 طب سیرق و زبان از غرضش کردند باطل خدمت بابا بخون بگویند

و به طریقت و خدمت شیخ محمد اندرزوی علمت حضرت بایک سوخته
 درونی با خیر اسم رسانید و صاحب حالات عالیله شدیدی بر باد می گشت و بود
 شایخ بسیار را دیده و خدا را نیز اگر در خود را بجهت و بی سلسله و تحت نوازه
 برای ادبی بهمت تمام جان هر جا توفیق می نمود و در ابرام ای بگره ای توفیق
 بود و لازم شدت با وصف این حالات از سوز و کد و نور و غیره نیازم بود و اگر
 داشت چون علت شود و در هر اوقات نمود و در زوره آلود و اوقات این
 خدمت حاجت بای قادی قنصله العبد و عرض میکرد و ماه شد از خدمت شیخ
 هر روز که در این اتفاق افتاد و سکنین و اهل الکابره روز را به طاعت
 متقی شاکر و لا جوهر بایب و مرید شیخ و با خیر اسم رسانید و در هر روز
 در موضع او که بزرگه اکل درون گشت و حاجت وی و خدمت وی نظیر بود و
 علوم و حیرت و حیرت و طریقه و سلسله ای نمود و در بعضی علوم شاکر و لا جوهر
 بایب و مرید شیخ و این خواهر و نازنین و قدس سره بود و در هر روز
 و ادبی و تربیت سره و لا نا جمال الدین و توفیق است و حاجت و کاف و بعضی علوم
 در کثیر کرده و در حق آنها ظاهر بوده و در کثیر یکی از معربان با همان بایب
 تا روزی او را از هندوستان شده اتفاق افتاد و اهل ردم برای بایب

در میان پرنیال رسیدم کم کرد و دو دو آب بر سینه نشاند سر کار
 بزدن مری تا چوب پادشاه ظاهر کرده که این طایفه گریه میست باو حکم
 زد و بگوید چوب نام چوب است و بکمال بکار و بهشت و آب نام و شست بظفر
 پادشاه منظر شد و اول نشاند سر کار گشته و با فضلی هندوستان مکرر
 خود روستاها شده و تخریب حد اکثر کثیر آفت و اهل علوم را جمع می نمود
 و فاد و علوم شوال بود چون در ایام نظامت علم و اهل خان فطرت و بوی
 نام چهار دیوار شربت و کباب پخته را فیه عوام الناس از راه اضطرار خایه
 و در آن وقت در غارت کردند یعنی پادشاه رسید عیان خط بخیر
 ملک شده و در ایام هم در آن زمره بود و پادشاه از دست حق حقیقت
 شربت خود و بعضی را نامی گوی که شربت را بنام کرده و آفرین از راه اهل
 اسبها که دیده در دلی نوست شده و چنانچه این شربت مفصل در دلی گذشت
 هر روز شد طاعت کوج و در انواع علوم مثل اند و بود و شی بر غیر بعضی
 و از این کات عالی افاده میکند و با تو صبور ای تحصیل علوم با میان دیار
 زنده از فضلی اینجا هر انداخته شاکر و بر با تو و اما دشت و در منزل
 با نظیر وقت بود و در محل کاشیده سکونت داشت و با تو و اهل و در منزل

در میان پرنیال

با تر صانع بوده و در هندوستان با ملا محمد علی و علی بن ابی طالب
 معارف کرده و آنهارا از هم جدا میگردانند و اینها را بنظر خود و اکثر
 در محبت حضرت ایشان خواجگه خود قدس سره سره میزند و قاضی مسلم بن
 عقیل را فدای مخلوب میخواندند کرد و ملا فاضل محمد را ملا عبدالرزاق سر کمال
 ایستادگی و کمال معرفت بودند و با او میخواندند و بعد از آن که در سر او ملا محمد بن
 میر تقی و دو نفر دیگر را بنظر خود و بسوگند میخواستند و بهیچ معنی حاضر خود
 قاضی عبدالکریم را که حقیر بود و در سلطنت شاه جهان پادشاه مولا می
 و قاضی ابوالقاسم بر حکم دانا میره مولا مالک الدین قاضی بود و در جوانی
 در روز دیوان خدمت ملا محمد ظاهر بنکست و ملا عبدالعزیز و پادشاه استغفار
 بر این علم را که خود را قاضی قسم خود داشت که مان نکند و اتفاقا از بیرون آمد
 و اینها را خود کردند و در این وقت بود که گفت اگر خود را قاضی استیضای
 چون این بیت معلوم داشتند که مان میخوردند و دادند و بدو شدند و قسم خود را
 در این وقت اگر خود را که او که چون خوان برداشته و در آن مان بود
 و اینها را که تا حدت نشود و از قاضی ابوبکر سر بکام نشد نظر پادشاه
 ملا عبدالکریم که معنی و محاسن بود و اتفاقا دو گفت که این سره کی گفت گفتند

چند نفی است پادشاه گفت پائیدم آب بگویند که از آب خنوی است که
بعد از آنکه آب بپزد باید گفت پادشاه گفت که گفت ما مذهب است
این مرد قاضی باشد از جهات تو یعنی امر قضایا و شد و بعد آن بپزد باید
که گفت که آن من در زیره زیره که در سلسله سازند و مخالف بوز و جانشین
بوز آن وقت که تو یعنی بوز بکلیات و قابلیت میشود و سلاطین عالیشان
از تبار امری میشدند و حسرت و تاسف برای گرفتاری این مرد کار کرد
طایفه دیگر از برای کمال در جهان طایفه سال زیت بخش مکانی انصاف بودند
از نخل این خوب این بسیار است از بخت است حضرت میر احمد قزاق
حضرت حضرت میرزا که شیخ و معلم قاضی بوده کلی غنی و شیخ محمد الحاق
تغیر فرشته در پیران پور توطئه نمود و ارشاد بخش عالیان بود و امر
اولاد او بر سر داریا و بسند و شیخ غنی و شیخ سطور و حضرت بابا ناک
تبروی علاء الدین پوری و خواجہ قاسم از میر شیخ اسماعیل پور خواجہ علی
خطای پوری میر شیخ پور و شیخ بابا علی بن رستمی خاکی که در حار و
آسوده است قلیفر دینی بابا رستمی است و دینی شیه بابا میر شیخ اسماعیل صاحب
براضات و کرامت مجید بود و بابا محمد است بابا محمود از اصحاب

بود و حضرت شیخ ناصر کللی از موبلین حضرت بابا و او خلکی صاحب جبر بود
 ترشیخ بود و شیخ صدر بن موشی که نزد این حضرت بابا نصرت بسیار تر است
 و صاحب کمال بود و از او نامزد و برشت و جلالت حاصل است و در این
 در حضرت بر روی ریش بابا و نصرت حق و معر و نازک و با بود و شیخ پخت و
 مری هر روزی از صاحب عرفان و نصرت مشرب و معید بود و علی شیخ مری
 از اینجی صاحب ریاضت و تقوی صاحب قدم بر قدم می شد و در متابعت و
 جانب و نایب و صاحب سحر و سحر حضرت مولانا بنون نایب طبع علم و عمل
 ایضاً زور کار بود و پادشاه اولای معنی و قاضی ابو القاسم پیر حکیم زانیا پیر
 مولانا کللی الدین قاضی بود و هنوز بر این زور و دیوان عدالت و محمد ظاهر
 ملک توش صاحب الصدور و محضور پادشاه استعمار کرد و بجانب قاضی القضا
 و شخصی مستمزه است که آن نکر و اتفاقاً از پیران آمده و بجا خود که مستمزه
 و در طایفه خوانی بود و گفت اگر خودی است بمن بدهند چون اهل بیت معلوم
 و استمده که باین میخوردند و او مستمزه خود که آنچه درین دولت اگر نوری
 که او که چون خوان بر داشتند در آن زمان بود و حالاً حاکم کند و بجا
 نشود از قاضی و یک جانم نشد نظر پادشاه بر طایفه اندک معنی بود و محاسن

سعید بود و گفت که این برکتی است که می آید به دست پادشاه گفت به من بگوید
 جواب بگوید که گفت که از ادب تویی نیست که بعد از خط کتاب جواب بگوید
 و او پادشاه گفت که گفت که این است من مرد قاضی باشد از این نوع
 در قضایا باشد میر محمد باقر خلف الصدوق میر حمزه که پربت صاحب هستند
 بود که معافی از خدمت و الد بر که از خود نمود بلکه از خدمت حضرت میر محمد خلیفه
 میرزا اندر شده است و بنظر حضرت شیخ یحیی میرزا هم قدمت است و هم رسید
 و حضرت این حضرت هم چندی کرده در سیر کلی در کتاب انتخاب بود و حضرت
 بسیار باقیه امر و از عمر فایده اشتغال با حسن احوال فرمود و میرزا ابایی که
 خود در موضع که فرمود که شرف است و از مردم که فرموده از مردم این
 هندوستان که در عهد پادشاهان پادشاه در کثیر سکونت و باشند و او
 سخن در بر آید و حضرت ازین سخن میباید که در این وقت که بسیار
 گفتار بر تخریر حالات چندین مشهور و مشهور و از این امر شرفی بر سبب
 با وصف کمال این فن از علوم و بی خبره و از این نوعی هم و در
 تو در این فن که در کثیری نظیر بود و هر وقت که از این و حاصل می آید
 سخن می شود و بنیت حضرت خدای بر این بسیار است که به چهار قصیده و

[illegible]

نه ای که شادیم و زانوش دادند بوق توید برین دوست ما و ده و مضطرب در پیش
که عاشق صافق برت آید بوشند اول زبان مغاوش ما و ده و مضطرب در پیش
تن زان چون میل بره کوی گردن آید که غریبه و بصله لعلت ما اکنون در پیش
نار مشهور عشق با شیشی که ز دست دوست باشد به تو شتر زهر و شتر عشق با شیشی که
ز آه آتشیم به مرید کر و بهر یکوشن ما از نشاء جام عشق باقی باطل بهل
گشت و بوشن بوشن ما در محراب تاضی با با منتقل محو کزنی که و دل داشت
عاجی محمد جان کلاطس شد مقدس و بولیت کشته اندرام بعضی مهات پند
شربت کمال اور استور کند اشت بهت با و شاه بار یافت و ملک الشراعی
شاه جهان شد شامی صاحب قدرت بود و بر نصیده کوی و غزل بر داری
یافت از اوان می بود و نظر نام شاه جهانی را بصفاست و بافت تمام
کرد و چون دید که نام عهد او قانی بهادر فر و جنگ در بر شاه نام به کجایش قرار
با حسن نامش او که در شتر نیکی که از غایت چشم نام نگه به بجز کزین نام
به چون غیل معید از جای برسم اندر شد و غریب بهر گاه و پادشاه و بر
زیر زمین ساقه آورده و حاضر بود و جلا و اسط بود باقی کزین شد شتر
بر غیل معید من که مینا و کزیند مانند معید هر که کجایی کند با چون شاه جهان

بر دبر آمد گوی ملخو سید شد از سینه صبح بلند با بانه لایق مغرور و بی
 گشت مغرور در ترمین کثیر و محبوب را بسیار خوب گفته از مغرور این شعار
 شعر بود قطع که غیر مثل این نمی توان رسید از راه باطن چه کثیر انظار بود
 ریت و آب شیرین جوی لایق که کزین راه باریک تو گذار و غله جوی که
 در دیده خوارا کردی دست از جان بر نشسته بدین راه چون که بر تار
 مانده و در خوارا بر کشیده است که کام هوش او ترک و نیست ازین
 چون توان آن گشتن که کام اولت از جان گشتن مسافری تواند
 حاجت بود که ترمین با کردش دست در می گویند و شمشیر باریک جهان
 در چشم راه جان مار یک از می چید و ترمین نوی زندگی به نشدی چون نام
 تیغ فرخی از برش در نقش تدر کرده ملک انکار این راه هر کوه مانده
 جان کمال شرایبی در زنی غری گفته پیش یک لای بکت واری شوند
 چون با این پند رسید شریانی بصورتی قدری شمشیر از صبح باز خور که
 شدن تاب نداریم که گوئی شنید و گفت که اگر کای قدری غرضی گفته
 شود بر می صبح ضایعت تمام و اندو طای قبول که دور جودت طبع آن که
 حیران ماند من اشعار و شعر بکت عفو که در دیده جلالت و ترمین چشم خود

و میسر شد باز است هنوز، تازه شد دوستی با خطه تازه و قلم کار کن باز کرد
 نیاز است هنوز، اول از خون جگر بر تو خورم و شست در مجلس که اندازد در میان
 از نظر جنای عالی بر اندازد و اظهار زبان چون بر خواه است، هم در گوش پاک باز کرد
 نمایان و عیان نقصان عالی را ننهیدیم از دست ابرویت غرور تو ان غرور است
 که تعصیب میکند اهل حق معصوم عالی را، در کشور تو گل غشاک شود باشد
 حاصل شد تو گل جدا و او، باشد، اسیر آریب دانی حل کن اگر تو دانی
 در سر زشت توانی باید بود باشد، نادل بود چون اخبار است کند نفس
 بر در و خانه کن ای اعتماد باشد، در سینه دل محرق و نور از دم من باشد
 بر مرغ روشن از روی باز باشد از خفته چشم باریب حد خود یک اشارت
 آری بر این مفارقت بر کن است و باشد، از نفس و فصل او دل کن ندیم که
 باور کن که بدو نگویند و باشد سازد از نام مرا هیچ غم نکشت نه است
 بر در و در عهدم نکشت نه، آن زمان از دهر من دوست و دوستی است و بدو
 تو زود در عهدم نکشت نه، بهر بانی کندت شهر عالم چون مهره که بر لوحی
 سحریت نکشت نه، استی از تیغ شود مهره و سستی ز قلم، ای خوش است
 که شد از کرم نکشت نه، که ازین دست ندیم از تو زنده و سستان سر شوی تو

سحریت نکشت نه

شد بخار و جسم گشت ما عیسی از شوی پیوند گیر است در دور شایعان
 برای کار خدائی بود و ندیم و ندیم مولانا ندیم اختیار نمود و صاحب دولت
 این چند بیت از بنای انکارش در قوم شد سر من بر ای دیوانه موسی
 کرد به شکل طوطی مرغ دل شمشیر این کرد و طایان کرب در روز یکشنبه
 شکرستان بعد از گام کس توان کرد و چون جبار و دشمن کس فوجی با
 دست ز نو و گاهی بد کس توان کرد و مال و پر سود که آید و بیت پر و داری است
 بر او دل خود و غیر نفس توان کرد و با جرقه مال شود و این پر و داری کیم که
 گرم رویهای نفس شمع کرد و با طبعی است نصیحتی که میدان و فایده پیش توان
 شود و با زیس توان کرد و با طبعی است نصیحتی که میدان و فایده پیش توان
 از لکن ما نیز نایب میوه بافتن طریقت با شربت مندر مندر بر وزن دهنه نسیم از حق
 به شکوه با ندیم کار شهادت باشدیده مگر در کفر و کفر از سوختن با
 بیست و نه تن بهر لطف آید و پانچون ما جمعی از قرآن نیز می است و جمعی
 در دست بود و شاعر علم معادلت با نصیحتی و دینی می نوشت از شعار دوست
 که از این تو برای مردی کرد و با اندیشه پاویس تو ام است و تو با کرد و با کفر که
 بوسل تو رسم کرد و دین حریفی و صل می رسد و بی عرو و خاک و با کرد و با کفر که

سادفت معلوم بود که بخت خوبی بر منظم جفا کرد و دمار دبره بادیه عشق نهادیم
 صد که به غم از هر طرفی روحی با کرد و با غمی توانست ز اندیشه توبان بد
 ترین گویند که در دل نسیم این طایفه جفا کرد و خطری از عینان ندیدی نصیب
 ظاهر او شمس شاگرد ملاذی بود و فطرت بلند داشت و قیاس مرز افطرت
 بختیگر آمد و اعمار او آشفته گفت که اگر بیشتر معلوم میداشتم خلوص و فطرت
 میکردم از اشعار فطری است شعر از باغ و گل هوای باغ فروشت پای
 بخت فروغم فروشت بهر تو فکند عشق فروغ خرد و نهاده با سر بر زد و آفتاب
 هر نسیم فروشت روحی کشتی مشتری میری و سوای ایشان شری بلای
 نشان نیز از اوقات بر منصف ظهور و در بخت اختصار بر همین مقدار اکتفاست
 باطله در بخت یک لشکر خان صوبه کشمیر بود و بدکان طایفه جانی مرمت بخش
 تحت صاحب جمعی ابو الفطری الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر میاور و پادشاه
 غازی بقصد عیادت شاه جهان از بلاد کن برخواست بار آورده بدو است
 سلطنت نموده و مراد بخش را که در بخت احمد اباد و عروج کرده بود برای
 تقصیر آبرو گرفته و توبه بپند و استلال شد و اینگونه که در این عهد عیان
 بود و نوع قاهره همراه دستا و ناسد راه ایشان اقبال بیا به نود و چند

نزد جنگ اول وقوع یافت و اکثر لشکریان مخالف قتل آمدند و آنچه بخت
 سبک که سر قلع خود را در و بفرار نهادند پادشاه و منصور روانه حضور شد
 و طاعت بکر آباد و در لشکری بخواه بفرم مقابل مقابل شد و شکست
 یافته شهر همدان آید و شش ماهه همان ساعت پادشاه و پسر
 گردیده سلطان محمود کبیر کازا برای ملازمت شاه جهان و نظر بند
 ایشان در ستاده و در لشکری در ابد محاربات بسیار که این صحنه کنی
 و حصار آن در و قتل آورده بر سر سلطنت جلوس فرمود و در همان
 پادشاه در سلطنت بکر آباد و جلوس ساخته سلطان محمد جلوس بر آورد و دیگر که از
 بکلا بفرم بکار آمده بود در حرب و قتل مغلوب الحال بفرار و پادشاه
 کمال کریمه و سلطان محمد بخش که در کتاب پادشاه و مصدر آثار
 و خیره بفری گردیده و بفری که الیاد ماور شده جلوس اول در دی ماه
 سال هزار و شصت و نه بفری کمال اقتدار و خود و خود پادشاه تاریخ
 لغت و جمیع دین چون کل خورشید شکفت و برق آمده بخار باطل از
 تاریخ جلوس شاه حق آگاه در اهل این تاریخ است که در عالم با بکلم
 الهی عالمگیر شاهی طلب حضور شد و در همان مقامات شریف آمدند

و سلطان محمد بن قاسم هر که از خدیو نبسته است و در حدال احسان و عی
سانی بود که خود و بویقه تصدایافته مدعی و در عالمی از امین خود طلبیده و
بجواب در بیان خود و علم و فضل و تعظیم و کریم میبود و هم وقت که
نویسند باغ و عمارت و در شین می خانه و عمارت در اوت خان روی
نموده بود چون طلبش از حضور آمد در تاریخ کیم از و بقا و کبر و او را حضور
پیشیده نهاده که چون در دست سلطانین گذشت به برکت و جلالت انوار
یا قلم و قیام نگار تحریر احوال فضل و شعرا و مشایخ کمال است که برین
بودند و بعد از آنکه ای دولت هر یک سلطانین نامدار بر دانه عالم که عالم
جمله این پادشاه کا کلمه و کامران روی و قوی او رنگ صاحب علم
گرفت و عسکرم کمال قوی بود و در دوش افزون تر از از نه گذشت
هر از این برادر رواج یافت و حق تعالی این سلطان عالیشان جهان
نام در عسکرم و علم و ادب بطول عمر و صحت و حکومت و عت
عالیشان نهاده و در عهدش در هر گوشه عالمی از اهل کمال افتاده و در
بجهت حفظ قانون تاریخ نویسی بعد هر پنج و هفت و عایت و سال و آن
در کمال و عت عالم این نسخه حالت هر قوم که نویسنده و بنویسند

پس سعید میر که لایق و اشتهار یافته و بعضی علوم و ادب با قریه
 خود بود و در پیشبرد علم و دین و مصلحت داشت و بعضی جوانی طریقت
 بود و چون مخلص بغدادی نیز خواهد بود و اتفاقاً خیل است که رفیق یوسف خان
 کشمیری بود و در علم و سستی مایعات دارد و این خواهد بود و من استعاده
 علوم اول در پیش تو نوی مطالب و هر شانت بعد آن از خدمت مولوی
 سعید میری که در ترک میانوده بطلب می شد سفر اختیار کرده و با دای
 حقوق شده و از او و همکاران به جانب بخت صلی الله علیه و سلم می شد
 و هر چند تو در وطن است از این بختی آمد و دلش در محبت سعید میری با بود
 و هر که کامرانی قرار گرفته و دو هفته پیش او بود و از او و اب یا فقه که با او
 شدی من ششم شنبه تو بود و انصراف با انصاف بر این بخت ایشان رسیده
 و هر چند بدیده بلند سیده تا حیات ایشان و خدمت ایشان بود و
 ایشان بخت پیوسته باز سر کرده و در بغداد پذیرای فقه می شد و فقه
 طالبان ملی شده و برادرش خواجہ عبدالحق بعد از انور می شد و رسیده
 با او ملاقات کرده چند صباحی می بودند و چون سعید الحاقی بعد از وطن
 آمده است در تاریخ و قریه غارت فرموده ای حاجی عبدالحق می گوید که

که خط نامذبح عالیست چنانکه در این طبع است شیخ ابو الفتح ابو کثیر شیخ
مؤمن از واران است که شیخ است با او توکر که کندی در دیو و صحران و غیره
بازان و بر یک کشتیری او فارسی اگر گوش کرد و بهندیش کبری که او بهر
عربت و درین شهرت پریشان شتم گفتیم که آن شویم و از آن کشتیم حلاجی
کسانی عفت رضوی در اکثر علوم مدرسه بوده اتفاقا محض و در
خدمت پادشاه عالمگیر در ایام شاهزادی ایشان باریاب شد پیش
پادشاه و تکریم کرد و منصب های از وی پادشاه و در تکریم نمودار او
تا بود در سیده گویند که چون پادشاه بر وی شایسته و در
امش و در دهر اشکوه قصد خروج نموده اما اطلاعای دیگر بر نه طاعت
و گویند که هر چند حق و غیر سلطان سلطنت آید غرض که در حقیقت است خاصه
مقابل هر پادشاه یا غیرت لغزش بکلیت و ضایع است است و بود
خواهد محمد گویا که در و لا با جوهر است در اکثر علوم به حد بوده و طبع
و تحت حرف نوی چنانکه او اکثر اهل علم این دولت را از دست داده بود
شیخ و او در میان کس و دیارین دینی در جوادیل و دیار بر وی توانا بود و کس
در حقیقتی آورد و در غیر وقت حین خواش خدای علی و در ادب و ادب و ادب

برین کتاب که مریدی بر پیر کار و تقوی بخار بود که ای ارادت نباید
 خواهر یوسف در غرادر که او از دوزخ است بر سلاطین بخت دل کما
 الله یوفی بآبایی هر کسی که طایفه جنت ارشاد دستگاه هر دی ریشی بایگ
 رسید و منی ترس بود و اشیان و دید با اگر ای بود و مسلم ظاهر شد
 صاحب باطن شد و علم انلی یافت و مصلحت حالات معتبره گشت و بدان
 در حواله رسید و بطور غوارق که به شربت تمام در میان نام یافت و در
 حواله و عام شدند با وجود آن حکم همیشه بطلان الرزق من ضایع الامان
 گشت و وقت میکرد و خاوه بدست خودی فرمود و مهره از زبان مرشد و کتاب
 از خدمت و لایست بر پشت نذر و بابای پروانه که طایفه خاص بود و نشود
 پس ما و کشف و کرامات از خودم شیخ خرم که بنویسد لیکن حواله آن که تعلیم
 میاورد و مریدی نذر و بابای نه که گنجی در بر و حجت حال خودی گفت که در
 در موضع مذکور در خدمت به مالوت و صانع این افتاد و نام شد بر او
 بود و جوی که گران به بود و در لیش آن خرم به بر خود و بر لب جوی
 حاضر آمد و یکسخت سخته و یک بدن آب بر بدن گرفت و فدا و شوی
 یکی ازین معنی فرمود و چون وقت نماز شد شیخ در آمده بهر آن در و شکی

و ادبه گفت که تمام در این وقت بود که خود را بر ایاد کشت چون ملا حظ نمود
خود را بود مسجد و بعد از آنکه ایاد از سر جوی آورد و بعد از آنکه درین سرزمین شد
از زبان دیگری نقل کرد که روزی شخصی بحدیث ایشان تضرع گفت که غلبی مرا
بر اندوه از خدمت و دوری که من بخلوت دارم و چون در سر کون بر رفت از حضور
مسلطت پر سید شد و فرمودند که غلبی ابدالی بود و این را بجهت کسبائی در
این محنت مغرور نموده بود و در خدمت بفرموده از تقصیری و اقل شد این است
ساخته اند اکنون از این بخواه که سر کرم کار باشد و در حق علی علیه السلام باشد
که روزی در خدمت بتی دالو حاضر بودم ناگاه مردی صوفی ناآمره و تنه بالا
دید و گفت که ای پادشاه است یعنی ای پادشاه عظیم او یکا آورده و فرمودی و می
بعد فرمود گفت که من از دامن تو می بروم و هنوز غلامی از تو بر دوشم بر می کنی
باز به ندارم که اگر شکارم از این کاره بگویم چشمه باقی که دره که بشنوی و بگویم
گفت که دی مردی نام او است چو سید اندر تو آوردم محمد و او را حاضر تدریس
استاده باز گذارد و چون به خود آورد و رفت ناقل گفت که خود ترش چنان دیدم که
آتش از دهنش بی بارید و در می مردی از لغت و در حدیث شیخ سکه و گوشت
از ایشان کرده آن چنان که بشنوی و سر مو اندر دوشم و کرم بپختن کرد و در آن

در این سرزمین

هر روز پس از نماز پنجگانه که از این هر روز است که در ده روز کون طلایی و او که
 نامش از حسن بود و دید که ویرانگر و چون در دوازده رسید خبری از تیره دین
 صحت در میان روایت ایشان گذشت بحضور مردم حکایات و نقل طاعت و
 عبادت از حدیث به نال و جوهر و نهایت است و در هر روز و هر وقت فرموده
 مسکن خود مدفن یافت مقبره اشس کل فیوض و فواید است بعد از طاعت
 از آن پس خوشنویس که سر ایشان بود و در کتابی افتاد و نال و جوهر از این
 گفت که طاعتی که در تصدیق نمایی که تاریخ و نجات می شود است هر روز و هر وقت
 از آن پس هر روز که حضرت افروز شاه شاه محمد نام است از هر یک از این
 روز عزیزی باز دارم که مستعد از این یا منظر ظاهر بود و ایام میل قرآن
 حکومت غریبه و شریعت قرآن بر پناه می نمود چون از آن قدر و انقطاع آمد و در
 حاکم سیر که هر روز از آن ترنم از حدیث حضرت میان کتان میر لاجوردی
 قلدری قدس سره که از کتب آن محدث است و با خود یافته در کتابها نقل و در
 زینت و در طوایف توفیق خود و کذا در یک شب در میان طاعات که هر روز
 و کون از آن که هر روز را بعد از مسکن ساعه میشتی و دوازده و ده بزرگی
 ششبار یافته شاه از آن که در یک شب از آن که در یک شب از آن که در یک شب

بکار برده اند و نیز خانه و خانه ها سبک و دماکن معروفه و محل اقامت و در بنا
 سنگ و گچ و کوزه ماران بر انداخته پس برین دیوین کجی می رسیده و اتفاقا
 ایشان آمده چون نام و نشان و وطن آباد و اجداد چنان کردند گفت که هم آن
 که احوال امر آگاهی گویند خون و سایر خونین چون برادران حضرت پیر
 علیه السلام باین پوشیده بعد ازین یک خونین و اقارب آمده درین
 این کوچه جایی گرفتند خدمت او نمیدادند و در آنجا که در آنجا
 هم او فضا و عمر و بعضی میانی نداشتند و ایشان اکثر می رسیدند و در آن
 و در وحدت را در کثرت یافتند و ترب لکیت محوی بر لطایف درین
 ستاین و درین تصنیف نموده با وجود کمال در خان لطیف گوی را در آنجا
 مشهور است که شاه جهان پادشاه پیش از ملاقات خود موسوی خان صدیق
 اصفهان در خدمت او نمیدادند و چون صحبت او نمیدادند و ملاقات و عظیم
 کریم موسوی خان نداده خان نداده که در این خدمت نموده گفت من موسوی
 خانم او نمیداد و او که ما می دانیم موسوی و می دانیم ازین دست خدا
 و لطایف در مشهوره در زبان ما ذکر است عرق بکر و عید بود کثرت و کثرت
 هر جهت حال باطنش می نمود و درسی که از او می شنیدم و بسیار دیدار

سید

پس بیکدیگر گفت ای حضرت بابا نصیب چه باریت حضرت محمد بن محمد قدس سره
 شریف این غایت و بخت اینان تا در دوزخ مکالمه و ناله و بیانی آمده اند
 از بابا پرسیدند که این کثرت هفتاد و هشت بابا و فرمودند که و حدیث
 کثرت است چون کثرت و تکیع و سلطنت و رسته پادشاه جهان پناه او کن
 پس عالم رسید خافان و در شکوه سی کرده و خود حکم پادشاه و حضور
 علیا بنیدل چار بار با نور رسید و در آنجا چند سال رسته ایم بخت هر روز
 در خوف و در جاکندند و میفرمود الحمد بعد اول و آخر من بخت کند
 چون ایام غارتش از در غارت تو یک رسید خود تو چه شده در بالی
 و در جو از هر درم شد و معنی از مالکان بگریه و وصیت نمود که حق من با خدا
 باشد و دیگر بار از او بخت طلبت شد و او خود ملا عمر تم و میان اسمعیل را
 و او را از مطلع از وفات خود ساخته تا یکدیگر بعضی خبر خود نمود این فصل
 ملا و امیر از زبان مرشد خود شنیدند که من از جانب حضرت میر محمد
 خود در این رخ وفات خود از وقت ترخ خود گفته و داد در تو احدی
 جان ما اولی که در حق تاریخ کوی بی نظیر وقت خود بعضی اشارت نمود
 هر قوم میشود و ما از نظر اگر کسی با خبر است ما قطع را بر شایسته

از فکر و ذکر که هر جا اثر است تا قربان نظر شوم که کار و کسب است از تمام
 کوشش است مانند جهان آفرین جای برابر گرفت با گفتن غیر شاه جاتوش
 بجای با صاحب دیوان و مشروبات و اگرش در توحید مهارت و متوجه
 محالات و هرگز گشت خود موزون کرده است حضرت شیخ نجم الدین طوسی
 ریش با از ترتیب یا تمکین طرف بالقد خود محو و یا بولیت در علم
 بود و بعد کلمات باطنی و تمام سیر معنی سکونت در وضع کبوسی پوره
 ریز و دانش و گوشت که تحت سیلان علی بنیا و علیه السلام مرسوشت فرمود
 مثل تا آخر حیات بر اخلاص شاکه شدیده مشغول بود قدم بر معجزه و تفریق
 محسوم و هر ترک حیوانی استخوان خود بر میگرفت و بر نیک و بسیار کم میخورد
 سالن اصحاب خویش مایل لغزلت و اندر بسیار بود اما آخر با بعد بر
 در آوایان تزلزل آیات شایعانی بیست و رفت سعد الدخان وزیر عظم
 شرفی نداده چه کرد اگر مردم مصعب خاطر شریف مصعب وقت لطیفش
 میشد و در حضرت سعد الدخان طلب نصیحت نمود چون بغاری شش
 فرمودند که سعد الدخان را بگویند که با این علم و کمال طالب ملای حقینی
 از نیکو مدقاصی را زاده سلیم نیست بانی نام نام همه قسمی من میشد که

از خدمت مولی آید که کارهای عالم را که بیکار است

آدم از آن بخت بد بود و زاده بود به کثرت لای وکل تر و در آن وقت با باقی
 قبیله خرج کرده سسکریه بر تمام آن رخت دست کرد و پستی برای سلمان و
 حاضر بخت و قات عامل شد و در آن زمان مرشد خود شدند که روز طاعت ایشان
 با او خود و حقایق آگاه و او به یکی نادر و یک کرته و در بر و چند بی بر سر و غنیمت
 با او لاغر و دیده شده چون ایام ایشان حیات متغی شد و در سال هزار و هشتاد
 و دو در موضع مذکور مدتی کردید و میام و در دهان بجزیره بود و با وجود
 سوار و بیاید و حقیقت رحمت الله تعالی و بی نظیر است و در کمال غنیمت
 که امر او در آن وقت آمد و رفت و شد و عقد او الی عثمان و عم
 بسیار می نمود و همسکر و غیره برای او بستان میفرمود و روزی خواهرش
 شرفی از دیار برای امتحان گرفته در سر بند خود چیده گذشت بان عت خواب
 می خوابد و او شکم بهر سینه و شرفی را باز بخت بابا می کرد و ایند و بود
 و خیالات بختش آمد و شد حکام او آن و هم بهر مالش حرف و کلمات
 مردم است و غای تویری کرد و چون ای بود و میری بر نام خود گفته بود و این
 و خان شسته یا غنی لا اطاق بنی نامی و درین میری بکای تویر هم می کرد
 به کاغذ های استخوان و چوبی نشان بگذشت و رستم مرشد آنرا دیده و در

حضرت میر محمد علی قزوینی زنده بود و نزد حضرت میرزا ملک قزوینی از شهر اصفهان
نور بود چون خدمت میر محمد بیعت در واقعه و با کمال جوانی از دربار قاضی اشغال
و خدمت میر محمد بنابر فرمایش علی اختیار سجاده بنی نمود و در حاجت میر محمد علی
بجای اطلاق کرامت قائم مقام شد و علم و عمل آتی بود از بیانات رب البریات
عبد قادر یسید کرد و در هفتاد و یک سالگی در این شهر از انفس شریفه ایش بسیار شد
و خالق کریم داشت و در حسن سیرت و محبت جلیج بود و تفرقی هم با اوقات کار
می نمود و بر جن هم اجزای احکام میفرمود و در آشنای ذکر هر طریقه خوش آمد
در حلقه ایشان ظهور میفرمود و بهیچ کس نمیکشید و او را در هر کی در عهد داشت و در
نقش فرزند زنده بود و می توانست با جمعی از اصحاب بدرجات کمال از خدمت
در تقاضا نمودند و مسند را نشاند و بهیچ کس از حق فرمودند و خدمت میر محمد علی
عزیز تر است بکمال مبادی که قصه آن در ذکر علم و ان مقام گذشت و شریک
و یار و یار سعیده در آشنای عبور بر سر حضرت و در آشنای شیخ محمد معصوم قدس
هم دیده و طریقه محبت و محبت و بنده با اشاره این است و بنحایت بی یار و
در لشکر مانده باز مرمت فرمود و در کثیر رسید و در سال هزار و هفتاد و در حلقه
از چهارم اصحاب ارادت علی بنام آنجناب اهل شهر حاکم و در مسجد جامع تبریز

انو و دیگر شدار و حام و دیگر شد که چهار کس در جمعه مردم جان یکی پسر و دیگر
 و الله بر کوه از دولت گوید که در شرف واقع شده است رجب الله بخت و احمد و کرمی
 خدای می بخشد علی گای خودم تو می شود و بر اینهم حال که پسر علی و ان خان و دیگر و ان
 یک از پناه و خلافت حکومت کثیر مقرر کردید تا مدت یک سال حکومت کرد و تغییرات
 در باب سجد میان اهل سنن و شیعه واقع شده بود و آخر به سجد پناه افتاده بود
 و سبت تا فر رسید تغییر خدمت شده و پادشاه و این پناه عالمگیر تویت بهین تکی
 در او ایستاد که از و افتاده و به کثیر و بعد مردم خود زمین فرمودند چون در راه
 که به متصل علی آباد میل کرد و آن شکوه برکت و عالی از اهل شکر و باورفت و از آن
 و خدمت هم جمع تلفت شد و مزاج مبارکش ناخوش شده یکی به نام سیر این گشتن
 بهین بسیار فرمود و در محبت فرمودند اسلام خان به سجد پناه مقرر کرد و دید و پناه
 که از و افتاده و چهار و اهل ولایت کثیر شد و تا مدت و و سال حکومت را اند
 و به این اسلام فرمود و با فضل و علم و محبت می داشت و در عهد خود در عهد کاه و پناه
 سجد مصفا کرد و دیو و پخته بر داشت و وسیع تر از آن سجد یک قتل ازین ساخته بود
 از پناه خطیب علی سجد آرد از آن گویند که علی شاه از جفا و سلطان زین العابدین
 در عهد سلطنت خود از آن خطیب بود و متورم بان نام مشهور است و صحن سجد بر داشت

توت بوده اسلام خان در شهری قدیم تاورنیز از بریده مرغ سسج خود و چنانچه
فرار و دور و ستونیک در عیدگاه است و کجاست او است و این اسلام خان
مجلس بود و هیچ مردان داشت و آنکس یکدیگر و میر خیار الدین نام داشت تمام عمر
مدت خود بخدا آگاه مالکیش و معرفت خود و مصدعات عمر گذشته از
خداست شایسته ای که اهل امرای خیرای بود و اخبار آبدار و طوالت داشت
و در این دهت بمشور و او بر پند سخن چنان که گشت شری تو شایسته تمام بود
و به سخن میرزا و مردم چشم ز که به خود و خون میرزا و سعی جدا کنی می
بخت و عشق لکر آه من از دل خود چرخ میرزا و جدا و خود بهی که گشت
خوبی بستم الحاقه اگر آید و سر از زنی یافت و با چاه ساز و لکن در بقا شد و در
خیر و حاجت الحاقه میرزا که از خفا میفرست بعد و اهل ثانی است و در
مردن کرد و دخی که میرزا قطره و تاریخ نوشت که ما و تا تاریخ نیست تاریخ
مر و اسلام خان و الا حاه خف خان بهر مرتب خان در هر از و خفا و هیچ بخت
خیر مقرر کرد و سال حکمرانی خود می گویب و خفا و طوق بود و با خود
آن از قید خرس و قات بلک او را و او کار خالی بود و پایش از خفا و شهر و قصه
قراین و تغیر و تر خیم علیه از بد و خفا ای او چون سیح خان و اهل میر و بر و کس

و در آن منصب و در باجمیع بویسم کم او استعجال کرد و بطریق طریقه و در
شهر شد و او و دشمن اطعام طعام می داد و بر دیگران از میان حکام خاصه و
بیطریق جمایت او منصب داران و اکابر شهر را و اول کیان فیض شد بر عوی
مجموع البدن زیر سرچ و در آنی که سکین او بود و خدمت خواجہ محمد صادق نقشبندی
استاد کرد و وزیر کرد که گفت تاجیک که بچشم و حرکت شد چون مجاز رساندند
نمود و زبده واقاییک در کثیر و صمدی و نعمت خان گذشت کی تغییر ده مت گذشت
و دلدل محل مقام زمیندار بخا بنرفت اسلام مشرف شد و خطبه و سکه باوشت
جاری ساخته بای جمیع جامع دست نمود و اقامه دیگر میت کی مشیت بانه تقوی و
شیخ عبدالرشید عینی دعوی رب بر ملک جاور و این جبر ملک و تفصیل
مقال اینک شیخ مذکور باستانه جوار میرفت و ملک سر دروازه خانه خود در
بود کسی که در میان گفتگو واقع شده بخت بخر غبار کرد دید و در عین و دیگران
میگویند که بی ادبی از زبان ملک در شان اصحاب کرام سیدانام علیه الصلو
و السلام سر زده باشد شیخ عبدالرشید عینی استغاثه با حکم نمود و در ملک بسته عای
اعلام کرد و چون خود در باطن اربعین شهر که معنی تو بیت و اکثری خط و
رعایت ملک است و در ابرامی حد نمره و توقف نمود و در و بود که منصور

دوازده روزی و قیام بر لغیت بعضی رسیدند پادشاه طرین را بجزو ملک نید
بجایز هر چند بعضی امرای خود که در پیشگاه او بودند و صحبت کرده بودند
پیش رفتند و بگویند که بسیار پادشاه در دست شما ملک بگویم قاضی عسکر قبول
کرد و آنچه بعضی از شیعیان بر او کرده این شهر را بوجبه انعام خود نمودند و
شد از عظم به او قوم نرید، حسین بن حیدر و دوباره شهید شد سیف خان بیخ
سیف آباد را در کانه تالاب بل طرف مغرب است و محل آن مرغزار پیش
بود و در حکومت خود جوی آب و انبار و موصوع و آره درست نموده بود
در همان نزدیکی جو بار و حکومتش در گذشت و در تغیرش متغیر یافت مبارز خان
در سنه که از دشت و دشت به یو براری مقرر کرد و در توبت آمد و سال
حکومت نمود و در دی سید و صالح بود با وجود صوبه از ی کفن میباشند و مسجد
جامع حاضر می آمد و در خرم و سستی دشت چون هم امیرانش مردم از یک
برده میادیدند و بی یکی بگویند با یکی با مردم سلوک داشتند و اکابر و
نور ابا امانت و عزیزی که داشتند بگویند و بنای قاضی ریخته میشد از بخت
سازر خان و خط غول بر منوچهر عمل خود کشید در ایام نظامت مبارز خان
خان و امالی کاشتر بخت و لغت بر خود و اولادش و در سلطنت کرد و بار

جمع چهار

مع السلامه کثیر رسید و بکرم پادشاه قزوین و اعلیٰ درگزر اجداد زلفان چنانچه
 در پیشگاه فرخنده کثیر داده و به اتفاق خواهر صادق بخشی را دیگر کار بیان که از
 پیشگاه حضور برای پادشاهی و اعلیٰ سطر کثیر آمده بودند در ساینده تخلص
 انعامات و دوزم عنایات پادشاهی از طوهمات و ظرفیت طرا و نقره
 در انشمال خیمه خاص بودند و در طاقت عبد الله خان کثیرت بیفتان
 به طاقت کرت نماند در سال هزار و هشتاد و شصت نفر کردید و در باغ و تپه ناک
 با تمام نام اراکسته بودند و در سیفان قاضی عبد الرحیم منصوب کرده
 استقلال و ادقانی ابو القاسم پیر محمد خاک تره نماند به فوت قاضی عبد الله
 علم قضا بر او شسته بود و در علم گذشته باقیان که در دست در حیات
 سالن ازین شهر میزد و در عهد سینه خان سال هزار و شصت و هجری سیوم
 حاکم ازین شهر رود و از هیچ تا شام تمام عمارت کثیر برستور گوده در
 یکی چندین استی رسید این برتره بیفتان سی طبع در آبادی و در دست
 نو و فوق محمد آباد را احداث آباد ساخت از جمله کایک و در عهد او
 این است که در پنجاه حکومت او عمارت محمد محبوب العید مرشد و سید شاهی
 اسد شیخ الاحد الرمدی و الفاروقی قدوم منبت از کثیر ازانی فرستاد

برادر گلشن ایشان شیخ سعد الدین محمد بن محمد باقر خود میان محمد قطب نیز هم راه بود
چون خان غزنو را با بخندار کرده و اقامتی باین خانه داشت بلکه خود شمس چهره
از غایبان کاوار بود آتش عیدت و عقیدت را کمالی منی او انود و حضرت
مستقل کن خود در اشخان دارا گو که جاودا خود هر روز در خدمت حاضر میشد
او از مروزه جمیع حیات کمال حسن و عقیدت بهیاسیدشت جمعی کثیر بقول او
حضرت شیخ عبد الاحد شرف اندوز شدند مخصوصاً خدمت کاتر آن حضرت شیخ
مراد که ترک دنیا کرده از مدت دسسال در طبع شد صاحب کمال بود اسادت و علم
عرب علاقه مضوی حاصل کرد و بواسطه این جمعی از فضلا مثل مولانا عبدالرشید
که در علامه و مولانا محمد جعفر و امثال ایشان در بر توفیق حضرت ایشان در آمد
چون حالات آن حضرت از غایت شهرت محتاج بندگاریت بود و چون آن
احقر رستم هم شده در کتاب اخبار آن خلد و شرفت الا شمار و غیر حق نوشت
درین سال که کلان بودند پس مقدار گفتا نو بدلیل سیف خان اخیر تو
سال حکومت کرده تغییر یافت و گوشته گیری بر طرفی منصب اختیار نمود و از پیشانی
در سال صادر شد و دو وظیفه مجوری پوشیده خارج سال حکومت کرد
در جمعی بر احمد سلیم میگذاشت مسجد قریب مزایا محمد یار سا که مقبره و متر که

مشهور است بنای اوست ظاهر اوقاتش عجب که اکثر شهر را با مسجد جامع است
 در وقت افشار خان بود ابتدای بخش از کاوه و دره شد عالی را با وفات
 مسجد جامع هم در وقت نماند رفت و با مراد شاه اسلام باز تعمیر یافت
 توأم الدین تعمیر افشار خان به طاعت تعلق گرفت در جویی نیز از سلیم متولد نمود
 از اکا میرزاده و محمد زیدان و مراد زید که وزیر شاه سلیمان و الی انجام داد
 سال چهاردهم و ششصد و شصت و شش که رسید ضابطه دان وقت سایل علی بود برای
 تیرماه باب گناه گناه گناه از غمرات اوست سمت عید گناه باغی طرح کرده
 حاجتی ساخته و در غرین تعمیر رضای اهل محلات حاصل کرده زیاده از
 به طاعت گذراند و در آخر زمان توأم الدین خان بر دیت مشهوره و اقامت
 ترش کاه که مشهور است کاوه و دره است بطور آمد اکثر شهر با وفات و
 طاعت خان مرید خدایت خواج محمد شریف و خواج محمد مبارکه پیدی
 و لاد و محضر خدایم اعظم و عید و در شیر شرف تزلزل فرموده
 این خواج محمد شریف برادر خواج محمد انصاری است نیست این بفرستند
 عظم المیراث بیدار کسان می رسد بسیار فیاض و عالی است و از اکابر
 ولایت بودند و با سبک کمال که درین چند سال بودند و امر امن کافی

و حضرت بکرمه آموده اند بالای بغیر شیخ بابا و الی آقا و در هر روز
 شصت و نه مرتبه خواجه محمد حسین صد شصت مرتبه را و شصت پنج مرتبه خواجه محمد
 باقر نقیصه و شصت و یک مرتبه را و این خواجه محمد حسین با خود و او را
 در هر روز و توبه و صدق و صفات و سایر کار بود و از دیانت و امانت و این
 در هر روز اکل عجایب غریب منقوش بشی در خواب بر آتم و در آن شب
 و در هر روز از کلام که از خود است هر چند بزرگوار حاصل شد مذکور کرد و اهل کمال
 عالیشان و محبت بکات کثیر و در حق او ملا و شش شد حسن الدین نقیصه
 و لقب الطیلسن و الصدیق مقرب در کاه الهی و ولایت و در شاه و پادشاه
 و پادشاه و حضرت ایشان خواجه خوانند محمود است همراه و والد محمد بن
 در قیام حضرت خواجه کلان سکونت در لاهور و در هر روز و پنج مرتبه
 در قیام علیه و آبادی خانقاه و امور و در هر روز و پنج مرتبه و این شیخ
 بعد از آن بعد از آن در هر روز و پنج مرتبه و این شیخ
 و تقییم علم و عمل و ارشاد و بخشش و خوراک و عسل و بطریق سنت و این
 که این بسیار نمودند و در هر روز و پنج مرتبه و این شیخ
 و این شیخ و این شیخ و این شیخ و این شیخ و این شیخ

مردم ایران از راه مخالف مذکور به نفعی محسن شریف زیاده و برکت
تقدیر است پرسیدند علای نقیبه مولانا عینی چه در جواب داد که
آنکه که علی الرغم این شیخ معذارش مبارک حضرت غوث الاعظم رضی
الله تعالی عنہ و عن بقیہ و دریناج و ملک و فضل و ارباب حدیث و حکام و خدمت
شریفین میرسدند و کاری بدو است هم بطلبیدند فضایل بنابه محمد طاهر
علف الصدیق مولانا امجد علی و خدمت مولانا ابو الفتح کبیر و ملا یوسف
مولانا محمد طاهر نقی و امجد البی و ملا شیخ احمد نقی و فضل و دیگر همه است و خدمت
باز است این سید باشند و از فیوض برکاتش تنفید میکنند از اتفاق
وقت فتاویٰ شریف بنویسد از تالیف کرده بودند و در آن کتاب تالیفات
بودند و در سال در احوال الدین بزرگوار خود و تفصیل تالیف کردند و خدمت خود
بجای تطلب الایمان و خواجہ علام الدین عطار دیر است که میرسد حضرت خواجہ
بزرگ علی الدین و در حلال خواجہ علام الدین عطار بود و خدمت خواجہ عطار
و خواجہ حسین عطار از طریق دیگر است مطابق روایت حاج رشحات
این دو کتاب را مع روایت اگر خواجہ عبد الشمد و افتاده خدمت خواجہ عبد الدین
احمد بودند که در عهد خود در حج شدند و چندین سال رشحات آورده

نکته

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

افتاد و تبار از خود از آنکه عارض بدن منبری شده و سال هزار و شصت و پنج
 سال دهم و هجرت کین میزند و در محل خلعت و عین پناه منبری است که در
 از زیارتگاه خاص عالم و کل منبر و فتوح ظاهر و باطن است و فرزند این
 سعادت بودند حیات حضرت خواهر منور و فرزند کزید بن جابر منور سن بنا
 محذره منور حضرت بکم صاحب ابو صفیه حضرت خواهر که بگویند فیض ظاهر و باطن
 بود منقطع بر دست نه بر این درگاه در بیت اقامت اقامت فیض ظاهر
 شد و گوی از مردن بودند نه این تاریخ شایع در قمر و کمال بکم نور
 این خانه نور عالم ملک و خدمت و خدمت شریفه و خانقاه لطیفه نوعی از خود
 یادگار این درگاه را ندانند حاجی مصطفی روی نقشبندی از مردم روم است و بیک
 مرید حضرت شیخ فیج کی است که از خلعتی قطب لغنی و اقامت حضرت خواهر
 الباقی است در کثیر شب بطریق سیاحت تشریف آورده جدی در جوار منور
 بعبادت مشغول بوده بعد از آن در اتصال مقام ایشان که خدمت و سیاحت
 باقی و خانه و خانقاه بنام خود تا آخر عمر باقی بگرفت و در تمام
 بود و بسیار که بگوید و گفت اصرار کرده بود نام من ایشان خواهر باقی
 یعنی است که مرید شیخ منور بود و این مرید از زبان مرید خود و ایشان

از این چنین شده ای که صاحب جذبه و تفرعات بود و اما تعلیم طریق علم گری
 قیمت وقت خویش بود چون بیک مجلس رسیده در مجلس این در وقت
 رحمت الله علیه عبدالمکرم پیر خواجہ عبدالمکرم با ندی بدیر می گفت فیضی از تعلیم
 کرده از راه باب استعداد بود و توفیق الی اورا صحبت می شد از لیکن حضرت
 خواجہ معین الدین نقشبندی قدس سره از هم دلالت فرمود و بهر نام خدمت
 سر امر سعادتش حاصل نمود و خواجہ صاحب الله در جوانی ذوق خدا پرستی بر سر نهاد
 و خدمت خواجہ نجیب دار و اسل طریق شده و چون انچه خدمت خواجہ نجیب
 به توفیق آمده در همان اثنا حضرت شاه قاسم صفائی از سر عمرین حضرت فرمود
 خواجہ نجیب مدد از کمال التفات طلب فرمودند و تربیت بدست مبارک کردند
 بنا بر همین سبب و صورت قبول نام در جناب حضرت شاه بحر ساینده و انچه
 خاص از جناب شده و کجالات طریق نموده بهره اندوختی یافت و بعد از آن
 آن حضرت کمال التفات بر او از م طریق نموده مرتبه ارشاد حاصل فرمود
 عمر بسیار یافت صاحب تفرعات بود و بهر توفیق میان تعلیم و تربیت اجتناب نکرد
 لیکن چندی با ما بود و فرمودند علیه قاهره از حضرت میان میر گرفتند
 و الله در اتم مرفه شرف فراموش و سعادت از دواج این جناب یافت

کلیات غریبه از کلمات مجیدیه نقل بگردان در کتاب سیرت الامام
از قوم است و این باب مصحح قیاس از آخر غریبه تمام در عبارت و او کار دارد
و اتم حضرت خواجیه حبیب الله در سال هزار و هشتاد و دوم حجب واقع شده و در
مطلب الدین پوره در جواریه خود از این باب کاتیف الصدق حضرت
بابای ناکا نوشت که در کتب گذشت بخدمت حضرت شاه قاسم صفائی رسید
و تربیت از خدمت والد بزرگوارم یافته وقت سفر حضرت شاه قاسم بجهان
در بیت آن شاه مبارک بود حضرت شاه قاسم بدستور دیگران شدند هر کس که
است شاد بوده در انشای مداومت و وزارت آخری بقصد خدمت خود
قاسم ز فاقه یزدانی آمد بر اینی برت داشت بادی از بدو بر اینی که
زاید بابا گفت بسیار آب و من ترک کرده شمع روشن ساخت و در
خواجه قاسم از روشنائی باز داشت چون در خدمت خواجیه رسید و نمود
برگاه و بجهت قدرت و شستی بر باد و اگر داشتی که بر اینی را گلی میکرد و حال
سند میانه میدادم که این شمع باقی میوزی میگویند که بعد از خواجیه بدقی
آتش در محله واقع شد و خانه زاهد بابا هم سوخت بلم والد و بجهت برادر
صدوقی رفت از بالای بام چند کتله آتش بر سر بابا انداخته و من شتی بر باد

بهر شیخ حسن کیا بر من طوبی با لایزال شاد و آری در خون آینه بخت الله
 و انصاف معنی انصاف اگر درین شهر بر منصف طوبی بود اندر شیخ غوث معنی قانی از اکابر کبریا
 برقی اتیان حضرت جامع الکمال است شیخ یعقوب صریح است فن شورش غالب
 است و غیرت علی بار بایست شاهزاده و دارا که شده است کثیر یافت مرجع
 و اکابر بوده شاکر و ان کمال است چون حلت نمود در محفل خانیه بیرون نمود
 و در جوار رسید در سال هزار و هشتاد و دو و شاد و آری در خون آینه بخت الله
 و انصاف معنی انصاف اگر درین شهر بر منصف طوبی بود اندر شیخ غوث معنی قانی از اکابر کبریا
 برقی اتیان حضرت جامع الکمال است شیخ یعقوب صریح است فن شورش غالب
 است و غیرت علی بار بایست شاهزاده و دارا که شده است کثیر یافت مرجع
 و اکابر بوده شاکر و ان کمال است چون حلت نمود در محفل خانیه بیرون نمود
 و در جوار رسید در سال هزار و هشتاد و دو و شاد و آری در خون آینه بخت الله

و فانی رخ محسوس را چنانکه بخت انداخته رفت خانی عالم باقی ماند و در فرستاد تو به
استخار بخت و نیت بسیار توفیق یافت محرم اوزن بود و اگر از آوده بود
این خط بنقلین شد و در شوق آن خون بگری خورد و با اصلاح طایفه سیرین که در آن وقت
از خوش نویسن روزگار بود رسانید و اندک زمانی بوقت براتر آن صلح
کرد و بکانه و ترش شلخی می نوشت بخت آقا رسید که او در آن وقت طرز باد
داشت باطله آواز و کمال محرم او به سلطه شاه جهان باد شاه رسید و در آن
کتابت بیان در بار شد چنانچه کتاب اکثر عارفان و خواجگان و باغات بادشاهی
خط و کتب است که بکسب هم آرمی بود و طرفه نامی و شیرینی در تحریر که گویا
است کار برده از جناب پادشاه محط برین قلم شد تا من آخرین قلم
در حسن خط برادر خود محرم اوست و آنچه تحریر کتاب عارفان بعد فوت بیاد
کاشن باقی مانده بود و محسن آنرا بکمال نزاکت در جای صورتی انصاف
نمود بر روی پرادینوست با وصف کمال صورتی محلی تحصیل امور متوجه میداد
و دست ارادت بخدمت قدوده الامام حسن حضرت شیخ و او دوتی مانور
بود علیها الرحمة علیهم طاهر غنی از فضل انساب است که لقب معنی است در شیر
حجب طبع عالی بود و یار سخن و در بر او کمال رسانیده هر چند که شاد و عاشق

قانی بود و اتفاق در باب سخن در سخن است که از خط کبیر بلکه تمام قلم برین
 در این عهد چو او خوش خیال و نازک بندی برخاسته و پیشش که سر با آفتاب
 بر رخ محمد صلی الله علیه و آله و او اکثر سخن بطرز ایهام است و غنی است و ای
 شکر کش و مخلص و مطلق است روزی طلعی تار کف میخواند شری برت اکبر
 خیال میفت و مصلحت و نتیجه نمی است که در عالم فیت و شاه نظر بر طرز ایهام می
 شوی کرده شاید گفت که مصلحت و نتیجه که گفته باشد همین خواهد بود این چند شرازی
 می است انخاب نموده بر زانوی است شرفی بیسیان بر یاد ارم و سیاه
 و درین پشته شیر قلی را اندک شتر قدم فریاد ظلال با حسن کلان با در گشت
 و با و این تر شد هم شتر که شتر در افتاد شش و حسن بنری خط بنهر کرد
 و نام هر کس درین بود و گرفتار شد و نامی نوزد و ساز عیش اندم که طالع یافت
 فوت و نباشد از برای کس عزت و تار عیون و در اندام و آشامی مضمون را
 طبع نازک سخن کس تواند بروشت و با جان این انصاف خواند و سید و تا بر روزگار
 و زده ایم و از صفت قن بر نمی ماند آخر از من مطلق و کس میاید که سبب آینه پیش
 و نام هر کس که در این عالم کرمی که کرم و صد باره کمال کبر تر شد و میان
 و نازک است چو در آن و سبک و در و سبک و سبک که بر روی میان و در و سبک

آستین چشیم تا می بینم ز دست تو ای ز من بر دست من دستم بد بر هر طاعت
 ریخته ای که ز دست من این خوراکم کرده اند اثر بر عکس شد از طاعتی دارد
 ز یاد سپندم چشمم در خواب بر خیزد و با جو غالی که بر دوشم می خورم و من در دم
 چو بر دستم بلند نامم اول بر دوشم چو تاقیت کردیم تا بر این مقام
 کیستی چو سنگ از آبله حسن تو آمد و مرا بر سر فلک تو خاستی و من می کشم
 چشمم یار این برنده شرار اندام تو می نامم با خودم در فوق از فضیلت عاقبت از کمال
 میانه تا چو بگرفت و کرمی از قمار میانه تا کمال میانی بعد از او تو شمع شمع
 بهشت را و قصه کرد و سال بر از دست داد و با این قطعه در تاریخ و قاتلش کفایت
 در زوشت نمی کشد که و نگین منبر کش شده در مقام او غایب نشی تا تاریخ و قاتل
 که بر سجد گویند و اینان شد و کج بهری زیر زمین تا کسی تعبیه در تاریخ او گفته
 ای سخن در سخن از حق خود به نامم و از ایمان کشیدم با وجود شغال تا نوکوی
 تعلق با دشت کاهی از ده صفای طبع خاطر بطرف شمع سخن می گشت خوش فکر
 صاحب دین بود از تمام کلامش تجرین و در باغی گفتا نوید می گشت خرم خرم
 اولم می گرفت تا بهی که می بینم تیغ ترا بر دوش گرفت تا گشت سخن با صفات نامم از
 گرفت حال با عالی فرید و گوشت از دوش گرفت تا بگذرد از انگار در دست تویت

پادشاه و پیکار بر چیده و رخت بنام خاکی عدم کشید و صاحب دیو است در پشته از گشت
پشت نشین بگوشت اگر آرد و بگوشت با پای شکت گاهی از فیه است اما گویند و حتی که
پادشاه و عظم پناه آن شناسایی که عذابی بدیده و لحظه ای از غم و اندوه و غم و اندوه
رساوند و آتش او را بچکانه از منی دیده و این است در ملک نظم کشیده و هر خزان
پادشاه و بزم سپاه سپایند بر سر بر بر نه که امانت است با کشید و غم است
گفت و حجت است پس بعد از آن در ملک تازه گویند و انتقام است و متوطن
فی نظیر است در او این حال از امیر و وزیر و غنی و فقیر علم استغفار و غم و غم
سرفرازی است و بی غمی بر لوح خاطری نکاشت و آخر روی است تحصیل و دنیا
خبر است شاه و شجاع و فرزندان سوم شاه جهان پادشاه رسیده و منصب خدمت سرافراز
از دید و شاه و شجاع از قابلیت کار دانی او واقف شده و در صد و تریش بود
در او قایم گشته اند که در سک و خطبه پیام خود کرده از بکار او ای شجره و گستاخ
بر او است استغنا و خدمت و از خوبی تو بچکانه و پشت بعد از آن شاه و شجاع از
دست بر دشت جان عالمگیری ملک است بچکانه از دست داد و او آره و دشت ناکامی
از دید استغنی سر و دشت جان در بکار بچکانه او و در سید متقی و دگر بعضی امرا
از دست کرده و از الام عازم دارم و بچکانه او و در سید گنجی است و کان با بچکانه

اختلاف معیر شرف ملازمت پادشاه و این پناه عالمگیر ریاست و در ملک سیر ملک
 مستطعم شد در سینه بر اثر و شهادت و این رباط طلال بسیاری بی زوال انتقال نمود
 منقذات استوخت فلک اگر جناب سی بند و خردی باد و بر کسان خار و
 در قیاسی دشت و بر چند سی و تلاش در دو کرد و هیچ کی از بار یا فغان
 جامع البوی یا بیخ آن است کاشت بطلش برض اقدس پدید آمدن بجان
 بخا و دغان بقی شد برض میوه جهان رسانید یک توبه او را با شاد و مقصود
 کر و سید و استقامت در وقت چند رباعی جام او کوفت از یکدیگر این رباعی
 بود که ای فلان بلند قدر کسیرین قربان زبان تو فو این زمین تا خاطر
 و لاج جمع شود یکبار یکو حرف بر لبانی من محمد رخ منشی از مردم کبریا
 طبع طبعی دشت ایاخته گذران معیت است بغیر این یک کاشت و باین
 من ملازمت حکام میداد این رباعی از دست قلم در سایه خویش جای او از
 در چاره کار دل به چاره و میداد هر چند که کفار و مذمونی و یکی بد
 کند و کفار و دهنده و قیاسی شاعر محمد کثیر بطرز جلیل سر دیوان
 سخنان نام خوانده و از خواج غایت العبدین که در کف ریاست دشت
 غیرت آمده اشاره جوایب محمد رقع منشی کرد و انصاف کد و استقامت

کلمات چو آب بپایین است و بپایین می رود و دیگر در مجلس سفید خان خوانده
شدی را از مردم ساخته چه که ازین شهر راند چون غالی از لطافتی نیست است از خرد
بر دست به کجاش آن قدری کشا خود بهر طبل بخت العبد بر آن سلی کم این
کار که کار خود را بر زبان و دهان لک آدم بودند و خندان و سخن هیچ از فضل
بهر او که گریه می نمود و بیچاره می نمود و بیچاره می نمود و بیچاره می نمود
چنین مردم پاکیزه و دانا و کورای و خدا ترس حق اندیش که هرگز کینه نگذاشت
و شوم و بد را از خون گلی تن زبان را بپای و رقی این طایفه پاکیزه را
دید نمی خورد گفت بهر بخت و بهمان و بر کذب و پریشانی که خردیش بر زبان
استال درین انجیل نه تا خبر که فرصت بود خوب باین خبره سری او به حق است
تا خبر پیش این و به حرفی که بر آمد از زبان من است و بهر این در چشم
غضب را که چو لایق نمی نشست و مساقی که انوی سید روی بد اندیش
ریش میدکوی ابیای زبان عادت و سر کین خود دکنده کند کام و دمان را
کی رسد طبع تو بر مردم کشید که در عالم خرد از حال تو و وضع تو ای خیر از خوشی که
در عهد جوانی بماند مردم بکانه کلان خلق و صد بار بگوشت تو خرق بپوش
که از کسب که توان بود که دنیا به کجا در صفت است تا به یک که بهر شد از طاعت

سخن خرد

هست اثریش که نمی بود پیش این طرز زبردکاری و بدصل کردی ز عیب بود تو
 پیش فعل تو که زنی معصیتی خویش بسک باشد عمر که انرا بعد ازین کشیش تو کردی و کردی
 نه در اندر دنبال تو قوی کسی چند که شاق تو باشد ویر و زسیه خویش کشیشی که ای
 بعد روز تو چنین باد و بینی ز جهان هیچ گویی روخت کم شد و شاق تو پیر شد
 آنکه شد ز عشق تو و یکس که قیاس بوزه بایت نرسد و تو کردی یک ساله مقیم
 ای باد که رنگ میداد و کجا بود بحالت نظری باده کش از از پریشانی بی نانی
 و میرانی و چرخ ز خوار و خفت که نصیب شد از وطن افتاد برای غرت در
 سر و از این چرخ سلی که صد پای خراب نصیب شد و قیامت چه کردی از اهلک چرخ
 بودی بر یکی کده یکی کده هر رکن دو پا خورده بد رنگ بی کینه و لب شک و
 و بیاورده چرخین و یکی لاشه خبر از بون آینه از یافت خدام که بیت که
 و خاد است که دوا که نقدی در قیاس زنت را و برایتو میا شده آن
 از قوت ویرانه خود باد و سه لک کت و بد عالی و انعام و کده ای بوی هند
 که آفرید ازین بیت مر از اکی گمان بود که اگر در و ش کینی تو شوی ملک کثیر که در
 لب و مر و از شک جان است بیای و دست به جاسکین شتم کنی از خرقه ارباب
 سخا به خاطر نمی که گرفت زبوت و قمر چه بد نموده بعد از اینا و بعد پارت

آن که بدین قصد که میراث پدر یافت بودی و بگویند بر پیش که کون میت چنین
نخواست و لاف تو اظهار غدا فی و چاشناوی کی بودارند مسلم به نیاداری که بود
یزید مردم اینجا غصب بود پاکیزه و بهتر تر از شر و محبت تو روزن تو سجده تر
ای حق نادان غصیده حیوان ز خود بجز و غیره سر و ابد و خلق که از دست
در غری مکتوب از سگ جز و کنده تر از جابه ناپاک که خود این جو تر کافی و غیر
که برادر از این جهان از تنفر تو امالدین خان کت نایب در اوایل از پیشاد و
بعید به ای کشمیر تر یافت و نیز به در عهد به ایم خان در کشمیر و اوقات عجیب
مادانات تو به رود او کی سیلاب که بطیان آب غامی مردم را به با و
و عالی بجا که میان شد میگوید که عمارت مردم مثل کشتیها در میان آب غرق
و که در آب سان سر کردان میرفت ب اوقات جانداران هم درین در خط
طیان بعد تاریخ است سال دیگر بسطادند زلزله احوال مردم مدتی در زلزله
مانده زیاده بر یک حادثه جانگاه در عمارت شهر وارد بود و باین تقریب
و سخت و زلزله خانه ها و داند دیگر آمدن طلاق بغیر وقت کلا
و استقامت را به وقت از عمارت ابراهیم خان یقین شدن انوار کلا
با مداد غیرت که در جهت کشمیر بود بر غلام میت سید غلام و احوال

از راه آوردند جایگاه نشسته در میان آمد بافت آن نیت که در مردم چون
 که به پیشوایان است که بعد از آنکه نامی با این بود و صادق نام کی از مردم سنی
 و نیز در بایند و خصوصیت مقرر بطول منوع شد و در ضمن منازعت شیوه ای از نور ظلم
 که تکلیف افعال نامشروع و مباشر احوال مذکور شده اند در حق حضرت مجاهد که
 رضی الله تعالی عنهم با و صفایین بدو می صادق می بود که اعلام شرفی برده بود
 در حاکمیت ابراهیم خان مانند از نظر تافعی محمد یوسف غیرت آمده و نام
 شهر هم نوزش بسیار نموده آتش فتنه و فساد منسل شد چون ابراهیم خان می
 حکیم را در خانه خود نگهداشت مردم حسن آباد آتش کشیدند با حرکت خدا
 را جهت حمایت مریدان و اهل خان و میرزا ایقیم و غیره که به سنیان بودند
 اتفاق بعضی مقصد از آن که سر کرده آنها خدمت شرافت و بجا است و مرت
 و ابراهیم شریف و ده پیدی و خواججه محمده صابر و میرزا سلیم و میرزا علیم بیگلربی
 بودند مقابل شده و جمعی از طرفین مقتول بسیاری فرج کرد و در و ام غلام بسیار
 نمودند و سرشته از دست تافعی هم رفتند ابراهیم خان خود را حاضر یافته
 بعد از آنکه در غیره دعوی سب بر آنها بود و ادراک که هر چه تره مجوس شدند
 آخر اعلام آوردند و بیکر و یکد اما و عقل رسانیدند چون بعد از آن

قاضی آمد در وقت بیاضه صوبه ارترک نمود باصفی اقتدار او از خانه بر نیام
 و اصلاح نامه هر منعی اعظم کرده بر کس داده خانه او را هم تاخت و سار نمود
 و در شهر نورش و دست برد و او کم بسیار شد و با با قاسم مقتدای ایشین بود
 که رفت با ناست و خواری کشیدند و با نجان بخت نمودم او را شده برابر خانه
 میرزا سلیم نور مجاهد روداد و میرزای نور بود با جمعی از خود ام بقیل سید
 و شایسته پناه و بقایا با از دلا و غفران چاه و غفران و سنگاه و خواجه علی
 و شهرهای اجتماع کرده و بیای با بر ایتم خانه آتش کشید تا ظم فوج خود رستاده
 بقایا با و قاضی و قانع بکار و بخشی و در وسای شهر مثل خواجه لاکانی و خواجه
 حاج محمد باندی و خواجه قاسم لشکر کردار کرده و بنویسند و در شهر را خواجه
 بر ای و بیای و طرین روداده چون این حقیقت با کم و کات مر و غفران
 با لیکر شده حفظ الله خان ناظم صوبه لایق و حکم با و شاه دین برورد و کاستر
 حق نگاه داشت و پیش منی انبیا و طرین و غفران و بنویسند و در شهر را
 بر ایتم خان معزول گردیده و بنویسند و بر ایتم که گفته رود و حضور
 در لایق و حکم حضور بعضی بنویسند بکات ایفته بوطن آمدند و قاضی حضور
 رسیده بعد بوقت رحلت نمود در سال هزار و نود و شش این کتاب در کثیر روداد

در کثیر رسیده

خط اول برآمد احمد سعد احمد خان در هزار و نود و هفت کثیر رسیده در
مجلس جو علی نظر خان سکونت نموده و اصلاح فساد گذشته بسیار فرمود
و سال پنجم و شصت حسن عمل جهان و استرهای مطابق کند این چون بخت
در این جو در صوبه اری او بود از حضور ما نور شد بواسطه خان دیوان مشهور
به نیابت حفظ احمد خان سرافراز کردید کمال عمل کرده نیابت بنام شیخ ابوالفتح
فی که از مشو بان حفظ احمد خان بود و تهر یافت کمالی ادای زبست خود
بکمال ترین و صفا کرد در عهد او حفظ خلافت رود و مردم نعمت بسیار
شدند شیخ فرخنده قیدی بکار برده بود بار آورده الله تعالی پیش رفت و
بکشت شیخ و ارباب کمال که درین ده سال جلوه بخش ظهور نمودند و او
سکونت در علم حکمت و معانی و بیان فقه و حدیث شاگرد و از حیدر خانی
بود که کتاب سکوة المصالح و منها و استاذ در حافظه داشته و خواجہ حمید
اور اعلیٰ مکتوبی ساخته میر رشید شیخ ابو الفتح بابا نصیب آمدن
رفیق سفر و خضر ایشان بوده در سلوک مقامات تالیفات عربی و فارسی
بسیار دارد اسرار الابرار در احوال مشایخ و سادات عالیجات و در بیان
کثیر نوشته و اسرار انوار در شیخ کتاب منقح الطیر شیخ قطار قدس سره

کرده و بخت بابرکت حضرت ایمن خود را نذر نمود و قدس سره رسید
 و در اسرار ابرار در و در کشف ابو الفتح آورده که واسطه ملاقات شیخ ابو الفتح
 و حضرت خود را موقوف بر بودم مذکور است آن محبت و لطیف احادیث که حضرت
 خود بر سوال کرده و حضرت با جواب کشف و در بطون پند است شیخ مومنان
 تاریخ وفات آن ملا ابو الفتح که در تاریخ او فرموده که از پی سال و سال آن
 مقتدا بود و با شیخ الاسلام که از عجم تبعید شده و در وقت عمر بسیار یافته
 بخت ملا و فقر آید آید در محله که در پوره و ابی جید کاوه و سوده است
 صدقه و استواری نامشور آید که موقوف بر آن است مشهور نیست حضرت سید
 محمد است تحصیل نمود در خدمت مولانا سید محمد که فرموده و آنجا که او را
 و نم لشکر کرده و خدمت تدریس فتویٰ بخیل علم و تقویٰ که در آنجا
 و در مشا و دریافت و در هر از و در وقت در گذشت در هر از حضرت سید
 و در آنجا که در تحصیل علوم سلوک کرده و در لباس فقر ابدی و ملک و حج
 است و بعد از مبارک بطریق سید کثیر در محله قطب الدین پوره و دار و در
 و شیخ فانی را دیده که در آنوقت در خانه و در تعمیر تدریس و یک مکتب
 و اصل طوق در شده در میان کلمات و لطیف معانی بیان فرمود و شیخ از

در این شهر بر مادی بزرگ کرده بعد از دست شیخ با سوز نه و پذیر و بسیار
 نوزادها باز یکیشتر حجت نمود و کربادش و هندوستان شد بتوبیای حق
 مستند از یکیشتر آمده در راه بفرات خست بر پشت و داشت او یکیشتر رسید مقصد قمر فای
 در فون شد و او را بر کتب معجزه ظهور یافت محمد افضل فرزند از چند حضرت
 حیدر چرخ است افضل و کمال و حق و تعوی امتیاز داشت و حجت را بر افاضه و
 حیدر و الله بزرگوار بر کاشت چون علت نمود در جوار و الله بزرگوار است و کمال
 حیدر از شدت شاکر و فو به محمد افضل چرخ و ملا سلطان با تخی و قاضی عبد الرحیم
 در علوم نقلیه و عقاید مستند و لیسان و فونش تفریر و شریک و تفریر بود شیخ که سنی
 علایق است و برای استخوان تکلیف جفا کرده و خدمت ملا ابو الفتح که و غیر شیخ
 بنای خان و معروف در مانع جهان آری رفیق خان در برج و اداری نشسته بود
 گفت که یکی از این طالب علمان را حاضر کنید و این حسین صاحب الرشید در آمده و
 تا به از جمله تفریر بر توی کرده که فغفای از دور شنیدند و بعد فو به صاحب خان
 کرد که من کینه شاکر و ان علایق بر دهن حکم خان فرمودم نام شد و تکلیف اخلاص
 کسی نمود و این صاحب الرشید سیر علم کرده او آخر کمال اختیار نمود و بزرگ علایق
 رسید و خدمت قضای چرخ پذیراخت عالی از شرف طاعتی جمع نمود و در اوست

جناب میر محمد علی قادی دشت و اشغال ذکر و حکیم از خدمت من که در ده بود
محمد امین و آقا از طبقه بکار بنیست با کور و کوری ساکنان و بر مع
دشت و تو که در فوخته حرف نم آید و ملا یک چون میل بر اوق بود ترک
کرد و دست از همه بر داشتند روی ملک بین طایفه آورد و از باریان خالص
خدمت میان عبدالوهاب لاهیوری و یک صفائی باز میان اصحاب امین از همه
در فوخته و از اکثر اقلین و کدوم بند چون یک غیر صحبت فرمود و در ملک
در خان با بنجین بود و خواهم شناسائی فتح کمالی بخانه بر و در ملک
نوازش که در چند سال توانی و تو از درستان بزارت شیخ خود رفت و در خدمت
یوسف و صحبت و خدمت می نمود و این شیخ عبدالوهاب در طغای شیخ خان
و نظر خاصی برین بزرگوار داشت و اصل خدمت خدمت میان محمد امین و
از جمله بکین بود و در وسیع و حفظ نسبت میفرمودند و از غیبت کمر او الی
بیکوت و خلوت میگذشت آخر با مردم که غیر و فضلا و ملا و قرا و غنیان
غیری فیض صوری معنوی تقدیر است و استقامت گرفت اکثر ایام
ی بودند با مردم که می شنیدند و چند بعضی اوقات با مردم و مردم را
می شنیدند اما با تحقیق خلوت در آن بکن می بود و کسی برت بخت یا ظلم

بی وقت می نمود از زبان حضرت مرشدی مرادی که از مومنان خاص ایشان بود
 مسکوت که روزی جمعی از فضلا و علمای شهر آمده به تعزیه تحقیق ملوکا بر رفیع
 صوت و مذکره افتاد و متغیر شده فرمودند که یاران و پیغامدها قرار دادند بر تقاضا
 خدمت کنند که کور است علی ایمن احتیاطا بود تا بعد کور است دیگر چه رسد سراپا
 تصرفات بودند بر ملا شصت زیادی و شصت و مهر یا نهایی فرمودند در روز
 و انداخت بسیار میان می آوردند که کور است صفایق و معارف و میان آن
 خوش مرشدی مرادی را مخاطب قرار داد و یکسان میباشند و ملوکا با اعتبار
 تقصیر تمام میفرمودند و بجهت بی غایب و عجب ایشان بسیار داشتند که گاه
 ذکر محبت یک با حضرت عالی بدینجا داشتند میگردند و کان مستحق علی الشریع
 در الطریق و در رفیع البیت و شبیه در بیان حکایت و کرامت نمودند
 بزرگ فرمود و در همان مجلس حضور یاران از آن نسخه مکتوب آن کار را یک کس
 مطابق اظهار یاور عایشه آن کتاب رقم نمودند فرمودند بعد از تقاضای مجلس
 شایسته فرمودند که این حرف از من غلط نشود و در اول که توجیه و تصرف
 در و بهای طالبان نمودند پس ظاهر گشته بر مجلس نوشتند و یوم بعد از
 سی سال از روی آن نوشته درین کتاب یاد آن درج گردید و بودند احوال

شما گفته اید در اکثر حالات کار فرمای غیرت بودند ظاهر کسی که بیع شریف است
باید که خدمت او کند و از کار گشت خدمت خود بخیزد و عاقبت این بنیادین میسر شود که
صفت خود معنی بن خودی قیامت متکلف خواهد شد و اظهار کشف و کرامت
و از کار گشت با او شده و درین پناه از محبت ایشان خوش شد و زنی بر سر
که گشت و کار گشتی ظاهر میگردد و در جواب گفت اگر کشف مطابق شرح شریف است
باشد و الا نام تمام است و عرض در زمین خود از کثیر از امثال خود بی نظیر بود
و شرحش از بقاء در گذشت برین شده بکمال حضور و آگاهی یازدهم
سند از خود و پشت روح بر قوتش جلوه پرواز عالم بالا گشت و در اندک
روح و استیلا از یاران در تاریخ رحلت ایشان باین صریح کشف یازدهم
و صوم رفت میان از جهان و لایه ملک که اخلاص مندان ایشان بود تاریخ
و تعالی ایشان چنین یافت که تاریخ خوش بود و کس روح الامین و دیگری گفته
ال بکلی صریح به تاریخ و حال که گفت شیخ و توفیق و مصافح صلی الله علیه و آله
که بضرورت و رسالت و درین صفت ایشان است و خواهد بود این صفت
و در ملازمت کرامت بابا نصیب محمد علی رسید و بودند درین
و از روی بود که خدمت بابا طاعت کردن شد و محمد علی ملازمت علی محمد

آشنا شده در راه خدا و آمد چندین سال کج خلوت گرفته بود طایفه طایفه
 را دست میزد و میفرمود که اینها را دست بپوشید و دست بپوشید و در خانه بگذارید
 و چندی در محله کائنات میگذرانید چون قبول طایفه بیشتر شد از خانه فرمود که
 آمده و شامل شده بر طبق سنت با باور و نهات برای توبه و بپوشید و بپوشید
 در دو روز و دست صاحب سپرد و در ترنده از خانه تا خانه شاهی یک سال
 حضرت محمد دوم بود قدس سره برای قتل و قاتل گرفت در آن وقت خواجه
 حضرت محمد دوم رحمه الله تعالی که زیاده بر پست سال انجام بودند و خود بودند
 و می آمدند و می آمدند و با او آب بود حضرت مرشدی را می فرمود
 که روزی پس از آنکه اتفاق افتاد بودیم دیدم که تمام روز در روز او
 نشست و در گور است و میفرمود و در دعوت است تمام و تمام و تمام
 و حالش اثر میداد و در استقامت تمام میگفت آخر روزی که رفتی مرشدی را می
 حضرت شیخ عبدالعزیز گفت چنان بر آمده اند و در خدمت آن حضرت با بخت
 نموده بود و مرشدی را می فرمود که در کمالی و غیره گرفته است و در طلب نه بود
 مرشدی در خدمت آن و صالح و دانا که هم داشتند که در چندی می آید مثل بوی
 بای و حافظ و او در خدمت حافظ خرم و غیر هم آخر از فقر صوری معاف

بود و برقه غف شده و قدری کجاست پسرش رسید و چون نوبت کل من
 و ایضا لکوت پیچیده در زم آرد که او که در کلو با بود ند من یافت حضرت
 سر شدی مرادی کاهی بر قرش می رفتند و بعضی کجاستی از حافی نقل می نمودند
 نوره دای علی ساکن با دراز تو فروشان در مریدان بابا محمد علی با پوری است
 در تبار خانقاه با پور گذر اینده مردی بود بقدم تحریر و تقریر بایم الدیر
 تاریک الحرفت غلبه احوال بر ته داشت که چون نظرش بر صورتی با سبزه
 کل و کزازی افتادی بی اختیار بگریه در می آمد و اشک از چشمانش می رفت
 بر ساحت آه سر و آرزوی که می کشید در آوان قدوم نیست از دم حضرت می شد
 شیخ محمد ملاحه سر بندی کثیر اکثر بهار مت می رسید و ضیافت بسیار بکلفت بخاوان
 حضرت ایشان کرده و شبها که در خدمت می نمود میان او ضیافت می رفت ایشان
 نهایت رعایت خاطرش می نمود و چون اجل می نمودش رسید در جوار رحلت
 نادره نون شد یارانش نقل حراق و کلاتش میگرداند و او را بوالفتح کوه
 از بجای کجاست در آوان ظهور شتاب بخیل علوم و فنی باب شده از خدمت
 مولانا و او را حیدر جری علامه بر آید در کلمات صوری و معنوی گردید و با
 نشان علم صفتی و نقلی خدایان از روح و تقوی هم نشأت و در عبادت و شرف

از اشغال خود رها کرد و در استخری سبیل تنبیه در وقت خودی اجازت نمود و در آن
 عمر خدمت افقای کثیر تعلق بوجود شریفین گرفت کتاب سبعة اسما بین و در آن
 از مولفات دوست سوادى آن هم تالیفات و تعلیقات دارد و قریب ده فاضل
 از این بیت مستفاد است تلخیص توابع ابو الفتح با هم از کمال یافت اندر هزار یکصد
 سال و در محرم دوم بقعه سلطان زین العابدین آلوده است و چون در آن
 تا ثوابی مردی نامم بود از علم ظاهر سره داشت و توضیح دایره نوکری کرد
 تا آنکه خدمت حاجی فتح محمد سالکونی رتبه علم کثیر رسیده از خدمت ایشان
 تقریری یافته روزی بر تافته راه طلب شافیه بر طریقه مستقیم شده و از تافته
 بگذشت خدمت حاجی مذکور کرد کثیر برای ترقیش آمده و توانا کرد بخدمت ایشان
 پیشا لکوت رتبه تربیت واقعی حاصل نموده قدم در دایره فنا نهاد و بار
 مستند بر سایده تربیت ایشان نموده شده تا اثر طلب ایشان بخود نظر قاضی
 غریب و حالات عجب بآیند روی میداد هر کرم کار بود و جوش و غروش
 محبتش روزی افزوده درین گرمی احوال بناگاه پیر رسید بگذشت
 طالب فقر و سالک بی بغیر شیخ محمد اترام که صاحب مقامات عالی بود و خدمت
 نمود بعد ازین مصیبت او را شش متغیر شده و در سن هجدهم ساخته از توفیق و نعم

دارم باز این حضرت مرشدی را وی با ایشان بارها ملاقات نمودند و گفت
باشند پیغمبر خود در قری در خانه عیاق آگاه صوفی محمود بن ابی طالب
از خدمت اخضر و غری و مدینه کاد اخضران بکون که او رسید و شده و طبق
از خدمت جواب شافی گفت و در دیگر خانه ایشان با او و دو خویش رفته چنان
داشت که هر یک به هر دو در کتاب سفاحات آورد و شرح عید الصید محمد و هم خبر خود که تا
بر اند و درین اثنا دیده شد که نسبت مریدان تو اضع بر نه میانه که گویا
محتاج اینهاست القصه غریزی خداست بود و نسبت خالص داشت چون محتاج
بودست در جوار خانه خود در تاشون در فرامید محمد مطلق قدس سه در بیان
گشت مخلصان کبندی بر سر قبرش بنظر که در خدمت او اند ما ناک طبع خود
هم داشت این چند بیت وقت نشوید این بار از خود نه غایب غریز را در شعر
نار کی طره او خند دل باز دید و اگر نه در دو کسند طالع بر نشان دارد و یکم
نار کی بر می آید او جان و ادم دارد از منکی بود است تا غریز سر نوی
تخت دی که جوهر خود را حمل کند تا خود از نیم بر دم و دم غنیمت است
لیکن من در کعبه که مدتی گذر که نو نام خود در هر صفتی خود از کوفتی
چون میرا که در دهان که از منشی علی خط می کشد این چند شعر از دست

[illegible]

در ششم و قلند ششم اینک یاب حسن تسلیم بر در علم ظاهر و باطن بود و
و تقوی مروت از یاران خدمت حضرت بابا نصیب آمد و بعد از آن تقی علیه السلام
بعد بابا نصیب متاعی و ماکلی طلب دل بود از خدمتش حالات غریبه نقل میکند
و در شریعت غرار بسیار می بیند چون حالت فرموده مدفن در جوار ایل متعلق
بنافذ رجب الله در دستخرج حسن را و لا اله الا الله که گویند که در جنگ با او که
بشد مشهور است امام بود مسلح از موضع او سخن برگزیده است چه که این خود
عطار نام می برد حضرت سید جمال الدین تباری و هم می برد حضرت شیخ محمد بن محمد
قدس سره بود و پدرش بخارت بر نازی میگردد تقوی میزند و شهادت می دهد
و محبت از خانقاه را جویایانده و ذوق خدا علی سر سانه و خدمت
حضرت بابا نصیب علیه السلام مشرف شد مدتی در خدمت ایشان بود و بر قدم
بزیاید و تقی و از خدمت ایشان سره و ذکر دید اما آنرا متاعی باشد بابا نصیب
از حالت سر سانه و شیخ هم در حجاب شده از ملازمت باز مانده و در محراب
از زمین بخت جو سخته و با محبت محراب گرفته و هم بسیار در و باطن مدح است
بگزارد خود و در طایفه دعوات اشغال نموده و توکل میکند ایند و از مردم
آنکه فتوی می گویند بر آن قیامت داشت با خود دلش میخدی و کبر سن بر سر

خونده ای لابد الفی که حاضر میشد استماع می نمود و گاه بگویند در هر وقت
 رفتن عبادتی که در پیشش حق خارق می گفتند چون ایام مجلس در سید
 عمر که انبیا پیش بر آمد مدفن در جوار حضرت روضه کندوم قدس سره در آن
 کوچه داران می یافتند و از او می گفتند بعد از چندی هر سه بار در حلقه کربن شده
 مدفن در آن دانسته گوید یافتند و یوسف با بارانیز معجزه جدا افتد و جسم العبد
 در آنجا افتد و آنچه ما شیم که از طایفه بود اگر آن شهر است مردی در تاج و جواهر
 و زینتی و ساقی بود و بخار غیر مکرر در احوال خود می گفت از مجلس با بیستی که در
 حال شهر است و بودند چندی تغیر بود آخر نامتایل شد از باران حدیث افروخته
 طایفه ای علی که کربت اعلی کنان رطبت داشت و در وجود نوی حرکات و اموات
 می نمود که در بکری هم از آن متأثر میشد و در جوار علی شاه بزمین تقف بود
 خانه و خانقاه از خودن خفته قدرت سر شدی مرادی میفرمودند که در ایام
 مرض فوت بانصاق حضرت شاه محمد فاضل قاضی بیهودتش رفت در جان
 شاه و تقف پیشش افتاده و طاعت بواب و بوال نهشت چون روح از
 بدنش جدا بقاقتناقت در کجوری فوت بعد جامع مدفن یافت در
 قدر شسته عارف نامی ریشی در موضع کوه بود که آنرا می خوانند و از آن

از آن موضع بگذرد و بالا که آنرا موضع کرده کام گویند و تیسکه قدای عالی و توان
 خود بوسی خنایت فرمود ترک کرده و درین و پس از خدمت داده و در جنگی
 و در گذر آبادی بر یافت شوال شد و در غارت در کشتن بم گاهی میر سید
 نظری از خدمت حضرت بته مالو بیاخته با بر نشان روی در چند چهره یافته
 در جنگ سجده کرد و بپا چو بود و با بادت خود چهره ساخته و در کت آن غلبه
 فرار داده پای اقامت در آنجا حکم فرمود و صایم الدین هر و مارکی الحکم بر قدم
 و قناعت بود و با بجا آمدت پنجاه سال سیر بر دو گاهی بر ست یکا و با دوا
 ماه باز بم بکسل میرفت و با بزی آمد و بر اندک چربی و با آرد میگذرانید و
 بر قلی افطار میخورد و در خلعت ماضی که در آنوقت بسیار میخورد و چنانچه مشهور
 شتو و در زبان کنیز شده بود و گاهی دو سه روز و حال بم میداشت و ظاهر اگر
 خدمت بته مالو و شایخ دیگر بم رسیده خدمت بایانغیت اوقه امید علی و
 و در مجلس این انو نشسته لیکن حق تعلیم و تربیت سکون از کسی نداشت و او
 می بود و از خود در دنیا با عمل المرقه که از آن قوی تر بود یک گروهی بالا ترا
 از شایخ قدیم است و بم حجت قدیم خدمت موی با باده الله بود و چندی
 تربیت از کس از احدی ستایش میکرد و در این حضرت شیخ از الدین

میداشت چون ذکر لودریه مالو بد شد بتوبه یکی از خوارق عادتش
از قوم میزد و آن نیت که بابای فرقدای ایشان میکرد بعضی غریزان
پیشین بابای مذکور صفت لودریه مالو میکردند هرگاه اینکایت بگویند
ایشان رسید ایام شکوفه نیت شمعان بنیت اربعین در حجره با یک
سبب بختی شستند و بابای نمورد از خود اندک در دانه جره از پر
بکل میزد و در شام روز غوغا تا صبح بعد منتظر باشند هرگاه در روز
صد شود در دانه و خوارید کرد در روز بعد اول صبح صد شد و در دانه
نوشی تمام و اگر دانه بعد از ای نماز بعد با پیش از نماز اکثری زیارت
و بعضی با خلاص و بعضی بقیاق هر یکی از این شاخ یک سبب بختی نیت
که در پاپر می باشد بطریق ترک و او ند و منافقان است و اخطا صند از
موجب این بود و بعضی شد بعدی ^{کلاهی} پیش بابای در جانی در ایام طلب سرگرم کار
طریق از خدمت سیادت پناه حقایق آگاه میر محمد باقر نقشبندی اندک و چون
بعد از میر محمد باقر در عهد سلطان زین العابدین با نیولایت آمده بودند
بیرنگ کور اسکنه موضع نوه از راه خلاص انجا بودند و بعد از آن موضع
شده تولد و متاسلین هم رسانید و لودریه در این قریه شد بسیار

میر محمد فاضل نام مردی صالح بود خدمت مولوی حاجید جعفری بم از اصفهان
 طریقه گرفته بود باجلال این محمد شیشی مذکور بعد از مرگ قوم چهل سال در مسجد کاشانی
 باخذ و گاهی بشهر می آمد و وقت قلب جبار داشت و اکثر حال کرده و در روز
 سیکندری در مسجد کاشانی یافتند چون وقت سوختن رسید تعلق جسمانی گویا نشسته
 بر در البقا بنیاد و در آن حالتی چند در حد و دهم از نو و نه در بر مسجد کاشانی
 و بر قبرش غیر می شده بر رسم علوم کز دیوانه نموده شده و برادر کاشانی
 شیخ علی ریش بابا هم از خدمت میر مذکور تربیت یافت بود در قریه کویک
 و از مرگ ریاضت ساقه را لازم بود و بعد از بیابان مردی متاعن تر از این
 میر مذکور در خانه روح الله یک مسجود انوار طاعت نمود و در خانه خواجه
 که بنا کرده روح الله یک است مدفن یافت در محل کوزه پوره تربیت کامل
 بعد از موت برادریشی مقام کامل فقه تربیت یک کرد و چند روز در این
 بقوت می نشست و از ایدان ریشی بابا شیخ بیعت نام مردی در محل جلال
 صالح و ذاکر گوشت نشین بود حضرت لاریا خواهر زاده شیخ نجم الدین ریشی
 تربیت معویه از خدمت خال بزرگوار خود یافته در اندک زمانی بمقامات
 علیرشتا و بعد از وصال خال تمام مقام بالاستقلال شد و در ریاضت

و عبادت کثر از هر شد بنو محامد و قایم اللیل صاحب قوی و جلال
 و معصومات و در وقت عات و الدائم خود در طوالت کانت
 بعدی غایت داشت که کلمه متعدد بود و نیت کلام با باریدند و خود در وقت
 بیانی چایید یکبار نشسته بود از طعام خود و در این مرتبه دوم نیز چنین بعمل آمد
 گفتن بان بکل زایل شد و در حق عادت با بای نه گویا است در این مرتبه
 که بعد و پنج علت فرمود و در موضع ذکره است و شیخ محمد فاضل از فیه فی علم
 در این شهر اند و ساکن گویند یار در جوانی و پیام کامانی در این حدیث
 شیخ نباه عارف بالله خود و بعد از این حدیث شیخ موسی بروی شده
 و تحصیل علوم ظاهری نیز توفیق بود و بعد از این در این شهر در این
 در این شهر و بعد از این رسید و در حدیث علای مایوس و بعد از این
 بر و کنی خود چون بطن آمده در موضع چکن کنار و قلاب دل به باد
 مشغول شد بعد از این به نیت تعلیم اطفال شهر آمد و در محل خدمت بروج و بعد از این
 استاده خدمت بابرکت حضرت در بابای معرفت خانه حش و باقی
 حیات در اینجا بر قدم توکل بود و بعد از این در حدیث و طریقت و بعد از این
 در این شهر و بعد از این خود در بادیه خان مع العسیر آن شهر که آن

بهر برده مریدیم گرفت گرفته و ساخته بود خندان و بنامش ملاکوت
جلسه که بیان گیر شده در و از خاتمه طریبا بعضی می یافت رفتند قیام
در آنجا حضرت مریدی هم ادبی می خواندند که در مریخ اخیر می نشست
چون از مریخ و طریب پیدا گفت طریب را تقدیر کنید هم هر چه می خواهید می شود
و خود بکشند و از آن در دعای حسن غایت باشند طریقی از مریخ می آید
باز آن بود تو بین الی ذوق ملکوتی اما متناهی است هر گرفت و از یاد
هرست با نصیحت در محایم الدهر و نادک الحکم سالکی موضع میر و خود در غایت
و نغمه قد می شد و تحقیق مسائل فنی از خدمت او خواندند قاضی که مریدی
را نام تو خدی شارب بود و در بابی خدمت با نصیحت رفت اندر مریخ
بفرستد رفته رفته در موضع مذکور نون شده ظاهر زانو در صاف
بخت پناه بیخ عبد الدلیر است بجله جانی مؤلف از خدای احوال است
که اگر است میگویند و فتوح مردم و نذر دنیا ز کثر قبول می شود و اگر بر
که بخاری میگوید و لغو میوزد و در اکل شرب رعایت تمام مری می شد
حفظ الله طمان بخارا و چه برده بود که از سلامت بر و چه برده است
را نصات که در آن مانده و سال و از ده ماه باطلین بودی که نام

بسم الله الرحمن الرحیم

که گاهی بود میکند و ایندواز آب سر و غسل و وضو می کرد و در حاجی می
 رفتن چند بر سید که ایام سر وی است بعد ایام گرمی آب گرم است حضرت
 سرش را اکثر بصیحت حاجی می رفتند و حکایات و بسیار نقل میکردند میفرمودند
 بشی اتفاق چنین افتاد که ایشان را وید و زیارت نهران بنام شیخ احمد حاجی
 می رفتند بعد حضرت باز اتفاق طاعت حاجی افتاد و در راه ایوان بزرگ
 مابری که خدای عز و جل که در مسجد و رسیدن مابری حاضر آمد و در بر ای
 تمامه عن تکلیف است که در چون در وقت شب بود و عند اندکی راه آلوده تا
 خبری که شده گفت اینها سخن در وقت دارند بیا که ما خوانده و رویم شیخ است
 صحبت آنرا داشته شد حاجی بی تکلیف آورده بعد از آنها خورد و به نزد
 باز باید خورد و گفت حال آن قدر است نهایت فرمود که حدت بیا و زنی تر
 نیز به نزد و کرده کرده باز فرزند زیارت بابا که الدین فرزند چون
 آمدند طلبت بر نمودند گفت منیت بقیه روان چه بعد بیا تا تم طعام
 خورد و شد گفت کسی از بخاطر من سوچور خوانده رفت چنان شد و بفرمود
 برای طاعت کلام الله قبول نمود گفت که کرباس دار سوچور بیا بیا و کرباس
 بر او زلفا بود حاضر آمد و شد گفت که این را حالت نمایند و یک شکر گفت

و گویند این را چه کنم چون با کتیجه همراه آمد از این فرصت و بایست
برای او پرسیده شد که در این مردم چه قبول ندارد گفت اینها را
در اینها بجا نماندند گفت برادر شما نیز قلی است و غیر ما از این بگریزد
گفت و بجای گشت بوی گندم و این که ایشان قبول ندارند در این اناجی
که دشت بر دوش کشیدند از آن کی طالع و عرض بر دوش نهادند گفتند اگر
قبول می کردید چاره در دزدی بودنی طالع می پدید می کشیدند و از طرفت
بر دوش می سپردند گفتند شک در او است و بر هر مردی که از این اهلان
کمی است بگریزد و انانشار اند و چنانچه در ایل طالع از بیم مردم در پیش خود
نگذارد و در موضع است لکن مدنی ماند و هر که استعدا شود و امانت میگرد
نشان با خون میداد و بعد فوت افتد سکونت در ده پیر و گوشتش
چند روز در خفت می ماند و دزدی با اتفاق سیادت باشد
ناله محمد فاضل بر این است که آدم و ایشان پاره یغی است گفت حاجی
برده بودند از بیم بغور خود قبول گمانید و گویم کسی چه داند که آنرا
دزدی گفت که خدای عز و جل زکری الهام از حکم و ما و بعد از یاد کرد پس
ملا آنرا از آن ده می نمیداد و هر طلب دزدی اوقات تقرب ضایع میگردد

سید محمد

شد که زیارت مرین شریفین چو بود گفت و گفتم قطعه بود و بواسطه
 بر شد خشم مکان از این شریف رسیده شد و اما در این وقت چو شد
 و حاجی کشتن بدید و بهرام بای کشتن خوش میگردد و هرگاه کسی امری از خود
 و بنوی و اخروی از و طلبید و طلبی بی بند و استدعای فاجه میگردد و دیگر
 شد آشنه بود و دیگر در این جبارت از خود دفع میگردد چون امر و کشتن
 و رسید مرین بر ساینده و نو و سالکی جبار القارفت در مد و در از
 یکصد نه در دمی که اول دفع کرده بود شد از موضع مردم غمخند
 صورت اخلاص شکستید و مقید به تمام بعد شایسته و در نو و شایسته و الان
 در این است و در ترک رفته اند و علی رفته اند و خود عهد و عهد و عهد
 بود که این از جمله جلال است در جوانی طالب به ربانی شده و چنانچه در
 بر تو شد و است از قدرت بگو با یاریش با پوری رسید از خدمت پر خدای
 قادری که سبک راه حق در محبتش بنور خود و تا آخر استقامت و از جبار
 شاه ابوالحسن قادری نیز بهره اند و از شرف عارف مشیخ و اولی شریع شیخ
 آگاه و خدمت و خواست و دوست و بی تکلف و قیاسی است و حسب باطن
 بر هر که نوی عابد میشد و محبان میداد ظاهر او در خدمت همیشگی است

این جبار از این است و این است

مردود و میر و ای علایق بسیار یکدیگر در ایام هر قدر خواهد بود
این مونی که مردم زیاد و قتی شده بود و در قته خواهد بود و قوم تمام و حفظ
نصیحت نمود و نقد غیری خوش گذران بود و باران و نقد بیان خوان
این بسیار نمایند چون اجل هر و پیش در رسید و مخلوق خود خون شد و
برک و السلام خداوند تعالی خواهد چپ تو از مردم این و خیب از جمله غایب و
علا و انفع که بوده و تربیت باطنی در محبت بیشتر بر محمد علی قادری یافت و
در مشاغل و غیری برانته و در آشنای طبع گاهای دیگر رسید و با وجودی که در
طبی و ساده و منعی بر نیامده فاضل و تقوی شاعر و صاحب ارشاد بود و دوست
که کور از حد و اکت و ماته و حسن اقتضای در بر و از خانه خود بریل و دیانی است
در فون شده بود و در که از جمله رخنه در این واقع شده بود و بعد از سالانش
سبب که پیش از این کشیده و در حسن فایده راه نموده و فون که دید و خوش
شمار شمع و در انوار و تقوی و تقوی شاعر بود و بعد از مدتی از جماعتی جدا
و کشته از خدمت قبل از قطبانی شیخ محمد معصوم سر مندی قدس سره و دیگر
و طریق سیر لطایف و ایجابی که فقه ترک نوکری که در بطن مالوف آید و
برای فاضل که مردم گرفته جندی در مانع و فقه عاشقی و جندی در خانه و در

سنة ۱۲۸۰

که در آن وقت و صاحب طبع بر زمین بود و حیل خود تنظیم را آورده و
 در آن شب و در آن روز نیز بر وی تنظیم شد و از این فصیح تعلیمای عربی و لغت
 انقدر در بیان می آورد و چند سال در قریه باطن فقر طاهر می زیمر کرده بود و از
 در عرض محبت که تری با یو گویان در پیشه داشتند منزل بود و در آن ظاهر
 خود از در قیامد الیقا خود در جهان ایام حیات حق پوست شمع حلال کند
 مردی و ذوق ثقی بود و با وجود عدم علم تقویت را دوست میداشت و طایفه
 حضرت بر شادی میفرمودند که روزی در خانه صوفی غشیدنی از خدمت خود به نام
 در میان این دو حدیث فقر غنی و فقر آن بگویند که او چه نظمین پرسیدند
 شیخ جهان بسم جان بود و غیرت آمد و گفت از من بپرسیدید بر قدر تمام
 سر در فقر و توکل که رسید فقر را بر خدا و استیانت چون بکل عیش در رسید
 با نجات و بگو خود زنده و بگردد من شد با بجهت بی شکوفه اما باز که بر وی
 در پیش و تقوی شمار بود است در اوست به امان او نه طریقت را محله بعلی و اگر
 بر توکل و صاحب بود و بگو و صیبا خواندی در عهد آورده بود و خیال قلبی داشت
 طریقه هم از ایشان گفت و از خدمت غریزی دیگر علم نیاورد و داشت بهر راه
 حاصل نموده و مجاز شده خوش طبع و خوش لباس و شیرین زبان و صاحب ذوق

میراد بر چند ایام این امور منتهی میگردد و غایب می شود چون بیک اجلش در رسید
 در آن مکان برود و در قریب سلام آباد و در قریب شمشیر متوکل بر تخی بر او شمشیر
 بر تخی بر تهنه و غرضی است قریب لشکر جانب غری بر او در آن زمان در تاف و میان
 و تارک جو امانت خود در بر قدیم بخیر و توکل ایام میری برود و همیشه در
 بسیار و شمشیر این در چه گشتی و در روزی از غرضی وقت استحقاق خود که در
 آن روز با پاک خورشید بر آن شمشیر بر آن خوانند با شمشیر شریف ازان
 برای نماز جمعه در شهر میرسد شمشیر مومن آه آخر قدس شهر آمده حاصل شده و در
 در این اشخاص و صاحب قرآن نویس بود او که صاحب میرسایند و با یکبار
 حق پست شریف باقی نیز در آن ده آمده است خراسان و عالی شمشیر نیز در آن
 طالب بود و بظاهر خود میگوید این در ایام نزول اعات عالمگیری در
 کار در گری بر روی گوی فاضل خان میرسان میگردد از آنجا شخصی وقت صلاح او
 نشان نمیدانست و از هر چه در آن قرار می که معنویان منصبی بر او امضا میکردند
 و او در غرضی اله با اقامت پادشاه در این شهر مدتی در خدمت این فرزند
 میر نمود و فرزند پسر خود او را در حاصل نمود و وقت سعادت پادشاه بر او
 ارشد شد و از عرض امانت و امن و در مقام آمد و آنرا در آنجا

۱۱۹
ازین عزیز یافته استقامت نمودن حق لاح علیه اثر التوحید و مطلق با نور مکرر
بسیار از شیخ سرزد و با وجودین این طریقه که در مردم بعضی رسانید و بعضی
از قوتش مستفیذ شد و چون در طاعت خود در سجده که در این طرف بکنین در وقت
هر سجده شیخ یوسف بگوید تسبیح بکنای از داده بودش موضع نادر کام و در جوار
سوی سوگرمیزی خدمت حاجه بابای خلیفه حضرت باباالغیب در خانه پدرش که در
مشهور بود بصفایقت و اردنده این یوسف کنای که مقابل بود از طلب نمود
و نیز واقعه خویش را که بیشتر دیده بود بیان نمود بابا تربیت بیشتر کرد و بعد از آن
شد فرزند جدی بوجهی که در کوه ماران که بشکر گرفته مشغول بر ریاضات کرد
بعد از آن مکانی بالاتر از مکان سابق طرف شرق بنام نوده انجافاری کند
باستقامت و صلا کند و این دو جای که در نون شد طایفه دیگر هم از نوره آمدند
در کار بر بعضی طور درین دیار بودند که در کار احوال بر موجب تقویم این سال
شش و پنجاه سنخ قادی و مریدان خود شاه و میر حسن قادی شهر حضرت
میر نازک خلق احمد بن میر محمد بن شیخ آفتاب را بنواری صاحب ریاضات
و تصرفات و ستیقامت الحالات شیخ عبد الشکور شیخ عبد الرحیم در جمعی شیخ هادی
بر کشتن مکه شیخ محمد پروانه و سونقی زینت بابا ساکن پاشه چک علی زینت بابا

شیخ محمد

مهدی ریشہ بابا کا چوری و حاشور پیکر نمیدار ساکن بل و زیارین در اٹھا
و محال توحید و توحید علی اللہ اس از مریدان حضرت بابا غیبی مروی صاحب
و توتی شیخ عبد اللہ مروی ہے بل و از طغای حضرت امام مهدی علی کروی از
اصحاب ذوق و ذوق و روح و توتی و شاہ و توتی پیکر مریدان کد ای میر
میر کی ہر دو وزیر کمال و جلالی کہ اصحاب حال ہو نہ بابا عبد الطیف سلیمان
عہد امت و صوفی و غریب نمیدی از طغای حضرت مرید حضرت عروہ
ذوقی رسید و از شیخ عبد اللہ و بان حضرت شدہ ہر دو نکلوا ہوہد
صاحب ریاضت و کمالش بود و شیخ علی یاک کہ توتہ از اولیای کستہ و
صاحب حضرت بل و حاشور عبد اللہ نمکدلی شہر مروی صاحب غیبی و کرات
و کمال بل بود و زیارین خاص حضرت لا از طلب صاحب جنہ و مریدان کعبہ
شیخ زرقہ نمیدی بابا جو اورش و مقبرہ برادر خود بر سر نمکدلی ہوہد و صاحب شیخ
توتی ہوہد ہستم معروف کر اور اویدہ و صاحب خان چو نمکدلی کہ صاحب
عبد اللہ کر مات سبب ہوہد و معروف کہ ان فیض مطہر تاریخ طلت اکوت
شیخ احمد صاحب شیخ موسی تاشوازی نقشبندی مرید حضرت ابو عبد اللہ نازک
نقیضہ بابا مریدان کدلی و بابا ظاہر کافی مریدان معروف کریدہ او ترک

کرده و مدتی خدمت نموده بخت او رسید و شیخ عبد القدوس بابا میر آمد
خلف بابا بختون و حضرت خواجہ کمالی نام و چون حاج و مع و علم بود از حدود
بای تشایکتب و از کلاهی وقت و در سال و احوال سالت کرده و در جلال
نام و تاریخ آن سبوح و در تیره شیخ که پشت روضه مبارک حضرت سید محمد
و بی بی آتوده و احمد بابا و حاج بابای قاشیم با بخت و با باطال
کبروی از میرانش و قاسم خانی محمد بن محمد بن تویست و در کلاهی آنوقت
مولانا محمد شریعت بنده و خلف او مولانا محمد مراد بنده و از صفای کبر اهل کلاهی
سید کبر و شهادت و در غرضه و در غرضه و در غرضه و در غرضه و در غرضه
محمد بن توی که در خدمت حاج سید کبر و در کلاهی و در جلال
مولانا محمد ظاهر ملک منقی و حاج سید منقی و مولانا عبد الله کلاهی که عالم غریب و
در حق بی نظیر و صف کالات علی در حق شام قدرت و در مولانا عبد الله
کلاهی و مولانا محمد این قاضی و مولانا عبد الله از اوراق منقی در حق کبر و در حق
در آنوقت بود و در حق تمام از اوراق و در حق شام و در حق کلاهی
که از شیخ و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق

در روز چون ذکر علایق و صفات و خواص و اثرهای شریفه تقدیر طالع طریق اجل آن فقید
کلیه و نیز بجای بانضمام رسید فرمود که تقریر حالات کلام و نظام که اینست
کار فرمای حکومت و نظامات شده اند بر داشته اند مظفر خان بهر شایسته
از تغییر خط و امده خان بنظامت خود بیشتر هر افراز کردید در سند برادر و یکصد
بکلیان خدمت رسید در کتب اطفال شنبه و قمری و جماعت بدو از جوانی روز و
دراری و سکار به بالادستی و تمام نظم و قندی بسیار شد بکلیان سالی با چندی
کند و ایند و بعد از پادشاه و این برادر و او اکثر تغییر یافت و بدینامی و این
ازین شهر بجای دیگر شتافت و بنظر خان برادرش از تغییر او حکومت او
سال برادر و یکصد و سه مکتوب نظامت شد و ابو الفتح و دیوان تار سیدان
کرد و بعد از آن نظر خان بهم در اکثر امور که از برادرش بود مشیر است که بافت
در عهد او بجای رسید که شخصی دومی کلام امده بر خصلی بعد از اثبات حق کلام
مسترد شد و حق چو تایی چند بسیار از جهان قرآن بریده و بکار و اخلاص
جناب قدوة الاولیاء شاه محمد علی رضای سرحد خان و قتی کثیره و بعد
از وفاتین فرمودند رستم و توبه و حویث بشهادت بابایای سوچوک کلان
عبد الکرم بقیل رسید اوایل عهد بنظر خان با پیش از این و بیعت او

و چون در ماه مبارک رمضان سال کهنه از یکصد و بیست و یک واقعه در شهر روم
 محل آن است که میرین نام بنبر داری و در کثیر شده و در یک کوه سنگیان کوه
 انبیا رفته و کوه قرار داده بدین نحو در ایام آن وقت خاص و عام شده و
 استقامت یافت در میان ماه مبارک رمضان بتوسیع چاهان بنمایانده ای کمال
 آورد اکثر مردم شهر بهشت تماشای آن تفریب بسیار بد کرده و کشتیهای متوجه
 طرف میزدند و در حاکم و غلبه کشتیهای بسیار شده و مردم بی باکیها نمودند و بعد از
 پیشین ظهور ما و بایان و غلبه و در وقت بعد از اتفاق آن و که تاریکی تمام
 چون شب کثیر آن نظام در تمام شهر و در او متنی جان قسم مانند تا اگر مردم خود
 از شب تصور کرده و بر ما افکار نمودند و در وقت و اخذ به راجه و در تمام نمایان
 از خود نمودند و به کرمی با و باریان و در شد و شب عالم تاب نمایان کرده
 بر خیانت و انضال کشیدند و از است این امر راجع به متفصل آن متوجه شده
 چون توابع و پیرانش محضی در باب تفریح و به محبت او در است کرده و بعد از
 با و در شاد و خوشامیسان آن ناخبر این فصل شنبه متفصل بهوض علی است
 با و در شاد و خوشامیسان آن ناخبر این فصل شنبه متفصل بهوض علی است
 با و در شاد و خوشامیسان آن ناخبر این فصل شنبه متفصل بهوض علی است
 با و در شاد و خوشامیسان آن ناخبر این فصل شنبه متفصل بهوض علی است

نیک اندیشی و چو دایمی و چو در پی تمام و جویان حکم شروع بود و بفرمان
 تریش سال نظامت خود را من خاند از قیصر و بفرمان حکومت کشید و
 اگر دید این فاضلان میرزا ابراهیم نام داشت برادر زاده فاضل خان مان که
 امر نادر نیز هم شده بود در شبسور اوایل سنه یکم از و یکصد و پنجاه نفر
 بود و غایت جهل و بیخبری سلوک نمود از علل و مشایخ بسیار خود را که
 با صاحب محبت کشیدم در رفع بدعات و تسلیم حکام گذشته کرد و در وقت
 از قسری بعضی مثل شیدار چک در دونه تو بخانه حضور و خواب محمد ظاهر شاه شیدار چک
 پنهان و در بندای تعویض با بچه بخانه سلی که با هم داشتند گفتگو واقع شده و
 محمد ظاهر را پنهان در صافه عهد سر هادی گشت و من یک شیر برادر شیدار چک
 باقی است خواب محمد ظاهر را هم زد و بقتل رسانید و بفرمود عهد خود را
 بر مردم را بر نیت و بر ست و وظایف همه اندوز کرد ایند و بنای سجد
 و باطلات و سراندار اگر چنانچه خود و سید بندها کرد و ترسیم و ترسین
 با غایت نیت نمود و مردم کشید را بجزیر پذیرای غایب کرد و بعد در حضور
 پذیرای یافتند و مردم نصیحتی مردم کشید که با هم داشتند محبت و غایب
 از عایا خارهای نمایان در منزل خود هادی که حکام سابق آنرا در

میگردند قبول نموده و از اسراف و تبذیر و هتک شرف حاصل ملک که شرف از ترک بود
 و اقامت داری و امور دیگر که بلیغ از رعایا گرفته میشود بر موقوف فرمودند و هتک
 چهارم سرای بخارا و نقاشی آباد و چوکی لشکر و در بهر جام متصل مسجد کائنات
 و دولت سراسر این موقوف دیگر هم در باقیات مصلحت دولت اکثر بجهت مسجد کائنات
 و مقابله بزرگان میرفت به سال شش ماه این خطا گذر آید و خود را مستغنی
 از بابت مقهور شد در عهد خان مذکور از بركات و موهب غلظت الهی عم فواید
 غرض از تذکره فیض باقیات است که بگذر که غیر آن اختصاص یافته یعنی در دست
 امور دوله اسلام که شرف است و دستاورد این فواید نور الدین سهروردی با شرفی در حق
 بیعت بسیار حاصل نموده بود چون واقعه فواید مذکور در حضور شد این بزرگوار
 را باغش بکثیر آورد و در هفتم حرف در موقوف در موقوفت سالی بود و
 می آید که وقت وفات این آثار در باره قدس سلطان با بسیاری تمام محرم گردید
 شد که در دو شوال مجده زن و در و کمال محبت و انصاف بکوش تا مذکور بیاستاد و این
 در بر کوچه دیار که میراث آثار کثیر از او بود و بزرگش می آمد علی و ضلالت و شرف
 و فقر از ذوق و شوق و محبت می و اتمام کرد مذکور که حاصل آن مسجد کائنات
 مسجد کائنات بر موقوفش میگردید از ترود و موقوفات می شد قلعه ملک که در موقوف

نویسنده کتب و تالیفات و تصانیف و کتب و تالیفات و تصانیف و کتب و تالیفات و تصانیف

مسجد کائنات

شوالی از آرد و بود این تاریخ را بعد از نظم آمد و تاریخ تمام از او وقت حاجت
 موی مدد است بار اول عینی تاریخ نزول باکی به تفکرت تا کثیر مدینه باشد از
 اصحاب کمال و در باب حال قاطبه سرکاست و فیوض آن آثار فایض و انوار
 مستحق اند از هم هر دو اسطر اند و این تفصیل و شرف مرتبت و سیادت
 کمالات عزت و عقیق و سعادت آئین و ارشاد و تاب و حضرت خواهر از الهی
 که از انچه بشنیدی که از بقایای و بجان طایفه اند شیشه که خدمت و
 رشت و چاه و محبت حالات صوری و معنوی خواهر احمدی بی چند بایست
 تا که مدتی مرتبت بودند و بودند که جناب مقدس صلاهی نوی علیه الصلوٰه و السلام
 حاضر شدند و در جواب استغفار کیفیت این آثار بزرگان مشکفان و بی نشان
 که از حد و بی کوی مبارکت انظره است و ازین قبل حکایات بسیار است که میرا
 من موجب نظیر سلالت و فضل و شایخ که از ابتدای عهد ابو نصر خان تا او آخر
 در خانم من سرگرم افتاده استخوانه بودند بدین تفصیل اند اگر چه بی بخت
 کم و زیاد است بطور مرتوم شد عند آن مرد و بخت من و تاریخ کسب و فایده
 شیخ میرچایو حاصل استخوانه و از خدمت خواهر حیدر چینی و خواهر
 و غیره هم استخوانه نموده و بر بیدار فقه تا آخر عمر بقوت و غرور در سلوک

ویند شوق بوده فاضلی در تاریخ حال او گفته است که آفتاب فضل شد زیرین
در سال فتنه آتش شمع الهامین آه در حالت کمر از و کعبه بازده موفقی
محمد بن کاظم میری از میره علایق تحقیق بوده در حدت قاضی ابو القاسم
لا جاتی تلمذ نموده در اکثر علوم تالیفات معینه دارد و در یک مرتبه اولی
تر شد مثل عایشه فی شیخ تذبیب علای در علوم و اربعین علم و شریعت
انصاف نموده است و اوقات شریفه در قنات و توکل در بیان علوم
مصرف وقت داشت و اکثر علای شخص مثل لا غایت اندک و لا محسن کار
و بودند و او آخر عمر برای جواز و و قمر که بعد طبع رسیده بودند
به دستان اختیار کرده در کثیر بود و آخر بطلان و ای کوم خوردند و
این را در وی در عالم شام بشارت دادند که هم ترا کفایت کردیم
بکثرت بود و در پس علم شوق بایش از بند کثیر آمده و شمر حدیث و بعد
برعت الهی چوت در سنه هزار و یکصد و بیست و بیالی از احوال طبع بود و شمر
که چون قاضی عبد الکرم هم خبر پذیر گشت و حدت قضای کثیر آورد و محمد
محمد قاضی شوق فاضلی با طالع مدت صدقت ظاهر داشت و بعد
مصول مرفوع محمد از کرد و مولانا گفت معذره دیدار اماره انصاف علی البصر

خواجه عبدالله انصاری که در زمانه خود از بزرگان علم و ادب است که از علمای شیخ بوی
 کردی بود و در عبادت و خدمت پرستی عجز نداشت و خانقاه و الدنیه که
 در محل طهر است آباد داشته در شهر سمنان هزار و یکصد و چهارده عیال و عیال
 چون در صوفیه که مغیره علمای این خانقاه در این خانقاه علمی است جانی و در
 خود در فن کشته شدند که غیر تاریخ است ظاهر که جای تفصیل علوم از خانقاه این
 صمد چندی نموده و اندک مدتی سر آمد او این شد با وصف نشان علم هر
 روح و تقوی هم بود قاضی حسن از اولاد قاضی ابراهیم از اقبالی قاضی
 موسی شهید و در خانقاه علم و ادب است در فنون علم متوجه و متوجه بر این
 ممتاز بود و اگر اوقات مرثیه میسر و اشتغال نبود و طبع مستعد عالی داشت
 و این سخن که از چند کتاب است مشایخ قبایل که غیر تفصیل علم در وطن بود
 بنابر خاتون اختیار سفر کرده در صوفیه و این صفت بعضی از کسان است
 رسیده و هر که از استفاده کرده و بر اقران خود توفیق حاصل نموده
 با کمالات رایت و جمع کثیر نموده و منی هر یک از اینها افتاده بود و در
 از او یکصد و هفت و هشت گزین شد و از جمله اینها که تفصیل بر این
 از علوم بریده از کتب بر آمده و در وقت حضور رسید و بار بار از دست

شد و با هر غل سحابی بتعلیم و تربیت یک ناز خان میر تونک حضور رسید و سعادتی
حاصل بود و در همان اثناء خانم نور صیانت تر و عبد الله نیز خان و امالی مادرش
حضرت شد و مولوی هم بر خاقت او به نیت اسلام بخارار رسید و معلم
سیدنا محمد و مناد و امام محمد شریف لکهنو حضور پادشاه و پادشاه بنو و
مکرم علی ایفاد بحث عالی شد و حق کامیاب خدمت همراه امانت مولانا
چون کثیر مسافرت خود و بعد از خاقت حضرت نور جهان عالی نشان مشغول شد
همه از و کینه و نفرت ملت نمود و میر خدا داد پیر میر شمس الدین محمد نوشهروی از سید
عالی در جاست چون ذوق سلوک شاه در دل حق ترش جاکر و نیت مولانا
علی که وی بخت و کرم را بر عیادت و خدا برستی نام بر لب در نامش
نیت و خاقت بعمل آورد و با وصف خلق معنوی خلافت و خیر قبولیت مولوی هم
سید ایشان را نسبت حدید به سید محمد فاضل قادری شده بود و میر سطر در سطر
سند کبر از و کینه و نفرت ملت نمود و در خاقت خود که از محلات نوشهروی است
از قدر اختیار نموده و غلام محمد سید ایشان همه با نیت حاجی انکوترا از طبقه
تعلیم بنشیند و در او ان جوانی که ایام کار نیت مشغول تحصیل علم شد
از خدمت اخلاصت خواجہ جویدر جرتی و فضیلتی دیگر استغاده نمود و در اسم

که در این مایه و صفات علوم غایب شد اگر در س و مشغولات عقبه استمال نظر
یا وجود کمالات علیر بر این صلاح و تقوی از دست بود و اگر که اعمال کارز مای
احتیاج میشد در قسم نزدیک از پادشاه عالمگیر برای عیال کثیر رسید بهت کائن
اصلا قبول فرمود و مشهور است که در او یکصد و سی و دو روز شنبه حلت و زود قضیه
در مرتبه این نامه اشراف از اولاد و خواجیه حیدر آباد که شکار و استاد زاده
و ایشان بود قضیه در مرتبه این زبان عربی تعلیم کرده تا غایت است
و وفاته علما دیگر هم در حق از فضل بود و مثل علامه ناست از ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳
و بر بنیانت و علامه ظاهر زاده کاوه یار و علامه شمس پال و غیره هم که در کنگر
و بر کتب تطبیق است و بر اینهمه علم بعد استغفار فاضلان کرامت نافر بنفایت کثیر است
بیانست مشهور است که در انامی راه فاضلان میرفت بهر اینهمه خانی آمد سر راه
بعد که را دیدند و سامعی شنیدند و به علی اکبر و قایم کنار حاضر بودند و این منبوع
است عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت اما صد شکر که این آمد و حدیث که از
بابلو بهر اینهمه خان این مرتبه سعی رعایت رحمت و رفاه خلق بسیار نمود و
برایامید از کنگر شسته از خود راجی داشت و چندین تنی در غیض شسته
نگردد و در عهد او آید به ام دو و او کی ظهور شخصی در برگز کام راج بعیت شد

شجاع بیاد برادر عالمگیر پادشاه چون او را پیش از این خان رسانیدند برادر
 او بدین فرصت داد و هر دو بیوگی میزدند و این خان نظر بر تر و دو خود و جمال
 کرد و دوم آمدن ارسلان خان برادر زاده محمد علی خان و اخی کاشتر که بعد
 از خروج پدرش بمشور رفته بجهت تسخیر کاشتر با پادشاه دین پرورش را ایام در آنجا
 به یکصد و سیصد و هشتاد و یک نفر سید خان طالبان تباری در آنجا چون او را با نام
 برادرش که شد گفت روز خروج این مهم خطره و تعدد طرق مضطرب و حفظ آن بر تعذر
 تسخیر و قلب داخل کاشتر بمشور بر تو نوشت و این امر را او قوت گنایند و آنرا
 در سواد خاص شد و آنرا چنین مبارک بنده است و ارسلان خان تعیین نوشت
 کامل که شاه معظم بیاد فرمان داد و بودند سوم ایکی بعد رفع بنگاه را
 در بجهت زاده بخارا که تسخیر طبرستان با سلام آورد و ایکی بلفظ الله شد و دیگر بعد تسخیر
 سراسر خراسان بر سر سینه و بعد الفتح که بر پدر بعد الزام را که در میان سر لشکرش
 و سر کشی برداشته بود و بگوازی معتد رخت حکایت و اذری او را امور ملک
 این مرتبه بسیار شایع است ایراد آن موجب تظلم رسالت باطله بر این خان
 پنج سال و کسری که گویا اینک و بنظرات احمد آباد از تغییر شاهزاده بعد از
 اینچنین تعیین شد و از مشور خان و محققان حکایت گنیمت کردید و یا بنیت بنام مشور خان

در شهر مشهد

لر و هم رسد تا غیر ز مادی در رسیدن خود بظهور آورد و آخر الامر تو هم چنان
در بهر یزانیب گرد چون آفرمای رستان بود راه بار تو که گرفت هنوز در
شهر نشسته بودی که طاعت پادشاه حق پذیر عالمگیر رسید و عالی در هم و بر هم کرد
چون تسلیم جرت رفت در احوال نگاری بی اختیار است غائب حال این است که شتر از
احوال پادشاه دین پناه که از محراب نور است هر قوم بگرد و تو که لیکن در حال
هر از دست و دست بوده و آفتاب عالم این است که در آید ای من نیز گمان نشود
حسن نه چهره و نور و سیاهی و مسلم و صلاح و حق پرستی و متانت رای از بسیاری
عالم از این عالم که هر چه بود و در آن شاهزاده کی کارهای عمره که تصور آن
از حیطه عقل بر کن است با نغمه اسم زیندیل جنگ لیکن را در منور سحر که هنوز
به بازنده ساکنی نرسیده بود و نه بظهور صلیان شاه و شترزاده و در جم غفیری
در لشکر این طالب کلیم و ملا محمد جان قدسی و میرزا اعیانی منشی بنو نظم و
شترزاده و ند و بعد آن بهشت کارهای عجیب کردند مثل تسخیر فتح و فتح قندار و
در صلاح ممالک و کس که شترزاده های عالمیده از راه ای شریف شترزاده
در روز باخته و کاری فسخه یابوس بر کشند لیکن نباید رب العباد و مایه
بخت در ای خدا داد بانگ که بر می این امر مشکوک را با من بعد از آن نزد

بر سید ناصر عالم حسنوز و در کتاب مائز عالمگیری مذکور است که در حکام محمد
علی خنوصت محاربه با دلی نورانی ظلم بود وقت بفرز بنی برود آمد و در
زمره خازر انبیا نیست و نگین تمام اکر در قد و در هر خواججه مختار و در
که رفیق نماز بودند و ناقص انجلیت اند از نبات قلب کمال حضور ایشان در
ملک بکار در عین شهادت و عرب و قتال با یوسف جوانی که سن شریف در وقت
تربیتی سال بود مدت العزیم بقرن بودند با ستار این معنی و الی قدر است
از جاذبه تن بصلح داد و حکایات آن منظر آیات نبات ازین دست بسیار است
با یکدیگر در اصل و یکم از عمر شریف جلوس برکت سلطت نمودند و آفتاب عالم بنا
تاریخ خود کشف بعد رفع ترو و برادر و بعضی فرزندان که در خیال کشی
بودند که تبه آینه بواقعی کرد بنای امور سلطت را اکثر بر احکام شریفی
سپاردند و او اوصالت و انصاف دادند و رفع بدعات قدر شریف داشت
مقدسات سرجه بعد کمال فرمودند و کمال سلطت عظمی مراعات زور و تقوی
فرمودند و هرگز از مصلحتی که کتب نبی و وظایف را بقضی خارج نمودند
و آثار غیر و برکات آن تابوشت و دین پناه تربیت کتاب خدا و ای عالمگیری
و جامع علمای وقت و معرفت بملکی خطیر این کتاب بی نظیر را در جرح و مثلاً

حضرت کرده و بکنار از اکثر کتب نفیستنی بودند و قریب دو کتب
 در این مکتب آن کتاب مستطاب شد و چند از کتب کلام العبد المذنب
 نفس خود میکردند و از غایت قلبی زمین را بریز عطا و امجد اکبر
 با طوینات خاصه میافشید بعد از تحریک آباد و بجا بود که تا انقضای مالکین
 غلبه گیری نمودند و با کفار فرموده و همیشه در آرزوی شهادت بودند
 تا آخر عمر که بود و یک سالگی رسیدند و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت
 در کربلا و محال بود و تقوی و احترام میخان و عطا و نیکو است و بقضای
 شامی و قدر دانی با سادات عظام و شایخ کرام و علمای ملام در هم میزنند
 احترام در استبداد و کمال روح و انصاف و شهنشاه و بنده بیست و نام عالمی
 حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنده عطا و نیکو و حضور اول وقت در مسجد
 مسجد باجماعت و جمیع سنن و نوافل مسلمات بحضور و خضوع او میکردند و بجا
 باو نموندا که کل طبع و ادکار و ادب و مائده و طبع انسان می بودند و در دای
 بیض و خشنید و دو شنبه و قیو حایم بوده و تازه ناز و قیو را از جامع با کاف
 میکند و در دایلی بهتر که با حایق شب برداشته و از غایب حق طلبی
 مقصود و سجد و نماند محبت اهل الله میداشند و خلوت اصلا و نگاه بر کنند

روزگاه شریفی آنچه قبل از یلوتس و الا برای طرف خاص از و چه عدم شریف
 در ساینده بود و در هر چه در ایام سلطنت لبیب نه یافتن برقی از موضع در ایام
 بود و به محل کل بر آن افزوده بود هر سال با باب استحقاق میدادند و از او
 ایجاد نیز خطاب نموده به تحقیق میر ساینده و ماه مبارک رمضان آباد ای شریف
 تراویح و ختم گام نمید و فرخان مجید بخت آرد و هر شب با جاده صلح و تفکاح
 می بودند و در عشره اخیره در مسجد میگفت میشدند و ادای نماز یک حج که شریف
 خاطر قدسی ظاهر بود اگر چه لبیب جوانی و عویلی که صورت در پرده توقفت
 لیکن در تذکره کن جهان در این مریخ من آن قدر رعایت میشد که بی نهایت
 گزنی تواند بود و در سلطنت بیلگهای خطیر گاه سال و گاه بعد از اول
 کار در این مریخ شریفین نیز ستاندند و جمع کثیری در آن بقعهای شریف
 بی نهایت طاعت حج و سلام شریفی و تلاوت در محفل مجید که بخط آن پادشاه
 دین پناه در حدیث موزه است و ادای دیگر عبادات موهبت بودند و آن
 از طبع و صفت نیز به جمع طلبی و منای کتب بوده از کمال عفت نفس و با جلال
 عز و معانت بخت اند تا اگر بزم آریان قیاس داشت و آنرا یان بسیار
 از سلطان خوش آواز و سازنده های و توار در بایه سر بر خلاف جمع بودند و

از این مریخ

و در این حدیث کاه کاه ساجه از وز ملک نشیند بنایت قیام یاب این نشان
 بودند لیکن از کلل قورج و چرخ کاری در استماع این اقرار از کجی نو ده و خوش
 و زیرین حد و معاش نشنود میا خشد و اهل این شرف و جو پوشیدند و بر کج
 از خود اندکان و نفوس را مان و مطربان نایبند از زمین حد و معاش میا
 و نظرون و نقره و طلا و مطلقا استعمال نکرده و هرگز در محل قدس منزل
 نشایند از عیبت و عیبت و کذب نکرده و استیاده های حضور نور الهی
 تقیض یافته بودند و وقت حوض در فضی که شایسته عیبت باشد میا رسته و غیر
 نمایند و در یو این حدیث و ادب کاف و پیشانی و نرم خوی هر روز در وقت و این
 شده و اولیای اهل معرفت یار کاه ملک حوض حق برده میدادند و از حق
 توجیه این حضرت بی شایسته و کس عیبت طلب نمیکردند و اگر اهل
 معالجه در کلام با دای خدایا معروض ارفع بودند که در استماع چنین کلام
 و وقوع مثال این امور خارجی هر روز و ملائمه مانع نمیشدند و بار نایب
 حضور بر نور حق استماع از حد و نفس را بلکه تحمل می نمود و بر کج امری
 خالی از زرق و عیبت عیور باشد از حضرت بطور بی ادب و طاعت و عیبت
 از و از اهل خانه نخرج شده بودند و در کل مالک و جمیع اقطار و اعطانت و

او به بر این ایسک حکم نیکو پوخته بود و او را حساب بر کاه و
 از خواص او ام جفایت و ریختن بود هرگز با تقای نوت غنسی و استیلا
 نفس اندام و غریب بنای حیات و زوی از او اینک حکم نیکو بود
 و احدی در ام یارای آن نبود بیا من ابلن غین نواصل آن حضرت پند
 ضعیف و طبع ضعیف در سو او اطمینان بند و گستان بیدی قوت و روح
 که در زمان کسب یک از فرمان بادی بین ماندان صورت بیافته و مباح
 انکار بیداری غنیمت آن اثر که قتل هر میان از مشرف جنس کار باقی
 تیر بود و بهندم و در کشتن بکای آن مایه عالی اس باقی آن حضرت
 جمعی از کفدر که بدلات سعادت حقه ام از شرف سلام حضور است
 بطوری آمدند و غنیمت بکایه نوده بنیت ملاح و دیگر حیات
 بی خند و او اسطایم سلطنت اخذ جزییه بر بنود مطابق شریعت گرا
 یا قیام چنانچه در مالک خود به بعل آمده و انجمن حسنه غریب در هندوستان
 بیس از مندرج و قیام بکایه شریعت خیر است و بر آ و او است آن قدر
 بکایه و قیام و موقت بکایه سید که از سلاطین و ملک مایه غنیمت
 واقع نشده در خانه مبارک ده رمضان شمس هزار و کوه در شهر و دیگر کمر از آن

مستحق بر سید و پوز خانهای متحد و در دار الخلافه و امصار و دیگر
 ترست عجزه و سالیکن متر بود و هر جا که عجزه تر دل سازد او متر و در آن
 بر این دو احد است یافته و ترمیم ساجد مالک عو به از سر کار فیض آثار و اما
 او تون و طیب همین بوده چنانچه مبلغ خطره و زکیر معروف است این امر
 در جمع بلاد و قضایات این کشور و وسیع فضا و در آن اوقات و به طیف
 ساخته برای طایفه علم و وجه معیشت و در غرض حالات و استعداد و تقریر و
 بودند یکی از خلافت و جو بات و دیگر احوال سایر خصوصاً حاصل
 که مبلغ خطره بود و عمل آن طرفی تر سالیان و موس و دم با جمال غنی و در آن
 بنا که می نمودند و کل مالک عو به از فرقه مسلمین خصوصاً معنوی کردن بعضی
 نه کرده و از کاف و حایا عو که مجموع آن هر ساله زیاده برسی لک و پاره
 و مطالبات جدا و آباد و آنکه شستن تر و کات امر ای عظام که مطالب را
 سر کار معنی باشند از انتصاب آنها که مقصد این بادشاهی در ایام سالیان
 بنوا و این حیاط منظر می نمودند و فیوض بر کات خود ارباب طاعت آن
 یکی نعمت یکی بر جود آن آور دین مقدر که نوشته شد و شربت از در با کت
 از محراب و آیه حکایت در همان و از آنجا آن یاد و نه معجزات از معجزات

و هم از یاران بود و حال غمناک خود را که پیش پادشاهان بر وی گذران
پیر و زال می دانستند و دلالت خواهد کرد آن ضعیفه سلام برین و شکر
خواه که تو بهیانه ما می و از آدن از انصیع رسید بکل کس شیخ تر و خان
رسید بعد بر پیش و و بهاد و میت که بچسته و کردی وقت و را بخانه
گفت نصیب شیخ از بر گرفته بهر از قوم بدار کرد و حضرت محمد
و علی بجا آوردند از دیگر بهر از خان ناصر حکم شد که سودی با یکی و سواد
بطریق کل فرستاد و در تمام عمر با یکی نشیند و با یکی و باش نفره کی دیگر
آورد و حضرت نقیض حالت او پرسیدند عرض نمود که دو دختر نام دارد
و دو بهر بی سرو پا دارد و شوهرش هم زنده است و دو عدد و بهر عطا کردند
و در محل بود آن قوم را با محبت است آمدند و در یوریا من بکشان
یافت چون از کشیده باشند که اینک تقریب خدمت بخانه غمناک بود
پیش خوی من آمده است و دو شوهر و دو دختر و دو پسر کناری فرید
و امی با دو بر سر سلوار کتابه و امی هزار اسفندی و دو پسر زیور و کلان
محمد خانم یافته و چشم بر دیده کفر گیتی گفت من آمه که دولت تو و خان
تو این دست رسیده ام کفر مبارک و در خان بروم پیش من هم رعایت می

[illegible]

رسید غلات بکوک رسیده این عبارت را بقلم آورده است و در انامی این
 قطع منازل چهار کرده است و برپای از ابتدا تا انتها دور است و این
 تازی اندین خان بهادر فیروز جنگ بنظر آفتاب نظر پادشاه پادشاهان
 بنده سلطانین زمان در آن خان مرادیه محل را از بند گاه ایلام پوری تبار است
 بایان و تهرکی شایان بریت زیاده بر حالت نوینان عظیم ایشان و تهرکی
 فوق طاقت و فوق پیروان که در هر جنس شکش فراوان و سواد بود
 بنزد آن یک بجه برید قبول رسیده و غازی بپاش میسر کردند اکثر توغایان
 و سرکار و الا ضبط شد و بوجوب کم قضا انصافا ضبط بارقه نفاذ گرفت که
 زیاده برین توغایانند است باشد تر و فوره و مخط خاص که از روی آن
 حسب الحکم ارشاد باب ۱۰ اوین بر آوده بهادر نوشته شد مناسب مقام است
 خان فیروز جنگ بهت برایت از خانه خود نمود و بکمال و شتران و کبیرال
 و بر جز آن قدر که با نریل نیاید و ای آنچه از سر کار با او بصر است و بهت
 تا که نصف او می نیاید و از ارمینج می کنند و بی معرفت حرف نیابند
 از کار بود و خشن خود باریت اندکی مانده و از غزه هنوز بهکشت که
 انحراف خود باشد عمر مردم هر دو فکر شکم میگذرد از حق کلاه و آینه و

پادشاه ملی ضلال اول در جمیع پست و خست ماه دی مقدمه روداد و در هر حال
میان رسیدن زمین العین محمد زید بخش در سر کروی دولت آبادم بوده اند
بر برکت خود و کمال سیرده یوم مدت سلطت چاه سال و دو ماه و پست
بعثت روز پنج آه شد آفتاب زیر زمین و در غل ایستاد نیز کوه اندر هر حال
مثنای حق و استقامت او ایام در هر روز زبان حق در جهان آن پادشاه
سندت نشان که نشسته بود که دیان تربت که آشتن در خوب است و در زمین
ایشان بسبب نوم مردم خاک کی کرد و در دوان و آشتند نشان ایستاد
پیشتر بیان کرد که بقدر تربت را که اندکی خالی بود در بیان چکر و در
روح و در بیان و در بقدر نعیم از اتفاقات سینه نیز تاریخ و سال ایشان شد
میر و الا که هر از آن پادشاه و او که سیر حیدر بر روی کار آمده بودند
اولین که در سال هزار و پهل و پنجاه و بیست و شصت و هجده و در شایسته
بود و در بیخاست و در و انکی بسیار داشت و بدای سلطت معصود کارهای
شد چون بعد از این پادشاه عالم مطاع در جنگ سلطان شجاع مخالفت نمود
بجای سلطانی بر مخالفت سلطان مراد بخش بنویس قلم که او بار شد بعد از حیدر
تقصای خود را در عالم آخرت در سن سی و هشت سالگی گرفت و در سن سی و هشت

که ذکر ایشان با استقلال می آید سوم در مقام که در هر دو وقت به پیران
 آمدن و زمان و اندک بزرگوار صاحب رشادت و اقتدار بود پادشاه محبت
 پادشاه بهد فواید پادشاه در مالک و کسین بطورین وقت کرده باشد پادشاهی
 دیگر افواج نامشای از حد و دکن بر ما سته به اجماع سلطنت با کبر آباد بر آید
 بحسب تقدیر در محاربه سلطانی از دست کسان سلطان معظم بقدر اینکه داور در آن
 و معرکه بجای است و او با دقت الهی که بر روی افواج او آید بریت عظیم خورده
 با اکثر پیران بقدر سید چهارم که در هر دو وقت و وقت پیران تولد یافت
 در ضمن آثار رشاد ظاهر داشت و در همه راههای او و پیران و در آن شده و
 عین آموختن محاربه باشد پادشاهی که یک و نیم کرده حاصل قیام میان پیران
 طاقت تقابل نیافته و از اختیار نمودن تعجب افواج پادشاهی را در آن
 گرفت با بر شاه سلیمان و الی ایران در فراه اقامت کرد و با پیران پیش از
 در عقبه پادشاه بکمال در گذشت و در استقامت به پیران مقدس رضویه آموخته و
 پیش از وفات خود بکمال کمال در حد و وقت بقدر کرده و عفو احوال
 عفو تقصیر آموخته بود و در جواب وعده عفو عطای صوبه اری بکمال تقصیر
 حرکت از ایران در رسیدن بهر حد بنده وستان بکمال آموخته در جان نرویی

این خبر به من پادشاه رسید و بعد آید تریح فرمودند که قتل عظیم بنده دستان
کشید و لشکر گرداند که در ملک افغان دین برت را بکشت و جماعت گذشت
بیم محمد کاخیش که در سنده هر از هفت بیخند آمده از میان پادشاه آمده و بیخند
بود بعد و اقام پادشاه در حیدر آباد استقامت نموده از راه سوخته بر علیه
فراری قتل بعضی ارکان دولت خود با یک بشیر مبادرت فرمودند با قتل
و خوان کریم از بهمنی رسید مقابل لشکر محمد مظفر شاه که افزون از یک
از یاده از قتل است دریا بود شده و دوم دانی بهاری به اودی بود و سوم
و چهارم چشم بسیار خورده و نیم جان سپرده بود پیش شاه رسید و در
گذشت سواهی نیم چند بهر بود چون بن نیز رسیدند ذکر استاه و رقی شد
در دریا کمال که از عهد سنده هر از یکصد و سیزده تا جلوس پادشاه در کمره
آرای افاده نمودند آفرین عالم طاعت نمودند و بچه احمدی و نقشبندی از اهل
حضرت سلطان فویه احمدی و یو ترکانی قدس سره و عربی خوش اوقات
و اکابرش بود چون بگفتند از وطن جدا شده اهل هند و اکناف عرب
بیت المقدس شام و بغداد و غیره سپردند و از انطرف سینه دستان بر روی
رشته و کثیر خست و نظیر ابقه دوم مبارک خورین فرموده اگر از خرد ستم

بر تقدیم کرد و تخریب و هتوکا و اهل کوه داران در فراموشی و اسیر بخت گشتند
سیکده چشید بعد از چند سال خدمت بیادوت ایجابت پناه حضرت خواجہ نظام
الدین نقشبندی رحمة الله تعالی علیه مطلق بر احوال کرامت ولایت توفیق
شده خود تشریف فرموده از کوه داران فرود آورده در مساجد خورشید
بودن مترو نمود چون حضرت خواجہ نظام الدین موصوفت بر وقت حق پست
خلف بعد قیامان نقایب و کلاکات مراتب سیادت و نجابت در وقت حق
خواجہ نور الدین محمد آقاب نقشبندی رحمة الله علیه که ام و زبیر حضرت خواجہ
عالیشان و جانشین مسند ایشان است آمد و نقد پیش از پیش نموده و اشغال
طریق نقشبندی گرفت مردم شهر هم بازه و تامل طریق شده و استماع از اول
در هر باب بنمودند خدمت خواجہ احمد از اول تا آخر بر یک وضع و یکگون
چون شبهای فصل بر اوقات رجوع داشت و ایام رجوع وقت تغیر
نماقت نمی نمود و بعضی محبت و خلوت و در فیوض و اثر کلبان نمود و از
اینان علامات بزرگی جوید از کلام شریفش آثار فیض و جود پیدا
مینمود و تعلیم مردم از او آموختند و در خوشنود اهل رجوع میانه میکرد و
صداق آن بود که بزرگان فرموده اند چیت کلفت مکر باشد خوش آن

معلق گزیده خوش و این مرد . اقامت در وقت بنابر صورت شرف
مست خوابده و در یافتن الماس را که یکدو بار ویدار و در بار ایشان و در
از طرفی برادره میفرستد و در میان دیگر هم برادره بودند در وقت احتیاط از یاری
داشتند چون دست اجل که پهلوی جانش گرفت بیستم نوی الهی کنند از کعبه
بیار و در فرموده وقت عمر ملت از خود جای در پر و در قد فرستند
و فیلی خوابی و این حسین الدین نشیندی قدس سره یافت و در وقت
در وقت و این هم به این هم میگویند که کبر و برین ساخته و عجایب و است
حالاتش نقل میکند اهل که مظهر بود حق خدمت بابرکت معارف آگاه خوابده
عبد العبد علی از رضای جناب محرم خوابده نیاز نقشبندی که رفیق سر حضرت
خوابده و در وقت و اوصاف ایشان از خوابده نیاز نشینده و بوق و دیدار
خوابده و در وقت بیکر کشیده بودند بیکر رسیده لیکن خوابده و در وقت
و بندی حکومت با این خوابده جناب خوابده نیاز هم چون از این بدست
شهر مجور کردند و متنی مکن و نمودند خط قطعه عبد الرحیم قادری از مدینه
حضرت بیان میراثی است قدس سره از قدیم آشنائی بظاهر و باطن
داشت لیکن اکثر بزرگواران در تعلیم اطفال و مکتب داری کلام الله خود را

نمودار گشته تمام روز در آن حال باقی بود و بتیغ الاحوال بگذرانید
 بخت و تعلیم هر قدر هم میدادند بطرز عموم و در خدمت میان محمد بن و ابوبکر
 و شیخ عبدالرحیم خود را و لباس قرآن مستور گذشت و از برده برآمده و
 شدیم در خدمت نورچشمی بی بی هم تربیت یافتیم و این فوج هم قوم از
 خدمت پادشاهان و در شده بود بلا فراق تربیتش و باقی از ایشان است
 با بیک شیخ هم قوم صاحب کیش بود و به تدریس او دست در رسید و در طریق تدریس
 او در سبک علیه نشینند و شهر در دین نیز می گرفت پس این طالب علم و است
 آخر با هم در غایت جفا بود چون بیک مجلس در رسید و دوم ضلع الطهر شد
 بیکر او و یکصد و پانزده جان غیرین تسلیم می نمود و در جوار استاده حضرت
 خواجہ صدر الدین سوار سید جامع متقل نیز کمال مدفن یافت و اقامت نمود
 بعضی تفریبات آمد و رفت خدمتش یافت و زیارتش بسیار کرده امیدوار
 بر کائنات نظرش آمده و محمد فاضل قادری از ایشان بخدمت خود اعظم
 قطب العالم شیخ الحوات و الامین میر سید به صورت شاه مروج در
 سید عبداللہ ابن سید محمود ابن سید عبدالقادر ابن سید ابی طالب ابن سید
 حسین ابن سید حسین ابن سید احمد ابن سید شرف الدین قاسم ابن سید

الدین علی بن سید بدر الدین حسن بن سید علی ابن سید علی ابن سید حسن
 الدین ابن سید شرف الدین بکی ابن سید شهاب الدین احمد ابن قاضی العتبات
 سید عطاء الدین ابن سید ابی صالح الفخر ابن سید تاج الدین عبد الرزاق ابن
 الاعظم اوایل ایشان تغیر و تحریک بود بحدی که خطر و تنگی و توالد بر خاطر
 ازین محمود پس بعد از آنکه کریمه فاکو اما طالب لکم من الناس منشی ثلث و
 رابع متاهل گردید و در هر دو توفیق پذیرید رسیدند و رسیدند که از این عیال
 و خانواده و مسافران در بنای عاقلین میگردد آیندند که یا مقتدای ایشان
 و نقل بود که از صد تا هزار هر چه میرسد در همان زمان بخاطر آن میرسانند و
 کاری با خود و بیوفی و اخیال و عسرت اولاد و ازواج و خیره چهری میکرد
 و از قوت و کثرت مردم مسافران و دار و باخیر بود و وقت حضرت خلی
 بقدر قدرت و مرتبت مسافران امید او در رعایت و نقل و طیفه خود از آن
 و عالم نوعی میفرمود که موجب محبت این مایه میشد تا بر این بار دست
 و این حقوق و سایر مردم چو رسد حضرت مرشدی را وی را بطافعی با ایشان
 داشتند و حکایات غریبه از بزرگی ایشان نقل میکردند میفرمودند که تحریک
 شاه مدوح آنحضرت و اولاد ایشان باطنی از جناب مرشد برحق گردیدند و

بعد از کاشته احوال ایشان این فقرات بفرموده وند چند نوبت از
 احوال شریف سیادت پناه حقیق آگاه شد و حاصل تقاضا نمود و بعد از
 شری و استقامت و توکل ایشان و حالات برینک ایشان و در و ازین قبل
 ابضاغت احتیاج استکشاف برود و مدح البقیس لیکن چون استغفار
 کرد و یافت که را صواب باطن ایشان را تصحیح و نقص نمود و چند خبر نمودم
 که باطل ایشان را منور و بخی کمالات حلیه طریقت یافت و غنای وجود
 بعضی صفات وجودیه نمودم شد تا نیا قنای نفس که در مشایخ کرام اعتبار
 تمام دارد و سنگف کردید تا آن غایت محض الا عظم بلکه انتساب هر حق
 است را باین است حیطه ایشان یافته است چون بدستی که ظن کفری
 فارغی که روی و کزینتی بود بعضی دیگر اندر هم بود اما تا وقت کتابت
 و خاکزده و الله اعلم دیگر فقیر در دعوت رقی ایشان و هم از حد
 ایشان امید دارد و حامی من فایده است تم کلامه الشریف چون حضرت
 ارشدی مرتبه دوم در سرهند بلازم بر بندگوار خود رسیدند و نام
 از موند که در همین رو کفایت حضرت محض الا عظم رخصی الله عنه
 انقضاء و لدی نیست ایشان شنید و شد که از و الله اعلم حضرت مرید

میفرمودند که روزی خدمت شاه کرد و فرمودند که مرا و حق و حلال بود که
 با وجود کبر من در صورت طعن شیوه آنکه بگوید دستهای کبر و ظاهر میباشند
 و باز خود بگوید علی بنیوم و کاه و دست وقت زمان به عورت شوق
 در آن جایهای تری بدن شک میسوزد و در ایام تحریر در راههای خوف
 تنهایی که ششم و طعن خادم زن و فرزند که قاف میباشند علی بنیوم
 و اول باقی جان میفرمودند و فرمودند و خود و عورت و حق و حلال بود
 و حجاج جان نیست که عیان بود چون عمر مبارکش از شفت بگذشتند
 و عورت عارض جسم کرد و دید رفت اقامت بدار البقا کشید کانت عورت
 و عادی لافلسه کبر و کینه و عده و در چهارشنبه آخر زفر بقرینه
 باب عبداللہ ز او و خودش از بزرگان او و از موضع لاری باریست
 و ذوق خدا طلبی و امن زن آتش دوزخی او شد و در خدمت حاج بابا
 حضرت بابا نصیف رسید و در محبت سلوک اقتدای رسانید میگویند که در
 سخن حضرت بابا نصیف تمام دیدگاه مردی در ویش و آگاه و طالب
 علم و متابع و ذاکر بود و در سنت سینه مناجات خود کرد و دوزخی بشود
 قری از هر وقت سجود و نماز سجود و بن غلغله میفرمود و اظهار سلاطین

افشای سنت میگرد مردم قوی را از کفر و اسلام می آورد از اسلام اصلاح
 می برد و مردم بخوابش از دود و دمه غایب نمائند می بروند و قبول نصیحت
 نصیحت میگردند آخر حذیر میسایند کای قهر می شد بیشتر گریه آمد بر زمین
 و بر آبشرفی آبی گفت ز دوت طالب لای ظاهری میسر هم که مبادا از زبان
 که تحمل بر آید مردم از ایشان نقل تصرفات و اظهار کرامات مینمایند
 در طین خویش در مکان کمال در دانه کوه و حرمه یک ساخته و بنای مسجد
 جامع انجام بود و کدزی حجت آورد دست افراست پس دستور در موضع
 متعده تصرفات نموده سید دین مبین بود و نمایند اسلام نمود بعد چند
 در همان محبت با پیش کارهای ایام جانشین فرزیده در شصت و شصت کل
 تصرف واقع الموت چشیده به عالم بقارفت رحمة الله تعالی رحمة و استقامت
 باسی را بنو از یاد من خدمت بابا نصیب چون بابا در صومعه و می
 حق پوست بخدمت او نیز با با تربیت یافته و خلیفه خدمت بابا و او کی
 بود علی الرحمن در پرگنه کرد پس آن کو دست و این آیه یابی بعد از مرگ
 مدتی زلیه مردی بر قدم هر چه و تقویر بود و پاکیزگی بنایت است
 چه در لباس و چه در سخن متقی برین وضع کمال انداختی کبر بوده در حالت

مملوک را بنواری مدفن یافت برادرش دولت بانی نیز بر مخطا وجود می
قدست میر علی قادری شده نیز با بنجامد فن یافت و این امیر بانی میر علی
شیخ علی نام در موضع اودن بر کنه و پوشش و از حقا و مجا و زیر بر قدس
و بخیر و صیام و ترک حیوانی و ضبط اوقات مستقیم بوده حضرت مرشدی
مرادی از و تقها میکردند بعد از چندی در شمس حلت نموده در صحن خانه
مدفون شد رحمه الله تعالی بقده و استقامت یافت قوی لاله ریشی بابا و این
عرفت تنگ سالن موضع کهنه نموده از میدان یکد ریشی بابا که منسوب به
خود میگوید با بنواریت و یکد امش در پرستش که از دست که مرصع مردم
مردم صانع و عابد و م تاقن بود اندر بر قدم بخیر تقدیر نازک الم صیام
کم پوش و کم خور روزی صلی بود بنواریت ایشان رفته اوضاع پسندیده ایشان
تساوی اقامه و طریقه اینها قبول نموده بیکدیگر ایشان ترک زن و فرزندان
تقدیر معیت ایشان در پای جوس نهخت تا حیات لاله ریشی بابا در میان
ای بود چون حلت نمود با برادرش امیر لیشی بابا در محله جبهه بل آ مره و عمارت
خرید و در آنجا سکونت اختیار نمود و خوی نقد که حاصل در کارش متل از تحریر
میرداده توکل حاجت در میان با حامی میکند پسندید بیکد و پشت از بیکد

خود آتیا را از این خود نمودم و خلاص و در اسم میری و خدمت ملی و
 حاجی نسبت باینان بجای آورد چون ملت خود بفرقه بیگانه برای رفتن
 تفریح نمود و در جوانی مسجد حسن الاوقات نیز بنا نموده است و حبس سال
 سکونت داشت بر قدم تخرید و تفریح میکرد و شغل باطنی هم می برد و بعد
 چندی ملت بفرقه در همان بفرقه آمد و داشت در جمیع امور تعلی و تدریس
 بابا عثمان قادری اینها بخلعت و غلبه و اله بزرگوار بودند یعنی در خدمت
 حضرت بابا حاجی محمد قادری و محل احوال این حاج بابا سابق مرقوم شد
 یعنی از این برای حفظ سر رشته سخن باز نمیداد و مرقوم میشود ایشان از قبل کلام
 که از خود و اگر آن معروف گشته اند بوده از ضرورت میل بصلاح داشته و کلامی
 متداول نشده در آن ایام که جناب سید الهاد است بعضی از کلمات شایسته
 قادری گشته را ابو خود شریف خدای عز و جل فرمودند خدمت بابا حاجی محمد و سخن
 یافته در سلک اوست حضرت ایشان در آمد این شاه نعمت الله از اجل
 حضرت قادری بودند در سلطه ظاهر و باطن اعتبار نام از افراد و در
 کاتبه عوده اونی قطب الاولیا حضرت شیخ محمد مصوم سرهنده قادری
 قدس سره در جلد اول بنام ایشان مرقوم است بابا حاجی بابا سلوک راه

در عسل و دوع و ایضا شرح از خدمت حایر القوان و قزو و قیامی در
 عمر و کمالات صوری و منویس گشت بسیار و او را هملا بر نبات و لذت
 و استغنی می نهاد چون حضرت شاه ابوالمحسن برادر گلان شاه محمد قلی
 قادری درین شهر تزلزل فرمودند خدمت بابا بر خوج بهجتش فرمودند بلکه راجع
 استغنی هم حاصل گردند بی غنی دینی کمال داشت و حکایات زاهد و
 احتیاطش را ناگفته آن بر کثافت و قبیح بود به استحقاق چه مردم را
 که اینجا روزگار و بر گردیدای بر روزگار بود چهار شده خدمت بابا
 بهجتش استغفار آورده بودند صورت مبارکش را یاد دارم نور چشم
 شد گود است و عادتش بنوی علی الدلیل و او کس که بر زبانش جاری شد که
 طرف اثر بخشن گردید هر چه حضرت که حاضر گردند قبول فرمود و گفت محسن
 بقصد ملاقات این عزیز که از صلیبی است آمدیم نیت من خلعتی بود
 و آنچه در حالش قدیم و بدلیل لشکر بر قدم و الدبیر کواری مد فون باشند
 مردم مجمل را نمی شدند و یکسره روز و چه ایشان نیز بیان خدمت می شدند
 و با بنام در مجمل مد فون گردند باین خیانت در میان تردیدی نیست
 خانه های مردم هم زوجه بابا بگوشت هم پخته گویان و بخانان عرب

در این بابی که در این شهر از کجاست و خدمت می نماید

که دید ای سحرآمیز قادی بخاری مردی بود ای اولاد حضرت خرد
چشم بد تو در او شکر دوستان باطنی گرفت و منی بخت و محبت او در
شغل غلی و تیر روزاه منوی بود و بخت زیادت بسیار نمود آخر بخت
بعضی بر دوت از اینها شد بخت مولانا علامه خواجہ ابو الفتح کلوچ
و در حدیث او استغاثت ظاهر و باطنی شد مایل شریح و احکام فقه
بکمال ذوق و محبت تحقیق می نمود موافق آن عمل می نمود کشف تیری داشت
در جای که در او میزد اگر قوت و غرض را غلی شری می داشت با لغوا
الهام آگاهی می یافت و از آن قهر از می درزید اول آن غرض بغیر و
استغاثت او آخر عهد ملکیری ملت نمود در موضع رخسار او در وقت
آمدن قالی سید شیخ حمزه رقیع از اخلاص خواجہ رقیع بنظر او
مردی با تکل و تنوی آیین اما شغل علم ظاهر سائر احوال باطنی شد
در معلوم فقه و حدیث تیر عالی داشت و کتب مرغوبه را از هر فن
بسیار بهوش و تکلف برنگاشت خالی از درد و سوزی بهم نمود
به بری رسید و خلعت فرمود و بنفشه هم در نکو است مکرر در حکم شای
نمود در همان روزی ازین عالم فانی به عالم جاودانی رفت خواجہ

محمد صادق متوی بن خود محمد صالح بن خواجہ محمد باقر نقشبندی
 سرور دی از خلفای فاضل آن حضرت جاسین جبار غیری ستر مشرق
 ستورج صفت باطن خرمین ظاهر بود و در دفع بدعات و مذنات غایت
 جد و جهد می نمود و محمد شفیع السهروردی از متوابع آن حضرت افغان طالب
 رومی بود و تحت معارف صائب حالات بر بستند و متصل فرار
 خواجہ اسماعیل بسنی آلود بود و انصاف کافی عالم عامل معارف کامل با وجود
 بزرگواری در کمال خاکساری و بطنی نیت و احتیاب از برکت می نمود
 بر رده و میل بود و بوس نفوس نموده ترک کل نمود ثروت فناء و تقا
 نورانی او ظهور داشت و الا در خدمت شیخ محمد حسینی و ثانیاً بار او است
 محبت شیخ محمد مراد متوی نقشبندی فایز شده و مابین استقامت یافته
 و از همه بر تافته در غایت اعتیاد و تقوی و متابعت نیت و سلسلگی
 با وضع شریعت و رفع حذر بود و تا بود و نفعی آثار وجود در برده علم و حقیقت
 گذر ایند ششم غم ستم بر آرد و کینه و چهل و نه آن محمول آفاق از تاز
 اشراق کمال ذوق و شور و حلت کریں در سر جوشه رفته المد علی بابا می
 سرور سید از خلفای بابا عبد المد و محمد مراد از یافته اکثر در خدمت

مرشد خود بر داشت که زانده بعد از آن مرشد بر ظاهر شرح و توی است
وزیر به شنای کتاب هم حاصل نموده است و آثار است و او را علف کمال
است بود بر جامه رسید بعدی بنامیکو دین قویب نیست رفقه کرده
وضع در شب و هر وقت بود در می در باره کوه سکونت داشت و دست
خلق اندک بای آورد و در تفرید و تفرید از افران نماز بود آخر با تریک
در اسم خود پیش آمد و در ملک اندر واری ز او پیش شدی کلیم
یکدیگر ایند من تر بصد و بجا و بلکه زیاده رسیده و به شهر و غیره
نه هزار و یکصد و بجا و یک ملت فرمود در جهان ملک در بقره حضرت
سید عبداله بود و او را عبد الرشید و تفرید و تفرید حضرت و او را عبد الرحیم
با تفرید و تفرید بهر اند و در علم ظاهر هم بود و تفرید و تفرید مرشد بهر بزرگو
خط و افران معانی و اسرار هم شد و در عبادت بی تکلیفی بی غمی گذر آیند
مناسب الاطلاق محمود الاوصاف کرد و در بندگی نه و وضع ملاقات
بزرگ زیاده بر شهادت یافت مولوی معتمد الحق فرزند علای شریف
مولوی امان الله شریف است و در تفرید و تفرید بود و تفرید و تفرید
الد ماجد تحصیل علوم نموده بر سر تفرید و تفرید است در اکثر باغات

بر اثر این طایف آمده موجب طلب والدین یا بختیگر شد در این
 تاریخ برجی سوم ذی الحجه سال ۱۱۸۰ هجری قمری و الهی دشت روبرو
 حق پست در شب و الهی دشت شیخ عبد الله المصطفی بن ابی طالب
 دیده می رود می ترسید بود از خدمت حاجی سر ام کار اینی نظری
 بلکه مبدی از خدمت کفر ایندوسی مرید ریشیان دشت آستانه
 و پیشروی خانقا حضرت شیخ داود دینه مالوت آمد و رفت بسیار
 میگویند که تربیت از روحانی سید بزرگوار خانی بود به کارهای محوری
 با صیقل می نمود و غیره در خدمت او توحید سلوک کرد و در ترک مایه و عدم
 اختلاط با نونه قدما بود اما تصرف کن هم با اوقات از احوالش
 بخوبی آمده و در شرح و توضیح آن می دشت با ابی ابو الفتح از سیره اند
 ارواح و صحبت میان محمد امین و او بود می در سفر و خطر گذرانیده
 نیت ایشان به او اتم ملت بنای بسیار زندگانی کرده و بتوی او
 و توکل قناعت کنز اینده در مذهب حضور و اکبری فعلی و افعالی دشت
 اراده و معنی و ربط خلق و یعنی لک و است بابر گشتن شده بود و تربیت
 سیمین طالع بر رده خوب بود و خوب گشت حضرت خواهر نور الدین محمد

آفتاب نشینی : بعد از چند مدت خواجہ نظام الدین بن حضرت
 خواجہ شرف الدین بن حضرت خواجگی خواجہ معین الدین بخشیدنی
 باسادت ایشان با سال طاعت حضرت خواجہ معین الدین اتفاق افتاد
 و یکی برود و یک آید بجای ، و این خواجہ محمود الصواب از بدو شتاب
 توفیق بکنت بکلمات از سر بیاخته از علوم دینی بهره یابیده و
 شغل باطنی و وظایف معنوی و اجازت ارشاد طالبان از جناب
 خواجہ احمد لوی گرفته اعتبار کلی از قرآن حاصل فرمود وقت بعد
 بزرگوار زینت بخش خانقاہ حضرت عالی درجا کرد و تشریف
 فرمودند و از نور منطری خواجہ ، و عطر خانقاہ چون گلشن ، تا ناگاه
 به سال ارشادش ، گفت : ال قلاب دین رکوشن ، و دیگر روز روز
 استقامت و استقامت و از هر طریقہ علی مضبوط اوقات و توفیق عبادت
 کوشش فرمود و کارش در ترقیات روز افزون بود و با وصف
 این حالات شغل کتاب تا آخر عمر مداومت فرمود و بقیه از آثار خواجہ
 عالیشان و شعر از انوار ایشان بود و شعر این طریقہ مذکور که در کتاب
 ذکر مرشد این سلسلہ بود و خودش جمع آوری از مرشدان و شش تولد

الضما

علا

۶

سلسلہ مرشدان

آنجا بست و ششم شعبان در هزار و یکصد و پنجاه و شش در سن نهاد و در
 رحمت سرود و در پیشم پیش چشم زنها که این خانه از روی خود بود
 خبر از اخبار یک شنبه پنج آن حقوق زود احوال و محاب کمال یافته شد و توان
 میشود تا پنج رفت آن سالار ملک رفت و در کمالش صدمه از آن فوج داشت
 انشی چشمه جان کردنی است و در غرضش این بود که چون دل را غم از زده
 کم تا پنج یافت و بود و چون آفتاب فوج دل یافت است که کوفت نیز پنج
 یافت بعد السلام شد و آنچه در آمد و رفت بود و بنیاد از محبت
 مردم کثیر غریب کلمات سوری و معنوی است و از علوم غریبه و بشر و
 سخن در افغان خود با تیار تمام بر حاکمته تحصیل اکثر علوم و در حدت طالبان
 و ملا عبد الصمد و ملا غریب الله جنود کرده و فصول از خدمت عرفان
 مرقت شاه ابو الباقدر آمده و از برکات بخشش فرایده صوفیایان
 اخذ کرده در غلبات عالی بر تمامی از شرف توحید و جود عالی حاصل نموده
 و درین مشرب قدم بر قدم شاه مجد و بوده اکثر عمر را با برستی است
 معاشرت و استغای نام بر بر باد و جوینست و در پیشه نویان
 حضرت خنده هانراک نیز معین طریق نقشبندی یافته و در سلوک راه باطن

کجا آن دلق و شوق و شغاف و باین نیست ترجمی بظاهر حیدر هم نموده
و از این هم گرفته در باغی در امتداد آن ایا که ده دانه است
بودیت روی باین روی التفات بیت چشم جان است در آینه صفات
بر قطره است در نظرم هر بکران ای مدی ز جانم و در تن نشان
دین غزل هم از و است و طبع و قافیه بر آید و اله فکس مکر و شعر
بافت مشربان خوان کینه و شوق از تیرگی است قدرت این دشمن
هری بوشش کجا کام و عین اند در آرزوی لذت نماند دشمن
بشی جویت ز هر ترا و داس فقر به بود و چند خرقه بپایه دشمن
عاشق تری نه دیگر عکس روی خویش به تری چون بود ز آینه دشمن
هرش جو که شود بر هم پیش جان ریش و کین عشق تیرت به سینه دشمن
بخت تو بیاران تو بر رخ به شری تو آن زواله و برینه دشمن
ما چو خط صدف در جوانی بار آید و حضرت شیخ محمد بشی فایز شده و منظر نظر
نایش کردیده و بعدی قدی از عازل سلوک با هم شدند و بزرگوار
با هم برین شرفین رفقه و نواهی ناسک نموده در انشای این شعر و اعلی
دست داده اند و این حدیث به شیخ علی خانی سر مندی رسیده و

بهره اندوز کثیر الانوارش گردیده و بعد از رحلت پیر بنده گوار در قیام
سیات یافته و شب و روز بر راه رضا و شایسته شایسته بعد از وفات آن بجا
بقیة عمر استقامت توکل و ثبات شریعت و طریقت گذرانیده و
درین طریقت و شریعت طی در گذشت در نماز اسباب خود آلوده و پاکیزه
غزیزه ای که بودند میر محمد سلطان قاضی است خلق قاضی تقیم جامع علوم معتبره و
مستوفی و از شرب میوه و تابی حاصل نموده و بسیار استیسی او قاضی
و طایفه و از غنا و شایسته را شمار خود ساخته و از اکثر بزرگان کثیر و دولت
و بلند نظر یافته و از او در خدمت حضرت خواجه عبدالرحیم نقشبندی
از منوبان حضرت بابا شاه مسلمان بود در دست کرده و سفر آخر در شایسته
آباد در گذشت و یکمیر محمد اسماعیل در جوانی ذوق خدا پرستی یافته
و بنظر حضرت مولانا میر محمد شریف رسید و چون از انکار انحرک شد در راه
مقامی مانده و بزرگ شایسته و محاسن کفری که از اکابر او لیا بود سبک نمود
و با هم نشین کثیر توچه فرمود در پنجاهم از محبت بزرگان آنوقت استغاده
مینمود در سن ششاد و چند در هزار و یکصد و پنجاه و سه در گذشت در محسن
خان آباد حلقه محمد مبارک و یکمیر محمد آباد رفت و از خدمت شیخ غایت الله

همه در شده که بیشتر آمده استغاث بطریق و زید و حبیب بن شد
و هم بسیار بر این معنی رسیده و در کار سلوک و سلوک گذرانیده این
نقشه و کشاد و در گذشت دیگر میر کاظم غزنی معز زاده در حد سال عمر افتاد
در محبت و در آن حضرت علی خان جو و اقران ایشان بوده و می بودی و
و کمال بر برد و یک شیخ عبد الرحیم که دی از منسوبان میر محمد ادوشت بود
و غزنی میگوید تو می و خادم خلق الله یعنی آشنا عالی محبت و بی تقصیر
در گذشت دیگر شیخ عبد الغنی یک از منسوبان ما ششم بابا بلوم دی حرم
و در راه خدا و توحید و معرفت سلوک فرموده و معنی بر این است روی خود
و کمال بر برد و حال و غرق شوق و مطلوب ذوق بوده و می توکل گذرانیده
در این نقاد و چند طاعت فرموده و در خانه خود اسود و دیگر بابا عبد الله
میر دی خلف بابا محمد معنی غزنی عالی محبت و صاحب صفتا و در یافت و در محبت
خیرت در منور حسن بر سجاده نشسته و نظری از محبت یارکت حضرت شاه حسین
می یافت و بهر نامی از علوم دینی برداشته باطل را به نقوی و روح گرفت
و کمال جوانی مساوت اختیار نموده متوکل بود و کمال شوق زیارت بر داشت
حضرت امیر که بر تامل می کرد و چون طاعت می کرد و از کمال بر داشت

باز راه همین شریفین گرفته ادای حج زیارت برینده نمود
بعد از آن در محبت فرمود در سن پنجاه رسید و بود که است عرش بر سر
در خطبه حضرت شیخ بابا و الی تدیس سره العالی جایافت دیگر شیخ قیام
بسیب از محبوبان حضرت قاضی شاه دولت غیری عالم عالم
بهرت در ریاضت شامل بعد فزاع از تحصیل کسوم بر سلوک اده خفیت گشت
بخت بپسیده و از بنود سی باطل در پست و غرق ذوق و شوق بود و در هر
یک لحظه از نورش معنوی و نورش قلبی می آسود و اندیشش هم از صلاح
و تقوی بر گردید کمال برورد و کار بود و در سن پنجاه سالگی حلت نمود شیخ
قائم نایب و فاضلش یافته شد و دیگر شیخ محمد پیوست گشت از ادوات زندان
قدیم حضرت مرشد او در صفوان شهاب بجناب آن مقدس ای او بود امان
رسیده و ترک خانه ای کرده در رکاب آن حضرت که در سفر دوم بر سر
بهر خدمت مافوق اختیار نمود و دیگر بقیه الم سعادت اند و خدمت محبت
مرشد بوده بام آن حضرت به بار بفرید و فرید بر بند رفت و پس از آن
را که در آنوقت مسند آرای ارشاد و بود و زیارت کرده و منظور نظر بر مرشد
و در شوق خدمت و محبت بر بزرگوار خود کمال فدا بستی و عاک بکمال

و رفع مقام و شرفی با وجود حضرت امثال ابن علی است کم گنجی
شد قریب بود امثال همین حال گذرانیده در ماه ذی الحجه سال حجاج و پنج
روز بعد از آن روز که حضرت فرمود و بودی امر از نوایب عتباتی
فرمود و دیگر شیخ عبد الرشید از نزد برآمد حضرت هم شدی بر ادبی خود
در آنجا از جوانی طلبتانی بقدر یا حاجت و کتابت بودند و
آن خداوند هر طریقی که خدمت و اله با جد خود بطلبه توفیق مسافرت
نمایار کرده تا از دست خدمت برآمد علی شتافته و آن حضرت او را
باز کرده و از خدمت و جانشینی و او را و کمال رضای آن حضرت حاصل
فرموده و بکثیر محبت فرمودند و یکی و دیگری گذرانده برای طاعت مرشدان
و از توبه و پند و گستاخ شده و این معرثه در شاه جهان آباد و سعادت
آن خدمت آن خطیب و ارشاد کردید و زیاده بر و امثال از حضور آن
میرزا و رفته در همان آنجا و دفعه و حال آن قدوس علی کمال رؤوف
در حضرت اعلیٰ بیت محل مبارک را بمرهند آورده و خدمت تدفین بقدر
آن علی در جانب حضرت رفته با جارت نشین بر طبق ملاکوف سعادت
و با آنکه در آنجا بود و خود را با آنجا و خود را با آنجا و خود را با آنجا

تعزات قدیم و جدید که با این ثابت شد بر جاده استقامت ثابت
 ماند چون عرشین از سه دو چاه و چهار متجاوز شد بیان شدت این
 بار او حج ایام داشت و خدمت سید الانام علیه الصلوٰه و السلام که مکتب خیر
 از آن شد خدمتی در سرهند و بی گناه ایمنه و بر آه طاقان رفت و در آنجا
 گریه و بختی را هم در آن حد و دست فرموده را بر سر بندون شد و در آن
 جهان آباد امر امن فرموده شد و شمس ایمنی بیت و مقام بر سر بندون شد
 چاه و چ طلت فرموده گان استعد او و شمس او را که در بند بختی بر سر بندون
 کرد و آنچه کرد مولوی حاجی بر اندر او و ظاهر غنی است عالم و عامل و حاصل
 و کامل بود و در آن سنوی در جناب حضرت مرشدی مادی حاصل نمود خدمتی
 مرکت فرموده سلوک ای که در همه حفظ اوقات معنوی و زیاده بر دوید
 بر سر متولات و غفلات اشتغال می فرمود و در فوت اکثر مقامات
 است کاملی داشت بنوعی شریف رسیده لوای اقامت را در ملک بانی داشت
 از علی روزگار در اکثر اوقات و اطوار ممتاز نشستی بود و اوقات این
 شبهه در ماه جمادی الثانی سه یکم از چاه دو و میر عبد الوهاب نور آبادی
 در محله بنشیند که در آن گذشت عالم تعزات و سجد و منوع و منشرح بود و غنی

[illegible]

الحکم و الملک و المجد و المولی که درین چند سال بران از روز غایت علم و عمل اندیش عالم و
شیخ محبت الله و مدتی کامل را بخدمت رسید و در ویش این سلسله که در وقت بخت آری
ارشد و بود و چون علم درین علم رسید و هم برین برین می باشد که دید و خبر
از سبب بخت شد و فرمود که در این باب اخبار یافت و تمام سال را به این حالت
مستغرق و بخت و بخت این شهر که پیش از ترخیص بخت آمد و بود و درین حالت
نمود و وقت بود که بختی که پیش از ترخیص بخت آمد و بود و درین حالت
شدی از میرزا احمد و منتف التواریخ ازین یک تاریخ حیدر ملک بود و
پیشی نام حضرت یا نصیب در جات الهوت از خواجی اسحاق ناچو و در این
که یاد او و ملکوتی و در نظر او و دیگر سالهای حضرت مرشدی را و درین
نستندشان و یکد و تاریخ دیگر از بعضی تاریخین که یاد او اسطوره ملک
در بعضی تاریخ بعد از آن آمده بود و درین بخت سال احوال از
پیشی که نام و ملکی فی س و شوی با بخت از نظام از روی سبب بخت
و کار و بخت بخت خود است که در بخت نظر آمد و درین تاریخ از و
و درین نام که در بخت کثرت تحریر اگر قریب ده سال قتل احوال که موقوف
در احوال سال و درین نام و در بخت تاریخ و بخت و بخت و بخت و بخت

[illegible]

که بکامند تخت است و در آن سابق مردم با سبب و مهر و دوستان و در آنجا نشسته
بدو می چسبید برپا شدند و گویند می ترسان کرده و طبعی ترسید نمود و هر دو
بند زنج و در ثواب و ملطام بنوعی طلب می نمودند و در میان استند عجب جریان می یافت
بر تمام از آب استغنی می شدند باز بیان دستور گرفته می کشند که آب با کیفیت
بد آن چشمه می خوردید و این دو وعده که مذکور شد از جیب زکات است باقی
و در واقع شده کم کسی در این میرسد و دیگر در بک و می نمود و در قطع بونه با می کرد
تغذیر خالق تنه و قدیر و ملک غیر و شرف غیر و زینت و زینت آن کوچه می کشید
آب جاری می شود و دیگر در تمام سال آب در آنجا ملغ غیاث شد و دیگر در این بر که می بود
شهر تالابی است ذکر نام در میان آن تالاب جزیره چند واقع شده و کوه
سواشی مردم این است بر کاه بادی ایستادی و در آن جزیره است و گشتی
سحر که می کرد و در طریقی که خورشید است بخوابد و این طریقی که می کشد و می کشد این
و در آنجا بان جانب رفته همان است و در آنجا که در میان مسافت دارد
با یک سال می آمدند و در بزرگ باغ و باره می بود و به هیچ طایقی است که می کشد
نامزد و در بر معده از پشت و چ که می کشد که می کشد و در می کشد و
در میان جدال آنجا می کشد و در میان جدال آنجا می کشد

تو به هر که نوبت و پیشتر میفروست دقت در جان کن و این کار را
 بهین و ستور بگذر یا ده و از آن و بیشتر از آن در این و آنست خیرتر از اینست
 جدا جدا کنی باید تر و یک شب یا بدین بپوشد چهار داریت بر لب است
 در از کس و این تمام روز باشد تا شام هر که اندام بخانه خود و در علی الصبح
 پاکیزه و معنای بندگی یا چاره و سبزه باشد در هر که اندام بر سر کوه و در هر که
 عظیم افتاده و بپوشد او را کار و چاه یا پستان و از او در غنای باید و در
 این سنگی نوبت بود است که در هر روز و نیم ماه و در این و در پستان است
 جاری میشود اگر در هر کس است از این بر سر یا در هر که یک شبانه روز
 چنین میشود و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که
 آب چینه مثل جاری است او تر لنگ است که احیا با و در هر که در هر که
 برکت آن قدر باشد که هر کسی چنان کند زیر برکت غرق شود در آن هر که
 موضع بند برود و در ده ماه و شادمانی میکند یا میفروست که در هر که چوبی
 در هر که ششش که در ده ماه و چینه بود و در هر که در هر که در هر که
 برمی آید در آن هر که کوی است این بر که نام تا بر طاق آن در نظر است
 که در هر که باشد و در هر که آن کوه مار و کوه بسیار شایسته که در هر که

[illegible]

باز تا بهار شکسته باشد پیش از عاقبت سردی در سکو است در پیکر مار تیره و کرم
و به زده در دهن که غار است به کینه آرد ای نام شخصی در جوف آن کوه
کنده تنهایی آنرا کسی نمی بیند از یک بسیار نادانیت عرض آن خانه رخ کرده در تنه
چهار کوزه کروی و مسکن غار بقعه حضرت غفران پناه با بام الدین ریشی
بعد علی که ذکرش گذشت واقع شده تانی غار ایل لشکر شهره افتاده است
بعد یک یک است و به جهت طبیعت میگرد و در امتحان و همه صورتها را می
کویا به غار تخته آتشین ظاهر و باقی است و حیدر ملک چایری در تاریخ
نوشته که روزی بقعه کتی در آن غار در آسم و دوازده نفر از اعیان
و یک یک آمدند و در آن سر گذار ای سهره و به این یک تیر بر تاب حاصل
و بهی بود و چون کانی بعد قطع شد در یک کندی که در تعارض است که بود
در شش بجای که رسیدیم چهارده نفرم در آمد جانب رسته ای تاریخ و
بیش از بیست و نه در آن پیش طرف زمین می نمود یعنی تا این باقی بود و در
در اه و لیری شواله استم نمود و با سکنی در راه و پیچیده رویه رحمت آسمان
و ملک لری او نیز و در فلان آن سکن در گذشت می رسید و از غنای کند و غره
کلیه این غار و در آن سکن در گذشت و در آن سکن در گذشت

از جان راه برگشته پروان آدم بزرگی دیگر چون بر افی بر آه گرفته و در آن
 غار در آدم بعد از آن صافی طرف چپ پیر و چپ چون در آن و چهره ظاهر شد که
 در آن آن فرات ندک است و کرم این قهر و ازین غله معلوم در قوم است
 بنا بر تطویل و عدم اتحاد برین قدر گفتار خود در جهان موضع بالای است من
 بعد است گویند بنا که ده حضرت بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است قدس سره و هنوز جویت
 ندیم این بعد بجلالت و بیستین بعد از این است در میان آنجا که خود دیگر
 بیستین در قوم در زیر چاه باطل است که در وقت نماز و در ملک عالی اوین است
 چنانچه گفته ایشان مشهور است در یک پس کان عادات عالی بودند که در چهار طرف
 و در آن یونان از سنگین و ستونهای متغی و سنگین داشتند گویند چنانچه سابقه است
 که بعد از دولت و وقت ضرب المثل بود و در میان کارخانه بود و از این سلطان است
 در این حال بود و عهد ایشان متنی این چنانچه در این برترم کرده و شنیدند و
 بر زمین تا که ساکن این قهرند و بر آن کردند تا آنکه در آن در اعطاست و
 سیاه این حالت و جای در آن داخل فرنگان و کان حیرت بخش و مهارت
 است قدیم است در موضع چنین مقام عدلیت که حدث بازاری و الدین و علقه
 علی که در قید حیات در آن غار در آن کشند و در آن بالای آن ظاهر بر جای

نیزه من ظاهر شود و بجز من نوبت ساخت و بچنان کردند تا لایب او را بخت
 در روزگار است هر چند آن بخت کز دست گرفته است که خدا تمام دورش بخت و بخت
 کرده و هر چند که با طاعتش حاجت دارد و کما یقولون است از درهای محیط و
 رحمت کوهستان و واقع شده و در چنین تالابی هر دم شکار دارد و مرغابی است
 از آبجو در وقت آبان ماه طامان برادر جامع شده و گشتبهار برادر شایع و سنگ
 کرده و در نوبی لک جانب جنوب است و بفرق میازند و همان موسم یک
 سال گشتبهار را به آبان بر گشتبهای خود رسانده و میگویند که در کجای
 از در وقت تمام و نشان از گشتبهای میاید آن طامان فی الفور گشتبهار از
 قنای آورده و تا لایب اولی در عهد معنای از عمارت و باغات و دلکش و
 بخت و لطافت معرفت عمارت بطرح بسیارند و در هر باغ جوی سنگین و قنات
 بسیار به بعضی فحاشات پادشاهی ایران هر یک نام سنگین خود و در وقت
 دوم ایام مبارک و کلاب بر گشتبهای سر نشین و میدانی بنام جمع از ایران
 تا لایب میروند و تمام طامهار بر میزنند و در وقت سکون و در و بخت
 در وقت آن میان میوزند و بنام حدن قری میگویند و الا سهار و قنات
 و در وقت الا میس جلالت با این نوع سحر و شکار و تفج و متفرغ از گشتبهای

جای دیگر آن میزند هند سواد کشتی کثیر به جمع بودی با حقوق دارد
 این جیت که با جمعی از دوستان و صاحبان از هر خیش هر که نخواهی بگوید
 بر مریاب جیت کتاب بدین میر و در قمار کشتی در کمال آسانی و مجهوری بی
 غلبه کثرت کوهن بر سر است چه جای او و دیگر از کشتی و پوشاک نوی است
 که قبل ازین خاصه لاطین بود و در اسلام آباد و ناباره و کوه کشتی چهارچ
 منزل بادشاهی است در حق یک چهار روز و در کشتی از میان نقش شهر بر دند
 هر چه از جوامع فرود باشد از جا تو اندر بردشت در هر کج ویر ناک غارت و
 در آن غارتخانه است سال و در ده و بیست می زند که کسی احیاناً در آن غارت
 و پناه از آن بیخ بوز و سگوار است چون بیرون آرد و سنگ سخت است و نور شود
 خانه شهر کثیر است در هر کج ویر ناک جای است که سال تمام آنجا بر می آید و
 هر که در آنم نشود و خلق کثیر بر آن عمل زنند کانی بر سر هر دوری بخورند و در آن
 دریا که در هندستان رخ می زند و بان لطافت و صفا و کوه ای نمی باشد و از راه
 و دیگر سیاحت نشان میزند هند در کثیر کثرت و و باز بطاعتی منوال است که خلق
 بر زمین و در و بنگاه بخار در میان کشیدند و در آن دوستان در کجای می نشینند
 و بیکدیگر که ام کو خواجه است از ویر میزند در میان او و تالاب دل و هم

تالاب ویرکیش و بیدار و ناگور و ویرم و خوشحال سر که مخصوص بخدا است
هر چند میراند و باز و بخار گرفته در آب صاف نشسته تا گشتی نرسد و او را
باز غایبری دارند با سیر صاف تن دارد و کبر است و میان رویش که حد باشد
جود باشد سیر میزند و کبابی بخار گرفته خود بخشی صاف کبابی آید گشتی هم
طعام نخورده و هم بخار و کعبه می آید از آن بری اندک کبابی میوه بر این میوه
و از جهان های روشن جدا می کنند و بر این نخورده و وقت بهار کبابی است
تالاب ویرکیش و بیدار و ناگور و ویرم و خوشحال سر که مخصوص بخدا است
و غنیمت است و بکس آن در آب می اندازد و لذت در عالمی است سید و
بکام مر آن بسم فوی جل برسد که دیده بصیرت و دل الی است او را
بیب عشق و در دگر و در فنا یافت و در محبت میوه و بعضی اوقات بر اکثر
چوبیا در زیر آب سیر و دگر آید و است و اکثر در فغان قدم المرن بخار
آن محبت می یابند و بر بالای آن آب صاف میر و در شاه آباد که سیر
باوشا است چو ناز و وقع شده چو آب سیر طرقت میر و دین علی
در بای است هزار گمان کثیر که با سیر است عشق به کلام معلوم گشت در دین
نمود که گشت لار در دین خشک میادان راجه افراکت خامه ای که آن

این دیار است آرد و در سودا فی فروزی بر بند از جلن سودا ج سنجش های
 به چینه آهن چسبیده و بر آهنی آید و در پرکنه آرد و چینه است نمی بول که در
 خشک و خط آب متوکلین آن پرکنه بالای آن چینه کرده واری می نمایند و آن
 خشک و منقوع استند و غای آب بکنند و بعد و قی جان عال ابری برید می شود و
 نالای و طوا به فضل اندوی متعاطی کرد و دیگر در بین پرکنه از بک و بی گذشت
 متصل نمی بود چینه است که بعضی از غنوت شربت و در و بعضی چینه کف و مرود
 و طو درون حبس مرشد از زنت خلاص میانه جاناکا کان کوک و است و طوا
 آن بر اگر ظاهر شد و غنوت آب و طلع و او بکار است و در که از این است و طوا
 مرکه دارد و در حبس و قی را نیز مانع است و دیگر چینه است واقع در قره و کوک
 سخی بکار و بصورت کن و ده و بعضی واحد الصین و دیگر چینه است که هر قدر می
 در آن چینه و در و یک چینه هم دارند دیگر در پرکنه شاه آبا و چینه است و طوا
 و چون که یک نفر است بسیار از آن چینه می جویند و غنوت دیگر منقطع می شود و طوا
 در قره و غنوت و طوا است و در آن چینه یافته می شود و در و طوا است و طوا
 درین عنوان است دیگر در طوا و درین باره از مود و در و طوا است و در و طوا
 و در جانب هر حدت غایت پرستند از غنوت آن غنوت آبی می شود و طوا

بهیچری ازین معنی که دو ستم با هم است موافق کمال نقصان ماه و در آن
 و گاهی باشد در ایام کثرت اشباع از آن اثری نمی ماند هر ماه و سال بین یک
 چنین واقع می شود و گاهی که در سالان و سالان از بعد آخر هر سال یکبار آن
 گاه که در ماه از دست و هولت سر ما و سر آن چیده می شود و سوا ایام
 از آن از هر چند و پر زده و شمر و در آن نواحی نیست در میان چهار یک نیست
 که در میان و پر و از آن می نماید و دیگر در هر یک از کور و دیگر هر یک از
 از بالای چیده و زاده و همان بطور آید چنانچه از آن ظهور میکند هر قدر از آن
 جانب چیده می شود و دیگر در هر یک از چیده است می نماید و اگر از خارج
 مدور آن چنان اتفاق افتد است چنانچه چنان مقام می شود که آنرا از آن
 بکنار دوم برسد و دیگر در موضع دوه سر ما و سر ما و سر ما و سر ما و سر ما
 از آن چنان چیده و چیده شده بر گاه سواد غریبی می دهد آن چیده و مقام
 می آید آب و می آید بر می خورد و در طبع آن سر زمین از آن چیده و چیده
 و در آن چیده می کنند و دیگر در هر یک از چیده است می نماید و اگر از خارج
 از مقام طرقت می آید بر چیده دوم و چیده که آن طرقت می آید
 صورت می آید و در هر گاه بطور سبلی اختیار از دست رانده می آید

رسیدن چیده

در رسیدن مختار آب باز می خوردند و دیگر در پرک دایره سر در عرض
 پنج کلمه چتره ایست می دانستند که هر وقت در اعلان بکند زحمت محتاج است
 میشود و بخواب استند و علامت دارد و استیاد آب در آن چتره می بخشد و در
 صورت عدم ضرر و بیکطرفه آب در آن چتره یافت میشود و این مقدار بعضی
 معجون میوه خنک آید که اگر در مکان از خمر عالی نیست تخصیص است سلام آب
 در هر خانه و کوچه و بازار از انبار و شکو در چتره های بغض آثار جرایم
 و قضا در آن چتره که بویار بدستور گشت معجون و انبار است و بطریق نکند
 و عجایب و غریب است که خلق جدید در و دیگر بالای دیوه در مکانی است
 که بالای کوه آب آن بدستور چادر است زیاده از هزار در آن میریزد و
 بالای آن کوه چند مناره و معیان یکدیگر در یک لحظه سنگ افست می گویند
 که بعد از آن و آخر آن از حیطه عقل بشری بر پشت کوه بالا و وسط منار کوه
 را بدان کوه که گشته و می است بغیر ناک که تا آب گشت قهقاری سنگ
 کوه پارچه باقی میماند که در آن دیوه بر حده خرد در میان آن یک درخت
 بارش باران که اجمال که آن طرف تو اند و دید و جو راقین محبت هم هوای
 قوی همراه باشد صورت ندارد و بهتر می باشد غریب که غیر غریب است

کرمقنوں

[illegible]

ملک حق پیکان گرفت که در نه قدرت بیعت پیش بود حال بودم آن نامه
 رسی از آن در آفاق را به کشت ختم کتاب بنامه و مرتب شد که
 که ای نامه از فضل الهی که می کند به طبع سید تقوی ما شوم زینت در کلام شیر
 به دوازده کوفتی چشمه سر نه از کوه حق چشمه دانه و این حقیقت برده ام را
 با جلال شد دور و کشتن گاه به او و غیر نشان کرد و امداد به بحر کمال ابرار شد
 به کوه صفت جان عالم من به پیش او روز نور عالم من ملک بود صفت او چون حق
 مزین از مضامین و قیام به در قمر گل حضرت انجمن که چون دست به نسل و لایه
 به ان سینه و انا صفت کتب و چشم مردم و انا صفت کتب و قلم تا درین بود و او هم
 بهیچ از بهیچ کشیدم مرا زین قصه به داری به حاصل به کوه کوه و امر و اصل
 سعاد و در شادان قصه که بین من قصه سعدی به یون شغوفه شغوفه که نامه را
 بهیچ مانع تا با و آمد که با اهل سستی دارم به ای ملک که ای را می نیم بقای می
 که صحتی زواری بهیچ که به دارم و دست به دست ملکند از روی بی روی
 کند به حال این سکین دعای که چو از تجدید تو بر این صفت ملک شد تا بین لطیف
 قلم در فکر بار خیش روان به این صفت که فیضان در جهان شد اگر به دست خورشید
 به کوه غیب به این صفت به اهل آسمان از فرموده که در غایت کشتن افروخته

خیر خیر خیر

تمام شد این نوری که در این
 من کلام حقایق آگاه عالم دیده
 هر روزت بنده کترین کر
 در روشن بسوی و خطای
 شده به بندگی که
 حق فریاد
 غم اصلاح
 ماری ناپید
 بیست و سه خطای من
 این نغمه من که در این
 بیست و سه خطای من
 هر روزت بنده کترین کر



19
1-9
Pomer
Tawarukh
Hakim Keston
-
The Great
The Great